

cm 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17

INCH 1 2 3 4 5 6

خطی «فهرست شده»  
۱۰۱۵۵

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب
محضر الشهداء في روضة الیهود - کتاب ۱۲۲۴ کتب مؤلف حاج آبا قرظی موضوع		
۱۰۱۵۵	۴۱۵۹۹	۸۸۰۱۱

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۱۰۱۵۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

حسین حسینی  
۳۸ / ۷ / ۱۳۸۱  
۳۱

امدادی  
کتابخانه مجلس شورای ملی  
در تاریخ

بازرسی شد  
۲۷ - ۹

بازدید شد  
۱۳۸۴





محضر الشهود  
در البهو و به  
لستعین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا السبيل وكرهنا امتعا بعد اشرفين  
ولد من نسل اسمعيل الذي شرع بانسابه ابراهيم الخليل محمدا  
المرزوق وصفه في الزبور والتوراة والانجيل وصية الحق  
لاله وعشرته الوافقين على اسرار الناول والشرع بل سيما ان عهد  
وصية مظهر الحق وبطل الابطال اما بعد حين كويد اميد و  
المرزوق وادخله ابن محمد اسمعيل حاجي بابا فرزند ساكن بزد

9891

کتابخانه

که برادر اقبال باب و دانش و ادب و بخت و پیش بخانه که و الله  
فقران سلسله فی سائل و در میان ایشان از افاضل و احباب بود  
و علی علما و ارباب علم و فطایفه به فصل و طبع او معترف بودند  
او را بصفت زهد و تقوی و صفت میل داشتند و امر حرم و  
هم مشغول تحصیل علوم و مطالعه کتب و شایسته رسوم انبیاء  
سلف و علما خلف می بود در آن تجسس و طلب بفرمان تهنیت داد  
میان حق و باطل ارباب و وصول بطریق حق و ایقان مطلوب و  
مقصود داشتند و به سبب ظهور راه حق و ادان مقصد الانوار صا  
و استجاب دعا و اخذ در آن انجذاب آمل بودند تا اینکه توفیق ربانی  
شامل حال و نماید سبحان کافل اما ان سعادت مال کز دیده اش





شرف دین حنیف سرفراز و باین عطیة عظمی از اماثل و اخرا  
خود ممتاز گردیده جماعت پشورا از شنیدن این موجب کمال  
دهشت و طاعت نهایت وحشت شده این معراج ملک فخر  
دین و ملک و سبب نقص و مدلت خود دانسته چاره جوئی را  
گمشته و در پس زانوی تفکر و تجربه نشسته و از اطلال و جوار  
زبان بغیر و ملامت کشودند و اولاً بواسطه رسل و رسائل طریقی  
استعلام منشأ و جهات این امر می نمودند آن مرحمت پیدا در مقام جوار  
بان کرده که راه می روند که خداوند می آید که بر سر و ضمیر هر کس  
اکاهست شهید و گواه است که اخبار اکثرین دین اسلام را از  
راه طبع ما و جاثوق امیر و شاه است بلکه بعد از استماع بعضا

نیت

بی نهایت حق رب العزیز بذل و جهد خود را در تحقیق حقیقت  
مذهب ملت نموده از تتبع کتب و آثار تأمل در آیات و احکام  
دین سید المرسلین و خاتم النبیین محمد بن عبد الله  
صلی الله علیه و آله العصور بین و ابان له فاطمه و براهین ساطعه  
بد و مشابه شک و یب بعلوم یقینی دانسته و فهمیده و از بیم مؤاخذ  
و تقاریر عسا و امید انکساث ثواب از ملت آبا و اجداد اجتناب و  
بشر اسلام و بهره مند و کامیاب گردیده ام و چنانچه شما نیز تار  
فتاویح و اعتنا و سائل سبیل اعتقاد و انصاف گردیده باین  
خوفت که عار را از خو خلع و در شیشه شجر خوابت غم ضلالت  
اترا و جدنا ابائنا علی امته و انما علی انار هم مقصد و را از نیت  
طریقی



خلع مینماید صوت زیبای شاهد مدعا در میان نظر و جلال  
نما و عفاف ملت منسوخه را کالشمسی و وسط السهامشا<sup>هده</sup>  
خواهید نمود ان جماعت این فصاحت کوه را مور را اصغانت  
ان تمام ایشان چنان وضع و شریف و چه از اقوی وضعیف بغیر از  
لان مزا هتاهم در تحریف انهم از دین خیف و کمال ابرام در تکلیف  
نمودن خیف چیز دیگر نظر و رسید انجنا هر یک بنحو انجنا  
و طوری ان نجات و بطرق متعدده و انواع مختلفه انوا موغظه و نصیحت  
بر روایت میکشود و ادله و پیرو بحث و برها ایشان امتیاز بحث  
خام رسالت از شاد و غم میفرمود نهایت هر که را که بر او بود  
دید که غمی بود و در ان او ان نفریست شیدا و غالی و قافا انان

انجنا بهره باب و آخر اصفا می نمود مغنم دانسته بخاطر فاق  
سپرده از ناب نوشیدن ان جماعت غنوم که تعجب نمودم<sup>پیسته</sup>  
ختم این تمنا در مزاج خاطر میباید که کاش کتابی نوشته آید که  
مشتمل باشد بر تمام ادله و بر این قواعد و قوانین که  
هر که بعد از این یکی از انقوم حق ناشناس خواهد که بطریق  
مشهد و سواس رخنه در حصن حصین دین مبین حکم  
اساس اندازد و یا با ابا الیس انرا تشکیک و بلیس بر و مسلمان  
کشاید بوسیله تا مل در این کتاب و تدبیر این رفع شبهه  
شکو و را توان نمود و تقارن قیام از چهره شاهد مقصود<sup>کشد</sup>  
و بسو از عهد جوانان و برای بلک اما متحججه بر خصم



اورا بدین اسلام دعوت و قتل کرده تا این معنی موجب دفع درج  
امر حرم کرده در روز قیامت در ظل رایت حضرت رسالت  
باید و اذان و اذان الی الا که مدت چهل سال است بعبادت علایق  
عزیزین روزگار و مضایق و نوائب دوار و حوادث لیل و نهار  
اختلال حال و توزیع مال فرصت و بختیاری و هر قدر در شمار  
مقصود بقدم کوشش بیشتر شایسته کارگاه قضا و قدر و احصا  
امنیت خویش باشد تا آنکه در این زمان بخشنه نشا و اوان  
اقرار آن که از این همت و الا نه همت حسن نیست صاهونیت  
مبدکام سپهر و کاشرکت و اجلال تو امان قطب فلک شها  
و خجالت نور حد کاست و فراست نور حد یقه فطانت

منافرت

و منانت نجم درخشا بسالت و زخا و زردانت لعل بدخشان  
منانت کو هر بحر سخا و سماحت مهبط فیوضا حضرت  
پزدان مظهر الطائفا در سنجار زنده امرای ملک رای جهان امیر  
صاحب تدبیر فلکشان خواطر ظفر قرین سقاقران محمد خا<sup>ن</sup> ل  
مراسم العز و الاقبال بهما من وجو مشیده الارکاسلح نسج  
المسایزد و نواحی ان بخوی رشک مصاحبه و نمانه کلان  
کر دید که هر که سر نهاد نصا در دیده بصیر کشید و صورت را<sup>ن</sup>  
طدید مغیر فلک الجنة التي نورث من عبادنا من کافقیا را<sup>ن</sup>  
در هدی شعور که کوشش هوش کر شود ندای غمزدای اخلو<sup>ن</sup>  
بسلامین در سنا این بلاد امین سنو ساکان و مسقو<sup>ن</sup>



از پیر و جوانان توان و ناتوان در مهملان و اما و در<sup>ن</sup>  
اسایش و اطمینان غنوه و کوش صادق و اودانش هرگز  
اواز داد و مظلوم نشود نه در از دست و دست تعد  
بجانبال و منال زیر دست و دراز و نه بد چشم را گوشه<sup>چشمی</sup>  
بطر و صر و نام و کس باز دات و الش در تنظیم نظام<sup>ن</sup>  
والاسلام و به مثل و انیاب و در احکام شریعت<sup>حیر</sup>  
الانام از اسرار و حکام و ممتان رافت و رحمت<sup>علی</sup>  
شمارش یتیم از پیکر مهر با وضعیان از غم کس و لنوا  
و بر خطا که بر بارش در ویشان اما استغنا و بچارگان  
چان مالا جرم در چنین زمانی و چنین مکالمه<sup>ن</sup>

حام و لک ابد احتیاج ان والا فرشت را غنیمت دانسته<sup>نسته</sup>  
مگر غنیمت بر میان حکم بسته بغیرم قطع این را دهولنا<sup>ک</sup>  
پای همت را پیش گذاشت و آنچه از ان مرجهت پناه  
استماع و بحقیقت انها اطلاع باقیه بعلان و آنچه خود  
تتبع آثار و تخلص استنباط امور بحیطة ضبط<sup>در اورد</sup>  
و چنانچه خدا خواهد و مقدر شده باشد از ان چنین<sup>ن</sup>  
که انشاء الله کما نوشته اید که مشتمل باشد بر رده  
دعوات و خلودین و توداد و ادله و شبهه انان  
ایات و احکامی که دلالت دارد بر اینکه لا اله الا الله  
خواهد آمد و شریعتی نان خواهد آورد و شرافت



پیغمبر زمین و اسمها را فراموش کرد و در بعضی از آنها تعبیر و  
بعثت و در بعضی تصریح بنام و اسم ساحی آن پیغمبر و الا  
شده و در باره کیفیت شریعت بیضا من کور و در  
برخی تعریف و توصیف آن نبی مرسل مزبور باشد و  
همچنین اخبار اینکه جماعت یهودین او را قبول نخوا  
کرد و در مقام تکذیب با هانت او خواهند بود و این  
تقریب لیل و خوار و بیقد و بی اعتبار خواهند کردید  
نوشته اید و همچنین مستعمل باشد بر اخباری که اشعا  
دارد بر اینکه بهالشیخ که در کتب یسایا خبر داده اند  
علیه این مریم است و غیر از این اخبار آنچه در هر مقام

اولاد آن

ایمان ضرور شود ایوان شود و چون تمام این کماله و سواهد است  
در تئودیس هرگاه از اسمی که دانیم بحضرت الهی در دست و فقط با  
و ظاهر با نحوی مطابق خواهد بود و ما ناشری و المرام را جیابین  
الاعا و به الاعتصا و مسائل المستقرین الا نام و این کما مشتمل  
بر چند باب باشد اول در ذکر آنچه خداوند علیا حضرت ابراهیم علی  
و اله علیه السلام و اولاد آن حضرت و در فرموده و اثبات شاونیه  
حضرت اسمعیل و اولاد او را شرح کمال توری حضرت موسی علیه  
مذکور است که ترجمه اش این است که فرمود خدا با ابراهیم که بهر  
روان زمین تولد کا خود ما بر زمین که بنمایم بنو و بگردان تو را  
از برای قوم بزرگ و بلند گردانم تو را و ازین کم افزین کنندگان



تورا و لعنتکم نفرین کند تا تورا و ازین کره شوند هم قیلا  
ان زمین و این درها پاداش بعد از ذکر چند به میفرماید  
وَأَدْنَىٰ أُولَٰئِكَ بَوَّابُ حِمَارٍ يَدُلُّ لَوْطَ مَعِيهِ سَانًا غَنَّا  
وَدِيَّةً مِنْ هَمَّا قَرَأَ شَرَّ أَتَانَا صَافُونَا وَاقْتِنَا وَاقْدَمَا دَانَا  
مَلَاكُ كُلِّهَا أَرْضُ أَشْرَانَا رُوحَنَا انْقِنَا وَلِزَعْنَا مَدْعَا  
وَسَهَاتِ ذَرَحْنَا كَعَفَرَهَا أَرْضُ أَشْرَانَا يُوْخَلُ أَشْرَانَا  
أَيُّ عَفَرَهَا أَرْضُ كَرَمِ زَعْنَا بِيَانَةِ يَفْرُوحُ خَدَا بَابِ إِبْرَاهِيمَ بَعْدَ  
جَدِاشِدِ لَوْطٍ وَدَاوُدَ بَكْتَا جَشْمَا خُودَا وَمَلَا حَظْمَةَ كُنْ أَطْرَافَ  
این مکان را که در آن مقام داری ز اطراف اشمال و جنوب  
مشرق و مغرب که همه از زمین که تویی بنی بت و در تیره تو خواهم

تاجاوی

تاجاوی و یکدیگر از نسل تورا مانند خاک زمین چنانچه کسی خاک را کسی  
تواند شمرد نسل تورا نیز تواند شمرد این درها پاداش بعد از ذکر  
ایم که مشتمل است بر پاداش کنان و کنان حضرت ابراهیم پاداشها  
زمین کعبه و آن حوالی طلب کردن حضرت فرزند میرا کرد و وعده داد  
خدا فرزند آن و در تیره بعد ستارگان آنها و نقل کشتن حضرت جانور  
در غار الجحیم حصو و اطینا و غیر ذلک میفرماید هرگاه که آید  
ایک ابراهیم بر پشت لوز ز غنای آن ای حال ارضی هرگز نمی  
نفرم میفرماید غنای مکار و دل نهر پاداش یغی در آن و شرع کرد خدا  
بآبراهیم بدادن از زمین بد تیره ابراهیم از نهر مصر تا نهر فرات که در  
دوران مملکت در مصر و نهر پاداشها کافر و که اسامی آنها به تفصیل



همین مقام از توریته مذکور است مؤلف گوید که مفسرین بنی اسرائیل  
 را اعتقاد چنین است که وعده تمام در شا اسحق بلکه یثقیل و ذریه  
 درستی یابد و دیگری را اولاد خلیل هم را شریک اسحق نمیکردانند  
 در کتب تفاسیر خود تصریح باین مطلب نموده اند در فقره یثقیل  
 و باطلی نماید بچند وجه اول آنکه فرموده است که نسل و ذریه تورا  
 شمر دخی اسرائیل همیشه طایفه مخصوصی بودند بطایفه دیگر امتیازی  
 و نه کسی را راه بخودی دادند و در زمان موسی و بعد از موسی همان در آمدند  
 و در خروج از مصر دخول در سیه و خروج از سیه ایشانرا و عدایشانرا  
 در توریته و غیرها از کتب مسطور <sup>م</sup>یم آنکه وعده فرموده که کل <sup>ب</sup> ان <sup>م</sup>ین  
 بذریه تو خواهم داد و هرگز بنی اسرائیل کل زمین را در تصرف نداشتند

و از آن

و از آن به پادشاه که اسم ایشان در توریته مذکور است بنی اسرائیل در وقت  
 که از سیه بیرون آمدند و در آنجا پنج شش نفر مسلط نشدند بلکه هرگز  
 بخلاف این عمل نکردند چه جائز آنکه بر آنجا مسلط شوند و هر <sup>م</sup>ین  
 هرگز بنیام حضرت ابراهیم خوانند و ازین گفته نشدند بلکه هر یک طایفه <sup>علیه</sup>  
 جدا و متمسک در زمین خود و ملت خود بقیله خود بوده اند چنانچه بر  
 متدبرین کتب سایر و تواریخ و قصص مخفی نیست و دیگر آنکه در آن  
 مذکور که فرموده که کل <sup>ل</sup> ان <sup>ل</sup> زمین ما اولاد اخضر باشد تا انقضای عالم  
 و بنی اسرائیل قلیل و قتی شوند و از دست ایشان گرفته شد و الحاق صرف <sup>ل</sup> اولاد  
 اسمعیل و تا انقضای عالم خواهد بود و دیگر آنکه در آیه مذکور است که کل <sup>ان</sup>  
 زمین مال اولاد اخضر باشد تا انقضای عالم و دست اولاد اخضر است <sup>شد</sup>



باند و حق و الحاد و تقوا و احقر اسمعيل در آمد و انقراض عالم در تحت

ايشا خواهد بود هم آنکه در هيا پاداشي مي فرمايد که ساه و جاحضر

دختر شوهر خواهد و عرض کرد که چون عقيم تو خلوت کن با کتير که من

ميترايد که ابادان و بياشيم با و چو حفر خلوت کرد با و اثر حمل در

ظاهر شد در خدمت خاتون خود تقصير نموده بلکه انچه اسما هست و <sup>چشم</sup>

و توان مع بر ساه کران آمد شگافيد و حفر خلوت کرد و احضر

ساز را بر هاجر تسلط داد و ساه هاجر را بجاينده هاجر را پيش او

که گر خخته به پياياني رفت و در هر چشمه آب فرشته بر هاجر نازل شد

گفت از بجا اي و بکامی ري هاجر خوا داد که از خاتون گر خخته ام

فرشته او را امر بياشتن بنزد خاتون خود و جفا کشيدن دور بردست او

و بعد از

و بعد از اين فقره مذکور است که و يوم لقاه ملخ ادنای هر باار

در غنچ ولا يديا فرمود و يوم لقاه ملخ ادنای هياخ

هاداد و ولدت برد و فاران سهوش و بيشما علي شامغ

ادنای ال عن مخ و هو بهيه يوا دام با و بکل و يد كل

بو و عل بن كل احاد لشكون و ايه هست که ترجمه اش <sup>يست</sup>

که بيايد هاجر از براي ابراهيم پسر خويش و ابراهيم اسم او <sup>يد</sup>

ابن هاجر پيشم عيل مفسرين اين ايه گفته اند که حفر ابراهيم خيم

از اين مغر نداشت که ملائکه هاجر نازل شده و امر کرده که اسم اين

مولود را بيشم عيل بخوان من عند الله يعني گفته با و فرشته خدا <sup>بيست</sup>

بسيار کردني مرسل تو را که شهر به نشوند از بسيار گفته با و فرشته



خدا حال تو ایست و خواهی نایب پس بخوان نام او را  
اسم عیال که شنید خلد و تو را و انفر ند پس خواهد بود  
اوام دست او در همه دوست همه در او و در هر که برادران خود  
مسکن خواهد گرفت مؤلف گوید که لفظ پنهان بخوری که در نسخ  
توریه مسطور است این خواست که اول با وفارستی و بعد از  
راه فرشت و بعد از آن هنر و چنانچه هنر بر ما مقدم می شود  
شرافتی بود و گاه مناسب مقام داشت اما بنحوی موجود در نسخ  
توریه آنچه از ساداشتم که در کتب معتبره لغت عربی معلوم  
شود یعنی بره مند و بسیار بیابان دوست و محراب نشین و شکا  
کن اند هر یک از این معانی موجود بود و مناسب مقام دارد

اما

اما یعنی بره مند ظاهر است و معنی بسیار مناسب است که ناکید فقر الی  
بوده باشد یعنی کثیر النسل و چنانچه معنی بیابان دوست و محراب نشین  
شکا کن باشد مناسب خواهد بود چه حضرت اسمعیل در بیابانی بود  
و دوام بسیار می نمود و ممکن است که خبر از بیابان دوستی و محراب  
این باشد که اعراب از نسل حضرت خواهند بود چنانکه اعراب بیان  
و محراب نشین و شکا کن می باشند بلکه این معنی را در این مقام  
بزرگه در مقام ثبات دادن خلد بواسطه ملک به اعراب صحرا  
نشین حضرت اسمعیل چه نازکی و خوشی دارد که هاجر را بان تسلی  
موجب کوراشدن زخم زبردست و بخانین ساره او را کرد و در  
بخت این باشد که عز از نسل اوست بالا التزام مرده خواهد بود



خواهد بود که وعده فرمودن خدا بیاجر که نسل تو را بسیار خواهم  
 کرد بخشنی که شهره شود شاه است اینکه همه ایشان که  
 ابراهیم داده شده و موجب برحق گردیده در شاهان  
 فرزندان است که در چشم ما جرات موجب خشنودی کامل برآید  
 خواهد تواند کرد و ایضا در همه پادشاهان بعد از او که با  
 فيه دخل ندارد ای چند من کو راست که حاصل از آیات  
 اینست که خدا با خلیل خود چند شرط فرموده بشرط آنکه الحضر  
 پیوسته کند راه او را اول بسیار که نسل و در تیره او بسیار  
 و هم آنکه برومند کند ایشان را بخشنی که باشند کرده و طوایف و  
 پادشاهان از ذریه سیم آنکه نوزکی و پادشاه را در ذریه الحضر

جاوید

جاوید قرار دهد چنانکه زمین کعبه الحجل سخای الحضر  
 بود و در الحضر مسلم داشته از ایشان تراغ نکردیم آنکه نکند  
 دارند بر عبت را که هم آن در آن خشت و هشتم  
 بود و نکند می تواند بود که طوایف این وعد ما در اسرائیل بود  
 باشد و عیانت توری که مشتمل بر این فقرات است اول این است  
 و هم آنکه من یسعیم شان الخ ما و هر که خواهد که بر تفصیل آن  
 مطلع گردد در جمیع توریته نماید و ایضا آنچه بعد از این درها  
 پادشاه میفرماید که در برخی اوقات و گفته اند می بینا الخ  
 و بر خشنی و هایشان را که می بینا الخ می بینا الخ  
 کم او را بر خشنی و هایشان را که می بینا الخ می بینا الخ







و کمال میانیت دارد با آنچه اعتقاد علماء است از اینکه ناجی و خدا  
 پرست و امتی بر حق باشند مختص با ولا استحقاق و هر حضرت  
 هر که در هر ضربه نبوده و در نظر خلیل هیچ اعتباری نداشته و باو  
 انحضرت تمام عاصی بر اطلعت ندین این اجمال نیکه چه کونی  
 تواند بود که حضرت خلیل الرحمن بان عظم شای و بزرگی و مرتبه عیسی  
 که پیشتر از ام انحضرت را شرف از جمیع پیغمبران میدادند بعد  
 بشایان باقی بر خود فرزند که خدا پرست مختص در نسل او خدا  
 پرست و شریعت و دین تا انقضای عالم در میان سلسله بر پا خواهد  
 خواست و قضا نماید که کاش اسمعیل زنده ماند و حالیکه برود  
 اسمعیل با اعتقاد ایشان از حضرت و زبانه و کفر چیزی مترتب نیست

کلا و حاشا

کلا و حاشا و مع الله که چنین باشد بلکه مع این این چنین است که چون  
 بر حضرت ابراهیم واضح شده بود که آنکه که خدا او را از هر کس و دست  
 و پشاور مرتبه او کسی نخواهد رسید و سر کل عالم و تمام جهان خواهد  
 بود از نسل او بهم خواهد رسید و علم ظاهرند در و شره رسید بر وجود  
 و الحقیقه شده بزرگی تو برای حضرت ابراهیم حصول بعد از از فرزند  
 بهم رسانید خواست که اظهار شکر نموده بد که احد عرض نماید که  
 خوشی و سرور من بر خود آنکه که بد را تو عزیز تر است بیشتر  
 و اظهار این از نموده باشد که با وجود چنین موهبه از ان فراموش  
 صلیح نظری بغیر از همان کسی که برگزیده و دوست تو هست ندارم تمام  
 جهت معرفت است بر بقای شما شجره که چنین کسی نموانی تواند بود



وگویی در جنب چنان موهی ساری و اعبت هیچ و این است

و این چنین شرافت کانیست که بنی مطاشه است فرزندی

از نسل او چندی دوست تو بعمل خواهد داد و از این جهت است

که خداوند عالم را در جواب حضرت خلیل خود چنین میفرماید که این

فرزندم که ساه میراید برگزیده است و بعضی شرط خود را در پاد

او و اولاد او را خواهم ساخت چنانچه یکی از آنها خضر کردن روز

هشتم ولادت است و این شرط در بار اسمعیل میسر نبوده چنانچه

اینکه این نزول این حکم با الهی بعد تولد حضرت اسمعیل بر او

و مفسرین توریة تصریح نمودند که شرطی که در این بیتی آید

این یصحی مذکور است غرض از حق در روز هشتم و

عصر روز

بعضی شرط دیگر مدت مدید بذریه او بر این چنانچه فرموده است

که این بیتی او تو را و آخرها وجود در این خطا لفظ عولام مذکور

شده و این لفظ مشترک میان بعضی جاوید و در زمان طویل و غنیه بود

که تو هم شود که باید نظر و شرط خداوند خلیل در نسل اسحق را

جاوید بماند و چنانچه این تو هم فرمود که خبر اسمعیل بن مانده شده

است که او برکت داده شده است و او را بسیار خواهم کرد مؤید

مؤید و بنی که او را نسل او هم خواهد رسید و لفظ مؤید مؤید

که معنی آن غایة الغایة است و این مقام استغفار فرموده تا اینکه

قرینه باشد بر اینکه عولام در مقدمه اسحق یعنی زمان طویل است

و البته بر آنکه و پیغمبری از خاندان او فعل بخاندان اسمعیل خواهد شد



و هرگاه که بزرگوار و از نه نفر را که خدا بخواهد که حق را به عمل ببرد  
خواهد آمد عمل نماید و حیا حق را بشکرت ائمه اثنا عشر اند  
و این مطلب را که در هر سه سابق قرار دهند که چنانچه اینها خاطر  
مذکور شده باشد و نخواهد بود بلکه بنظم سخن که مناسب است دارد  
والله اعلم و این بیان در بعضی لفظ علوم در این مقام بر تقدیر است  
که آخر را از آخر برون و لفظ لشم اهل اول را بیکر و از آن فصل  
چنانچه الحال که آنست و در هر که این وضع وی تواند بود که و  
عطف بر مقابل برون باشد و معنی این چنین باشد که شرط جاوید در  
نسل است و اسم عمل هر نام عمل خواهد آمد چنانچه در واقع چنین  
شد و مثل اول است و بزرگ و صافتر بعت برون بعد از آن شیخ

چونکه

و بر یکی ایشان شده اولاد اسم عمل تعلق گرفت و احادیث در این سلسله  
خواهد بود و علم از مفسرین نقل بر این مفسر خود را در این مفسر  
و از روی عناق چشم از امتیهای بر شدند و چنانچه عمل نماید بنا  
استفا خود ایشان است که جمیع این شروط با اول استحقاق تعلق دارد  
و لازم می آید که حکم خدا در روح باشد زیرا که از وقت خرائی تا بیست  
للمقدوس که این زمان که قریب به هزار سال می شود که بزرگوار باشد  
و سایر شروط از میان می آید بر این و در وقت استحقاق می آید  
فلهذا پیش از این از تفسیر این آیه ساکت مانده چشم از آن پوشیده  
نموده و پراش و بر النوا از سفر بر آید بعد نقل متوال شدن  
استحقاق و از شهر باز شد و ضیافت کردن حق را بر ابراهیم چه توها را



مذکور است و تومرا ابراهام کارش ها اما هر ت رات بتا  
 نبی عم لا پش بن ها اما هر ت عم یعی و برع هدا بار تود یعن  
 ابراهام ا و دوت تومرا ابراهام ال برع نغما عل  
 منور و عل اما نحا کل اشیر تومرا ابراهام ا شمع قولاه کی یعی  
 بفار نحا ا ر ع ق م ا ت بن ها اما لغوی سمنو کی در نحا هو  
 یعی گفت سا جبر ابراهام یعی کن این و پسر او که میراث نکر پس  
 با پسر من اسحق بدامان سخن یعی اسیا در نظر ابراهام بیست و نه  
 خوف موشدا که بدینماید بنظر تو ایچر گفت تو ساره در باره کودکی  
 بشو سخن او را که با اسحق خوالده ی شود بتو نسل تو و نوزاد من  
 کنیز را بر قوم بزرگ قرار میدهم که فرزندان تو است و مؤلف گوید که آن

در این چند ایراد مذکور نموده است قوی بر ایچر در نفس بران ایات  
 مذکور شد زیرا که چون سلطنت و بزرگی با حق اسحق مقدم بود  
 اسمعیل با نیست و بحث فرما اسحق بوده فرما و از این نماید  
 جبر ابراهام که باید ایچر خواست که اسحق است بعمل آید و چون  
 ابراهام بر کی جبر اسمعیل دانسته و او را در اول این سخن بسیار  
 بدامان و ایچر در این مقام که مقام بر جبر اسحق بر اسمعیل جبر تقدم  
 سلطنت بر اسمعیل ذکر علت است چنانکه باید علم او جای  
 مذکور شده از ذکر ثواب و بر کی اسمعیل و صریح باینکه او را بزرگی  
 که باید دلیل باینکه از این بزرگی در حق اسحق باید عمل بخواند  
 در باره او و علم شده بعمل خواند اما این قدا است که سلطنت اسحق



مقدم دارد بر سلطنت او و در همین پادشاه بعد از این ایام چند  
که مشغول است بزرگترین کارها و حاکم و حاکمان و افرات  
و جوانان و فرزندان عظمی و شایسته و ممتاز و اسمعیل و هاجر باز  
و در عالمی معلوم میشود و در این راه و این کار و این پادشاه  
سابقه بر وجهی و در کلام را این ختم می نماید و بالله التوفیق خلا  
ترجمان ایات نیست که چون حضرت و جلیل مأمورین و بزرگترین  
هاجرانی و فرزندان برای هاجر و اسمعیل مهیا ساخته ایشانرا  
روانه بر بیابان شیب و در این ایام تمام شد حضرت اسمعیل  
در رود خنک و در آن حضرت هاجر از آن حضرت گناه گرفته بگوشه  
گرفته بگوشه شد و جهت گناه گرفتن این بود که نمی توانست گناه

خود را

خود را بان حال بر بندید و این حال فرشته از اسماعیل هاجر  
که که موشش میباشید و از فرزند خود را در این خوا  
نویسین و حکم بگردید و سوار که نیز که میگردید و خدا و خدا  
عالمی و حضرت هاجر چای بی روان حضرت از آنجا اب و در  
اسمعیل خوراند و بخدا و حضرت و بزرگترین و سکنی گرفت  
پادشاهان و از آنجا و در این پادشاه من گشت و مأمورین و در  
می نمایم مولف گوید آنجا که بجهت حضرت هاجر ظاهر شد بالا  
چنان هم است و بیابان پادشاه من که مغطه اكمال دارد و  
پادشاه می صادر از سفر بر اشیاء مذکور است و بعد از  
حضرت ساره ابراهیم زن دیگر که نام او قطور یا توره گرفته از آن



شش پسر بهر سائیده ایشان را در جیوه خود باطل آلوده و

وفات آن بزرگوار حضرت اسمعیل و اسحق و یاقین

حاضر بوده حضرت را در مغاری قدس دفن فرمودند و بعد از آن

فقرات اسمی و لا اسمعیل من کور است این تفصیل بنا بر

وَقَدَرَا وَادْنَيْلَ وَمَيْسَامَ وَمَشْجَعَ وَدُومًا وَمَسَاوَحَدَ دَ

وَيَمَادِي طَوًى وَنَافِثِشَ وَقَدِمًا مَوْتِ كَوَيْدَ كَرْمِ خِيَارِ فَلَانِ فَقَرَاتِ

این است که ناظر در این رساله مطلع باشد که قید از فرزندان

است و در این مقام تصریح باین مطلب شده باینکه در ذکر اخبار

بر بخت پیغمبری عظیم الشان که آن پیغمبر از خبری اسرائیل است

بدانکه در سفر پنجم توریه شوق عظیم بعد از ذکر وصایا حضرت موسی بخوا

چهارم

چنین چنین کنید در تنازع و نزاع محاکمه و مراعات بر ویست

حاکمی که در دولت المقدس ساکن است تا حکم کند میان شما <sup>همین</sup> اثبات

توریه و تنوع بلیغ فرموده است از متابعت کردن صیحا و اسطیلا

نیدان و نال کبریا و ساحران و امثال اینها مذکور است که نابی

مِنْ خَلْقِ بَنِي إِسْرَءِيلَ كَانُوا يَتَّبِعُونَ الْهَيْهَاتَ يَتَّبِعُونَ يَتَّبِعُونَ

از میان تواریخ بدان تو مثل من برانگیزانند خدای خالق تو را و

و بعد از آن میفرماید لَقَدْ أَتَيْنَاكُمْ بِآيَاتٍ لَّئِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا

بِیَوْمِ حَقَّ آهَالِ لِمُورِ لَأَنْتُمْ لَشَهْرُ آتِ قَوْلِ آدْنَائِ الْهَیْ

وَأَنْتَ هَاشِمُ مَلَكٌ وَلَا هَرَبٌ لَا أَرَاهُ مَوْدُ وَلَا أَمْرٌ وَیَوْمَ آدْنَائِ

الای خطیبی است از شدید و حاصل باین فقره اینست که شما <sup>مبعوث</sup>



شد ان پيغمبرين رسيد در روزي كه در پاي كوئينا جمعيت  
نمودند و يك كا اعديت عرض كردند كه ما را ديگر طاقت نشيند  
او از خدای خالق خود دیدن آتش ایضا صاعقه و برین انبساط  
میتسم که از هبیت ان بهمرم و فرمودند عالم که نیکو گفتند  
این قوم کویا که قوم نبی اسرائیل چنان تقصیر کرده بودند  
هر وقت و بر هر پيغمبری که وحی نازل شود باید بر وضع نزول  
الواح بود یا صاعقه و برین و او از عالم شد لهذا استدعا و  
رفع این حکم نموده خواستند که طریقی نزول وحی باین وضع بود  
باشد خداوند عالم بر وضع ایضا هم نموده فرمود که خوب گفتید  
ایشان از امر داده فرمود که اینکه در آیه نابی اقم فرموده خیري

در این کتاب

معلوم  
برای نیکو نام برایشان و از میان برادرانشان کویا باشند  
میشود که کویا این سخن باید خبر نبی اسرائیل باشد اگر  
از نبی اسرائیلی بوی بایست در هر جای لازم لاخ بگو  
پیغمبري بر پيغمبران بشما از میان برادران شما سخن گویند بشما  
چونکه بشما نكفتند و ايشا گفته غرض ايشا تمام خلق عالم است و نبی  
اسرائيل هم داخل خلق عالمند چنانچه در قرآن مجید فرموده و ما  
الاكافه للناس که نابی اقم هم متقربا بهم كما مؤخا و انقی در پاي  
بید و در پيرالم ايشا صریح پیغمبري متعجب میگردد نام  
از میان برادران مثل تو بودم کلام خود را بدهن او سخن  
گوید ايشا الحجة را فرموده ام او را وجود در مقامی که وحی بدهن



پیغمبر که از سر و در حین نزول آن علاما و ایق بال باشد  
 که تمام خلق آنرا ملاحظه نمون بفهمند که آن وحی از جانب خدا  
 است چنانکه آنرا قبول خواهند کرد و القدره تمام خواهند آمد  
 لهذا میفرماید که و اها یاه ایشراش لا یشمع ال دیاری  
 ایشراش بر شعی النوحی ادرش معیها ان هابا ایشراش یارید  
 لدیذا بالشیء ان لا حیو یقول لدی و ایشراش بدی بر شعی  
 الهی احریم و میت هابا هویع یایدان مروی که نشود سخن  
 مرا آنچه بفرماید آن پیغمبر فرستاده من پیام من انتقام می کشم از او  
 اما آن پیغمبری که دعوی دروغ کند سخن گفتن پیام من آنچه فرما  
 نداده باشم او را بگفتن و آنچه سخن گوید پیام معبودان دیگر گفته شود

ان شیع

آن پیغمبر چون از آن فقره مستفاد شد که سخن گوینده پیام شخص  
 خواهد بود و آن فرستاده بر حق که خدا او را فرستاده باشد و آن  
 انتقام خواهد کشید و آنکه مبتدعی بوده بدروغ سخن خدا را بر خود  
 بند و چنین کسی واجب القتل و کافراست و نیز میباید این فقره مشکل و آن  
 هر کسی میسر نیست و با وجود این طاعت و پیروی پیغمبر هر فردی و آن  
 از این تکلیف معافند و لهذا باید علامتی نصبت شود که هر کس را  
 میسر باشد که بواسطه آن در مقام تحقیق برآمده راست گوید از دروغ  
 گوئیم نماید و میباید آن علامت چیزی باشد که فیهیدان آن بر او  
 هر کس آن ساقیه طلب کردن آن نیز از پیغمبر خارج باشد و آنرا  
 باشد یا هر فرد را جدا جدا ممکن شود که در مقام امتیاز برآید و یا ساقی



اورا فهمیدند میسر شد پس خداوند عالم را انچه را از همه اسباب  
 اختصار فرمود معجزه را اختصار بعبس فرمود ان چنانچه که وحی  
 تو مری بلایا ایماه ندع ای هدا بالاشیر لادیر و ادنای اشیر  
 بدو هتای یسم لک اذنای و لا یسیر هدا بالادیر و لا یسیر هدا  
 بالاشیر لادیر و ادنای تیرا دون رسید هتای لافور  
 میهنو یغیر اگر کوئی خود که چگونگی بدانیم ان سخن را که نفرمود  
 خدا لجه سخن گوید ان پیغمبر پیام خدا و نشنود ان سخن و بوج  
 نیاید ان سخن سخن است که تکلفه است انرا خدا و بچاکند  
 ان پیغمبر میسر رسید از او یغیر ان پیغمبری نیست که خدا از منکر او  
 انتقام کشد مؤلف گوید که در آخر توریة مذکور است الانام

ان بود

ثانی بود بلس ایل کوشه یغیر یغیر یغیر یغیر یغیر یغیر یغیر یغیر  
 از ایه ثانی مفرجنا و از ایه ثانی اقم که در و قبل ذکر شده ایه ثانی  
 مفرجنا و احضار از خود خبر یغیر ایل را دادند و ایه ثانی اقم  
 خدا خبر ده ان بود و ایه ثابت است که پیغمبر مثل حضرت موسی باید  
 هر چه در این ایه هم فرموده مثل موسی که از نبی اسرائیل غایب  
 رسید یغیر ان پیغمبر که خبر ده شده از نبی اسرائیل غایب رسید  
 خبر نبی اسرائیل خواهد رسید چنانچه در همین انتهای قبل فرمود  
 از برادر اقوم خواهد رسید چون در و موضع از آیات مذکور  
 تصریح شده که ان پیغمبر موسی خواهد بود از خبر نبی اسرائیل  
 بوجه باشد و چون علما خواست ایل چنین میگویند که ان پیغمبر باید



از سلسله ایشان شد در این مقام سخن چند را می توانست افزود

که در کتابها و جوابات آنها خرد راست اول اینکه لفظ لا قام در این

ایر ضعیف ماضی و معنی آن ایست که برخاسته است نه اینکه برخیزد

و چون آن ایست که در لغت عربی لفظ ماضی است یعنی مستقبل

قیما استقام میشود چنانچه در لغت عربی هم اسم این شایع است و

برای آنکه غرض در این مقام معنی استقام است این است که در بین

که مراد حضرت یعقوب است پیش از مرسی پیغمبری نبوده مگر حضرت

یوسف و علمای اسرائیل به پیغمبری یوسف اعتقاد ندارند و آن

را پیغمبر نمی دانند و بر تقدیری که از حضرت پیغمبر نبوده باشد معلوم

که مقتضای این ایراد توحیح حضرت موسی بر یوسف به تنهایی

تجلی

پس غرض لا قام معنی استقام است نه ماضی و چون آنکه تفسیر لا قام

چنین که اشارت بدعا و دعای پانیم ال یفعل که معلوم کند و در الزام

و مقتضای این باید ایست که پیغمبری بخیر و از غیبت اسرائیل مثل

که سخن بگوید با خدا و بر و از این لازم نمی آید که در هیچ صفت

مؤمن نبوده باشد بلکه همین کلمه بون مثل تو خواهد بود پس صحیح

که این پیغمبر مثل موسی است در سایر صفات و مثل موسی نیست و سخن

با خدا و بر و و کلمه تو و جواب میگویم که این تاویل کاملاً بیجا

اعتقاد بنی اسرائیل دارد زیرا که ایشان را هیچ یمن خلوق اولین میدانند

و تا آنکه پسند که کسی بادی حریت حضرت موسی می تواند رسید و

باین معنی از اصول ایشانست چنانچه بعضی از علمای ایشان تصریح

نموده



شد پس این اول حکم خواهد بود و رضای طرفین و این میگویند  
 که آنچه در آن ایات از صفت پیغمبر موعود مذکور است که سخن  
 بدین او میگذارم ظاهر معنی آن اینست که با او در هر سخن  
 گفت پس معنی چنین خواهد شد که آن پیغمبر مثل موسی باشد در اینکه  
 او را معلوم کند و در هر دو واسطه و این میگویند که بنا بر این تا  
 باید که پیغمبر از نبی اسرائیل بفرمان حضرت موسی خداوند جلجل  
 نکرده باشد و چنانچه مناجا هم کرده باشد جواب نشنیده باشد و  
 باطل است که بسیاری از اینها بعد از نبی خداوند مناجا نموده  
 و از انجذاب متوالها خواسته اند و ندانند و بخوانند آنها بواسطه ملک  
 گردیدند چنانچه از تذکره بسیار اینها معلوم میشود از کتب  
 اندک

بخدمت ظاهر

چند ظاهر میشود که هیچ پیغمبر از پیغمبران نبی اسرائیل واسطه ندا  
 الا و اینها را آنکه مراد از مثل خوشه چون این باشد که مثل موسی  
 در آنکه معنی است بر خصوص نبی اسرائیل نه هر قومها و امتها هر چند  
 مرتبه و شان و سایر معانی مثل موسی نبی بوده باشد و بر این تقدیر  
 میان این منافاتی نیست جواب گویم که ایان پیغمبر صاحب شریعت  
 نامه هر از شریعت حضرت موسی خواهد بود یا بر هر شریعت معبود  
 خواهد شد تقدیر اول خلاصه معنی نبی اسرائیل است زیرا که ایشان  
 شریعت حضرت موسی را همیشه میدانند و مسلم پیغمبران شریعت  
 چنانچه  
 نمیشوند و تمام نزاع ایشان با یزید طایفه بر همین مطلب است  
 بعد تفصیل مذکور خواهد شد ان شاء الله و بر تقدیر ثانی



مناسب چنین بود که لفظ نانی که صیغه مفرد است در این  
 متن کورنشاه بصیغه جمع ادا کرد و زیرا که جمع اتفاقا  
 از حضرت موسی مشغول شده اند در این صفت شریک و  
 یک ترجیح بلا مرجح است پس لابد باید که این پیغمبر را  
 دیگر بوده باشد که در آن صفت با حضرت موسی شریک  
 و سایر اولیاد در آن صفت شریک نباشد تا موجب توحید  
 شد و هرگاه این معنی معلوم شود در بحث و ستم آن نظر  
 خواهد چنان شد که لفظ مبغیبا هم دلالت بر اینکه آن پیغمبر  
 از اسرائیل باشد جواب گویم که جمیع بنی آدم برادرانند و در  
 مکرر اولاد عیص را که برادر حضرت یعقوب است برادر بنی  
 اسرائیل

خوانده

خوانده چنانچه در واسطه پاداش الهی اید از صفت  
 که واثق ها عام متولد و راقم عویم بگوید که این  
 دم حق در چند ایر بعد اینم اولاد عیص برادران ایشان خوانده  
 اید و بلکه طایفه آن کفار و از اولاد حضرت ابراهیم هستند  
 و موضع از توبه برادر بنی اسرائیل خوانده کی در پاداش  
 حوشت از سفر جهنم در اینجا که مدن کوراست که ویشع موشه  
 ملاخیم میفادش الی ملخ ایدوم کوه اراخیا پس ایل و دیگر  
 پاداش که تصور از سفر بنی امیال که صیغه مایه لاشعاب ایدی  
 کی اصحا احتیاجی هو و غیو اینها وضع هم مدن کوراست پس  
 اینکه ایدان پیغمبر از برادران ایشان باشد چه دلالت دارد



بر اینکه از نبی سراسر خواهد بود و الله اعلم الخافین الامور  
 در فصل چهل و نهم کاشعیا مد کو راست است که ترجمه اش  
 اینست که من اعانت کنم او را بر گزیده من پسندیده جان  
 بدم او را و خوشتر است از برای قوما بپزد او را این  
 است در اینکه شریعت آن بنده غیر شریعت موسی است  
 معیوب بر قوم خواص بود و این در فصل پنجاه و یکم کاشعیا مد  
 است که ترجمه اش اینست بشنویید بن ای قوم من ای  
 من از من کوش کنید که دستور از من بپزد و خواهد آمد  
 خود را از برای روشنائی قوما قرار خواهم داد که ترجمه  
 اینست که بنویس و عذرا و واضح بنویس بر لوحی تا اسان

باشد خوانند آن بر تازی که دیگر معنی بر عده هست  
 گفتگو خواهد کرد از قیامت و دروغ خواهد گفت اگر درین  
 امید و ابراش که او آمدن و درین میکنند هر که سخت رود  
 و با او شایسته نباشد بانگس حال و بفرستند کشتن است  
 اما او درین باورند که کند مؤلف گوید که آنچه در این است  
 کاشعیا مد کو راست است که آنرا کنید و تجدید نماید  
 که از توریه نقل شد زیرا که منکران شخص موعود را در  
 موضع واجب الفکر یاد کرده و ما این آیه را با ایا کاشعیا مد  
 موضع دیگر ذکر خواهیم کرد با آنچه از این هر دو استنباط  
 و این در صحیفه دایمال مصرح است که حکم توریه نسخ خواهد شد



میکند و حاله موضع دیگری نماند بلکه عده دلیلی  
 اینکه شریعت توریته ای نیست و باید نسخ شود اینست که تمام  
 توریته مقید است باینکه باید در زمان بنی اسرائیل  
 زمین کفاح و معرجه بنی اسرائیل باشد و بعد از آنکه جمیع احکام  
 بنی اسرائیل و بسته به اینست که در خارج حکم توریته ای نیست  
 بر توریته بنی اسرائیل و مکام معینند است با وجود آنکه در چندیه از  
 آیه توریته مذکور که دست بنی اسرائیل از زمین کوتاه خواهد  
 شد و ما ان ایاقراقل خواهیم کرد و آنچه الحاکم بنی اسرائیل قرار  
 داده شد و در سایر بلاد بعمل آورند محض اخراج و از بد  
 ایشانست و در توریته و سایر کتب معتبره از این عبارتی و  
 نیست و ما در فصل دوازدهم قیام آورده بودیم در فصل اول از باب مقید بودن حکم توریته بنی اسرائیل

مذکور

مذکور است و در تورات بنی اسرائیل و در فصل سوم جواب  
 ادله که بر آید بی چون توریته اقامه نموند میگویند و الله  
 فصل اول و اثبات مقید بودن حکم توریته بنی اسرائیل در ارض  
 المقدسه و پاداش و التخلین که از مفرجه توریته است و کوراست  
 مویع بقوم سیفر باید راه لپیذ فی القیم حویم و مشاطیم کاشی میگویند  
 ادنای الهای لیسرت کن یقرب هارص ارض اثم یانیم شامالو  
 یشاه یقرب بر این موضع مرشمارا و سوره ها شریعتا چنانچه فرموده خدا  
 خالی من بگردن این چنین در میان زمین که شمای اید انجا را  
 مایه اکر فتن از زمین غرض زمین کفاح است و اینها بعد چندیه وقت  
 که بوم اشرع آمدنا الفین ادنای الحاکم بنی اسرائیل و ادنای الحاکم



ازین سفر که پاداشی داده نوحی است مذکور است که از هجرت  
دو شب با طیم اشرار شمریدن لغزت یا ازین اشرار نوحی ابیخا  
نحالی را پیش از این هیا میم اشرار هجرت علی ها اما اینها از روی  
و شریعتی که باید نگاه داشتند برای عمل نمودن در آن زمین که داد  
خالی پدران شما و مهرات دو عالم روزگار که شما زنده  
نماند بر آن زمین و ایضا در پاداش و کج شد که پاداش هم از سفر  
است و موضع که حضرت موسی در میان آن تیر در وقت رحلت خود  
بجای اسرائیل را جمع نمود و صفت میفرماید بحضر موسی خط نموده  
هفهل ای ها امام ها انا شمر و هنا شمر و هطف و نحو خا اشرار شبا  
رخا المعن بلیش معاول معن باید و او باز او ای دنای الحیم و شبا

کند

مرد و لغزت ای که در دیر هجرت و ازین و نیم اشرار ابرو  
لیش معاول و السیر ای دنای الحیم کل هیا میم اشرار تم  
علی ها اما اشرار تم غور بریم ای هجرت شاما الویشاه یعنی  
جمع کن مرا بقوم را در آن مرغان و زنان و طفل و غریب که در  
و از های تواند از برای نکه بشنوند برای نکه بهاموزند  
مرحله ای خالق شما را و نگاه دارند برای عمل کردن مرخصهای  
توریه را و پسرها ای که ندانستند بشنوند و بهاموزند برای  
مرحله خالق شما را هر روز کار که شما زنده تید بران زمین  
نبوکند کانید مرد و خانه بودن با آن زمین برای مهرات گرفتن  
مؤلف گوید که در و خانه بودن مابین تیر و زمین کعبه واقع است



و بنی اسرائیل بعد از رحلت حضرت موسی و فرزندان رودخانه  
گذشته داخل زمین کنعان و بیت المقدس شدند و از این قبیل  
در توره بیست و یک است که هر یک باید تمام آنها نقل شود الا اولی  
نوشته خواهد شد و طالب حق و خالی از تعصبات همین قدر که  
و چنانچه تعصب پرده پوش دیده بصیرت کس باشد و از مظاهر  
جمع کتب که نفع خواهد بود و علاوه بر این ابان که بر سبیل  
مقتد به یون بنی اسرائیل در این زمین بیست و یک احکام این است  
مقتد به یون در این زمین و بعمل آوردن فعل آنها موافق شرع  
توریه در غیر این زمین ممکن نیست از این جهت احکام آن نقض  
بعد از این معین قربانی کند تا پاک شود چنانچه در اوایل پاره

در توره

تذکره که پاره اش چهارم از سفر سیم توره است بعد از آنکه ابان  
دیده یون هر یک از این توبه با ما دین را معین فرموده شد  
که حاصل معنی اینست که در وقت تمام شدن ابان او را آورد و بر  
برای قربانی عولاد بچه کبوتر یک برای قربانی خطا یک بچه میعادین  
تا نزدیک و در آنرا پیش خدا و کفاره خواهد بود از آن تا پاک شود  
خون خود و هرگاه دستش بر یون نداشته باشد بچه یک یا بچه  
یک بچه قربانی عولاد یک بچه قربانی خطا پیش کوهن می آورد و  
برای او کفاره خواهد تا پاک شود و انقضای میسر است که باید تطهیر  
نفسا در خیمه میعاد که بیت المقدس است بدست کوهن که اولاد  
خاتم بیت المقدس است بعمل آید و بدو احوال از اطهارت حاصل

ماید

و کوهن

پایند

کبوتر

کوهن

و

هرون

خواهد



شد و ایستاد و آخر پایش مصور ایست که بارش پنجم از آن سطر است  
از جنات و حیض و فلان موقوف به اعمالی که باید در پیش المقدس  
بدست کوهن بعمل آید ذکر فرموده و از جمله عتای ایشانست  
تفصل آنها بر نایده نیست و هیچیک آنها مقید است طاعت نشاء  
بر هر کس واجب است که عرب الدانها را بعمل بیاورد و جواب  
استلزام است که در هر ساله سه دفعه در آن زمین حاضر شده  
اعمال قیام نمایند و ذکر آنها در آخر بارش راه انوشی است و از  
انها احکام عیدهاست که بنفوس حج توریه حضور در زمین  
المقدس ممکن نیست و از جمله قرائنهاست که بانواع مختلفه مذکور  
و از جمله عبادات و اشعار ایشانست اگر کسی بگوید این ناکیدها مختص

نیز

قرآنست بعد از این و آخر از زمین بکند و رجاء بگوید و میگوید یک آن  
از این آیه هیشام بخاتم مذکور است و اول این آیه و هایشام  
اندای تو چهارش اینست باشند آن مکانها که برکنند و بدین خالین  
الحجاب آوردند و هر آنچه را که من فرمودم شما را و فرمایان اولاد  
و بنحوا شما ده یکای شما بخا و تنها دستها شما و هر برکنند هاند  
شما آنچه ندانید بر اخل حال از این لم بها تا جاست غرض و قرائین  
نیست غرض نیست که آنچه را که حضرت موسی حکم کرده برین اسرار  
تمام حکمها محقق از زمین است باید در زمین بیدار المقدس بعمل آید  
هم از زمین ماذون نیستند و اعمالی را که در غیر از زمین بعمل  
چون بدعت است معصیت عتیا میشود نه اطاعت و عبادت و غیر



نفع شد که باید در زمین بیش المقدس بعمل آید بلکه در اول بار  
 راه انجی ایرمن کویت هشتام خانین تعلقه عولو اتخانجل ماقا  
 اش تویر کی ایم بمانم اشر پیراوانی احد شبا حلقا شام تعلقه  
 عولو اتخاندا قسسه کل اشر انجی مصوا کافیه احراز کن مبدا  
 پیرم فرای عولای خود را بهر مقام که بر پنی مکر مقام که  
 خلد در زمین بیکار تو انجا بالا بر فرای عولای خود را  
 بکن انچه میگویم تو را عولت کوید که غرض از آن مکانست که بلیت  
 ساخته شود و نیز از انجمله است زکوة دادن و نیز بر جلال آوردن و  
 مستحبه و سپای از احکام که ذکر آنها جدا و جدا دانستن موضع  
 آنها از تویر موجب طرا خواهد بود بلکه بیشتر از آنها در چند

مذکور

مذکور است و هر که خواهد به پراش راه انجی رجوع کند تا  
 احکام مطلع شود و عقیدت چون همه را بر زمین بیش المقدس مرجا  
 ملاحظه نماید و از برای طالب حق انچه نقل کرده شد کانست  
 الله الاستعاود و در کتابش پیغمبر مذکور است که و هشتی کل  
 مسو شاکا طار شاه شتیه و کل معده یغی اطل خواهم کرده شاد  
 بهای ایشان را و بختهای ایشان و ماههای ایشان و شتیه و عید ملی  
 و این ایچ است در انظر افر شریعت بجای سرائل مقید جویم  
 در اثبات اینکه جبارانی که اکنون میکنند بجای سرائل و در میان  
 متدوال است اخباری است باید دانست که انچه بالفعل مستمسک  
 به است که هیچ یک از آنها داخل تویر نیست و گفته اند که هیچ



انها شصت بايست که لا اقل حیدر بر او توری است و ان فرما<sup>این</sup>

مهد <sup>و بعد</sup> موثا و فرای سال بر زبانهای او و در سینه هاشمی بود  
از انقضای آن مد طول علی انرا در قید گذاشتند <sup>بمشنا</sup> مسی که در اندک

واقلا انکالینست که مشه فیل توری سنی امشاه یوشع

و یوشع بن نون فیض موسی گرفت توری را از سپنا و سپر یوشع

و یوشع سپر پیران و این عبادات که بالفعل در میان اسرائیل

نیاست از انکا است و با وجود این خود دانند که این عبادات در <sup>زمان</sup>

ابادی بدین المقد <sup>س</sup> اول نبوده و بعد از خرابی بدین المقد <sup>س</sup> اول بنا شده

و این سخن بیکایر بنا و بخند وجه مرد و داست اول انکه جمیع انبیا

از حضرت موسی و یوشع و سایر انبیا فی اسرائیل که بعد از این و

از کور

بند کور میگو شده اند فرموده اند که بر پا دارید احکام نبوت را

و از ان مشنا هیچ خبری و اثری نیست و هرگاه انهم داخل شهر <sup>س</sup>

احکام میبویالینست در یک موضع سفارش بر پا داشتن ان <sup>س</sup> نبین شده

باشد و اگر فرض کنند که یکدیگر چون احکام نیالینست در ان زمان <sup>بعل</sup>

این در زمین بدین المقد <sup>س</sup> نبین با نیست احکام توری را عمل نمایند

فلهذا جمیع انبیا سفارش با یجربالینست و شالینست در ان زمین و در <sup>ان زمان</sup>

بعلاید فرموده ان دیگر را گذاشته اند و ان جمله است که از احکا

مشنا هیچ اثری در کلام انبیا نیست و جوامیکویم که در چند <sup>ضع</sup>

از توری من کور است که شما نیالینست با انها فی ان <sup>س</sup> بدین المقد برانکه

خواهید و دست شما از این زمین کوتاه خواهد شد از انجمله <sup>د</sup>



پادشاه و تخت از سفر خیمه مذکور است که هجرتی با هم هیوم  
 این هشام و آن هارون کی بود تو بد و مهر و عمل هارون  
 الحشر اثم غریب این خبر در شام الویشاه لانا خون  
 پامیم فالهالک هیشامید تیشامید و یحیی کوه مبکرم بشم لاسر  
 مرا بر اسمها نواز منبها که پراکنده و کم میشد و سچیل از بالا  
 انزمین که شما میکند رید میروند و ابا انجا برای مهر اگر فتن  
 انزمین طول نمیکشد ایا بون بران زمین که نیست میشود  
 شد و هم چنین در پادشاه و لایحه مشه از سفر خیمه میفرماید که  
 هیکدی لایحه هیوم کی بود تو بد و لانا بخوانیم عمل هارون  
 ما اشرانعو اوان هیون لاسر شام الویشاه یحیی اعلام کرد

که در

امر در پراکنده میشوید پراکنده شدنی طول نمیکشد ایا پراکنده  
 برانزمین که تو میکند و دو خانه بودن و ایا مد انزمین برای  
 گرفتن ان و ایا دیگر به این مضمون در تو ریز و سا پر کشش بیا مد  
 هر که خروج کند و ایضا در تو ریز و کشش با ایا مکرر مد کرد  
 که فاسد ایا بشوند و هرگز بر نخیزند و ما بقول الله تع بعضه از ان  
 در باب طحان نقل خوامیم کرد و الحال میگویم که او جوانی را تبت  
 لانا در یک موضع از این مراضع همین قدر مذکور باشد که در وقت  
 کوتاه شد دست شما از ان زمین عمل کنید یا نشوید که زبانی  
 سپرد شد بلکه میگویند که جمع آنچه در عالم خواهد شد انجا  
 داده شد مثل آنکه میگویند ما شیخ بیرون خواهد آمد و عمل

و این اتفاق افتاد و خبر ایا که است که ایا بخوانیم و ایا که است که ایا بخوانیم و ایا که است که ایا بخوانیم



توریه خواهد نمود پس چگونه میتواند بود که با وجود اخبار هیچ  
از این اخبار احکام نشان داده شود و خبری نیست مابین که بافتفا  
فاسد باشد و خبری توریه است را و باشند و حال آنکه هیچ احتیاج  
بجبر دادن متناظر در اینجا نیست که احکام درین متناظر بود  
احد از اینها در بیان اولی است و تمام هر آن و سرگردان بود بلکه  
جهان ناکید و سفارش کردن با فاعله توریه هم بسیار در وجود  
اینکه با این المقدور با بود همیشه یعنی بود که خلق را هدایت نماید  
و این از این جهت است که در این مقدور با بود و اینها از  
منقطع شد و اعتقاد ایشان نیست که در این المقدور با باشند  
اینکه در تاریخ پوسف این کوریا که تاریخ معین ایشانست و

در قرآن م م که کوراست که حضرت علیه و حضرت ذکر با و حضرت  
علیه السلام در این المقدور ثانی بودند اگر چه اسم حضرت علی  
تاریخ مذکور نیست اما اسم حضرت ذکر با و م م کور و چون حضرت  
ذکر با و م م بشارت دهنده بنظر حضرت علیه بودند اسم ایشان را م م  
انداخته اند و در هیچ موضع اسم ایشان مذکور نیست مگر در تاریخ مذکور  
مصمم بداند و انداخته و اسم ایشان را بقریه مذکور ساخته است و  
در توریه و سایر کتب حکایات بسیار از احوال ماضیه که بحسب ظاهر  
بر نقل آن مستحسن نیست هست پس چگونه میتواند که از این احکام  
با وجود شد احتیاج ساکت باشد و اگر آن انفاض کننده ابرام بود  
ثانیاً بگوید که فقط توریه در لغت غیر معتبر است و اینها



از اینکه ان سفارشا ابتدا تو را من کور شده بمع لغوی بوده <sup>مل</sup>  
 توری و مشتاهر باشد نه آنکه حمل بر معنی اصطلاحی نموده باشد <sup>خصوصی</sup>  
 توری از ان فهمیده شود جزو میگویم که پیشتر بلکه تمام از آنچه <sup>د</sup>  
 سفارشا ابتدا من کور لفظ متور و اهزوت است و لفظها <sup>و کلمه</sup>  
 و کلمه اهزوت هر دو اسم اشان است یعنی این توری بهرین توری <sup>توری</sup>  
 و او جزو لفظ دال بر اشان چگونه حمل بر معنی عام میتوان نمود <sup>چنانچه</sup>  
 در اوایل پاراشی اقمی سادیم و آخر توری است فرموده و شما <sup>بر تنهایی</sup>  
 من این شرط را کردم بلکه همه بنی اسرائیل را اینجا گفته هر یک <sup>و</sup>  
 و لفظها در هر دو کلمه اشان است پنج شش این چند فرموده <sup>و</sup>  
 بکلها الا هکنو یا بسفر هره مرعی نیست که حق فرموده میفرماید <sup>د</sup>

که الله عز

که اقامت توری نگیند ثابت شود بر شما هم نفرینها که نوشته است  
 در ان کتاب هشت تا بر بعد هم گفته لغوی است کل در  
 و متور اهزوت یعنی بعل باورد در هر سخنهای این توری را <sup>من</sup>  
 از این پاراشی و پاراشی آخر توری فرموده نیست و معنی <sup>متورا</sup>  
 اهزوت من کور است بریم آنکه در تو ارجح و کتب بنی اسرائیل من کور <sup>راست</sup>  
 که چون در خرابی و در بیت المقدس بنی اسرائیل با سیر افتادند و هفت <sup>س</sup>  
 سال در میان بابل مانده بعد از ان که کورش پادشاه بابل <sup>بر</sup>  
 را من کور کورش مجوسی ایشان را مقرر کرده به بیت المقدس <sup>کشند</sup>  
 و چون از میان رسیدند توری بآله خط خود را نیز فراموش <sup>بودند</sup>  
 و در یادیه حیرت در اندیش چنان جوئی سرگردان میکشند تا <sup>نکه</sup>



فریز که توری را از حفظ داشت و فراموش نکرده بود تا اینجا به این  
نوشته و در صورتی که کتابی را که سالها معویا باشد بوده دو  
سال فراموش کند و محتاج شوند باینکه شخصی نام او را بچند  
نویسد که چگونه ممکن است که مشنار با آن بزرگی لا اقل باید  
توری باشد در هر سال در حفظ نگاه داشته باشند و این  
اولا که استبعداست اما در مقام افاده چنین میکند و اکثر علماء  
اسرائیل گفته اند که و قیلک بنی اسرائیل از اسیر بابل بجا افتاد و بر زمین  
آمدند خط عبری را فراموش نموده بودند و این خط که الحاء  
میشویند بخط اشوریست مشکو است یعنی خط عبری است  
بابل اسم آنکه در چند موضع از توری مذکور است که چندی

تأخیر

مطابق  
از احکام توری که زیاد میکنند بین اگر احکام مشنار و ان و  
ندارد  
احکام توری است پس لایق بر چندی در باب آنچه در توری است  
و اگر مخالفت توری است عمل آن مستلزم زیاد و کم شدن توری است  
و بعضی توری مر و خواهد بود چه نام آنکه در پاراشی شرفظم آن  
بچند جمله و صبا حاضر می شود اینم که کور که حاصل معنی آن  
که هر که امری بر تو مشکل شود و سوال کن از کوهن بدین المقدار  
مقام از این توری حکم کند و نگوید پس میفرماید که آنچه گفتار تو  
را کوهن بشما اعلا نماید عمل کنید و بهین میل کنید و چنانچه احکام  
میشویند نیست تحفون توری را داده شود بلکه لا اقل حکم مطابق با  
مذکور شود بچند آنکه در کتاب موسی این کور را که از کتب معین



است مذکور است که در اواخر پیش المقدس ثانی بنی اسرائیل  
 و کرده شدند طایفه که ایشان را بار و ششم می گفتند بعضی آنها  
 و نبات بعل می آوردند و طایفه دیگر که باسم فوائیم مذکور  
 بر طایفه اولی نکار ضیع نموده از ایشان دلیل بر شرع ایشان انعی  
 ی بلیدند و ایشانست که بغير از عمل با و قول نداشته اند فوائیم  
 انرا قبول نکرده سخن ایشان بود که آنچه مسلم می گویند در  
 نیست و آنچه در تورات نیست دلیل خواهد بود بر الامر مجیدال  
 کشید خلون کثیر قتل رسیدند و چنانچه این همه احکام از جانب  
 بود طایفه بار و ششم بالیسثان است مساک جسته سخن خود را  
 نشانند و فوائیم را نه می رسد که بر آنچه غیر تورات باشد نماید صاحب

انکار

و ششم

نوشته که پیشتر بنی اسرائیل از یزکان و متولان با فوائیم بودند بعد  
 از فز بار و ششم بودند کمال بدانکه عهد و ادا و احکام بنی اسرائیل  
 این زمان چنان عمل است که کمال اعتبار با آنها میکنند بلکه آنها را داخل  
 دین خود میدانند و اعتبار این احکام بسینای را حکمی که در تورات  
 مذکور است پیشتر است اول عبادت هر دوه ایشانست که  
 نماز بومید میخوانند آنکه هر کعبه خارجی در دربه در به  
 خوانند و احرام میدهند آنکه در حج حیوانات را باید عالم بجمع مسا  
 دینه ایشان کند و آنچه غیر چنین عالمی حرام است این چنان عمل که  
 شایسته و داعیها دایشانهم بر این است در هیچ یک از کتب انبیاء  
 اثری و نشانی نیست آنکه گوشت حیوانات را با نباتات

ودی

در

اصول

ریشه

انرا

یاقت

نیل

نوشته

می



خوردند و یکی صفر هم جمع نمیکند و نا از خوردن یکی چید

ماعت نکند و دیگری بخورد و در خصوص نماز و صوم خود

میکونند که این عوض آنرا بپاهاست که در نمازها اقامت <sup>بیش</sup>

للقدر واجب بود این است لیل اقامه نموده بلکه خود نمایند

دلیل ندارند و حال سخن بیدلیل معلوم که چیست و آنچه دلیل <sup>میکند</sup>

بر آنکه ذبح را باید عام بکنند و اگر عید در ذبح بماند شود حرام <sup>اینست</sup>

که در تورات من کوراست که واذبحنا واخلتنا کاشتر صیون

تجای یغی ذبح نمایند و بخورید چنانچه فرمودم تو را و این عباد <sup>دست</sup>

فرمودم تو را و این اسم را بیل دست او نیز خود کرده اند <sup>میکند</sup>

فرمودم تو را آخری است لسانی فرعون این حیثان نیست که چون

مکمل

قبل از موسی هر حیوانی که بر فرعی میکشند یا میزدی خوردند

این فرمان آمد که چنین ها سکنید بلکه بطریق که گفته <sup>و فرمود</sup>

بعل اوید یغی بگردن ذبح نمایند که پاک و حلال بوجه باشد بخورند

و از این قبل کاشتر صیون بخورد و در اینها می خوردند کوراست

و از آنچه در پاراش مشاییم بجهت واقع عید صوم <sup>کلمه</sup> ندان گفته

کاشتر صیون تجا ایضا در پاراش کی تی سا اول بجهت اسباب و اساس <sup>خبر</sup>

میخای بجهت ادای عید فطیر ندان و در هر دو گفته کاشتر صیون

فی خایغ چنانکه فرمودم تو را و ایضا در تورات من کوراست که و <sup>نشد</sup>

قدش هیون لی و یا سار بساده طریقا لا توخلو الکلب <sup>نشد</sup>

او تو ایضا مردمان مقدس باشند و ای من و کوشد در صحرای



افتاده و تخم شده خورید برای سگ بپندارید و لحم آنرا  
 و کاش معلوم میشد که دلالت این آیات بر اینکه ذبح عالم  
 حرام است و هر گاه در ذبح عیب باشد حرام است بخور  
 است این قدر هست که از مفهوم عبارت چند موضع  
 نور به خلاف افعال ایشان می تواند فهمید یک مفهوم هم این  
 است که از ادلیل پیدا شد و دیگر مفهوم این که  
 پاداش همشایم از خوردن مذکور است و ترجمه اش این  
 که اگر شاخ زند کاوی را و بپزد آن زن سنگساز کند  
 کاو را و خورده نشود گوشت و دیگر مفهوم این که در پاداش  
 کی نیسان مذکور است و حاصل آن همی است از خوردن

ذبح

ذبح کفار و جانور ذبح کفار و جانور ذبح غیر عالم حرام  
 بود  
 و اگر احتیاج مخصوص ذکر حرام بودن این ذبایح مخصوص  
 و این در پاداش امر موت از سفر سیم مذکور است که اش  
 ی بن بشر اهل و من حکم حکار بنو خام اش را بقتل حیا  
 او موت اش را حیل و شافع اب دامو و خیساهو بجاناری  
 مردی از بنو اسرائیل با فریاد که در میان ایشان گرفته است  
 کند حیوانی را مرغ که ماکول اللحم باشد و بریزد خون او را بید  
 بپوشد آن خون را بحال و از این آیه مستفاد میشود که شکار  
 که شده بخور اسرائیل بکشد در میان ایشان باشد و خدا پرا  
 باشد از قبل زندگان ایشان می تواند خورد و هر چند در این







پریشان شود تا تمام روز بگذرد و این همه مطلق البتات نیست  
 فصل سیم در ذکر ادله که برآیدی بودن توحید اقامه نموده  
 و جوابات آنها بداند که اعتقاد جمیع علمای اسرائیل از متقدمین  
 و متأخرین اینست که شریعت حق موهبت است و بعضی از  
 ایشان اعتقاد داخل اصول دین شهرت شد و دیگری برآ  
 انکار نموده و گفته داخل اصول دین بودن این اعتقاد مسلم نیست  
 نهایت اعتقاد جمیع یهودانست که شریعت موهبت است و  
 متأخرین اینطایفه در اثبات این مطلب ادله چند اقامه نموده  
 بعضی نقل و بعضی مطلق و متقدمین ایشان الکفایه با دله عقلیه  
 شد و از آن ادله نقلیه در کلام ایشان مضافی نیست بلکه

در کلام

از کلام ایشان معلوم میشود که چیزی که دلالت کند بر این مد  
 و کتب ایشان موجود نیست و اما ادله نقلیه ایشان را که عده ضابط  
 و اتفاقی میان متقدمین و متأخرین ایشانست ذکر نموده جواب  
 از آنها میگوئیم و بعد از آن با دله نقلیه که متأخرین اقامه یافته  
 و دلیل پیدا شده اند پرداخته بعون الله انهار این جواب میگوئیم  
 و من الله الاستعانة والتوفيق اما ادله عقلیه ایشان سه دلیل  
 بلکه چون اعتقاد ایشانست که هیچ مخلوقی نشا و نم  
 و بر هر یک جو حضرت بوجوه بنامه و نحو اهدا مد پس میگویند  
 که شریعت چنین کسی باید که مفسوخ نشود زیرا که مفسوخ  
 شریعت شریعت دیگر دلیل نقصان رتبه صاحب شریعت

اول



است از صاحب شریعت و هم در جواب میگویم که تمام این دلیل  
موقوف است بر اثبات همان مقدمه که اعلیای دنیا است و  
مقدمه ادعای مخصوص و هیچ دلیل ندارد و آنچه ضمایم در  
ایش است این است که در توحید و در سفر چهارم در باب اول  
بهم علو تخت آمدن کوراست و آن در مقامی است که بنی اسرائیل  
حضرت کلیم را مهم صحبت داشتن با ذی که بر آن حضرت حرام بود  
داشتند اند و خلوند رحیم مهربان در مقام بر او ان نزدیک  
مهربان و در پی خواهر و صیفر مایه که چنین سخنان میگو  
درباره پیغمبر خود که خدا را او سخن میگوید و چنین بنده من  
و او است در هر خانه های من امین و معین و در بر و سخن

مکرم

بنور من نظر میکند چه سبب میسر میدهد سخن گفتن در این  
من موش و در واپس قبل از این امان من کوراست که مشرمانا  
و مورد میگویم ها ارام اشرا علی بن ها اما یعنی موش بسیار  
مواضع نواست از هر انسانی که بر روی زمین است و خلاصه  
آنچه از این امان مستفاد میگردد اینست که موش در نزد خدا  
محبوب تر است برده و کسی متکبر این مطلب نیست و اینکه آنحضرت  
مرسل و صاحب کتاک و مریه رفیع و شان بزرگ و کلیم خدا و  
بنیای از انبیا بوده هم کسی افراد دارند و مطلقا احتیاج با ثبات  
و بنی اسرائیل را ضرورت نیست که از برای اثبات این مدعا این گاه  
خود را که اسناد مادی چنین امری بخندان پیغمبر عظیم القدر

بنده  
ان  
ن  
ان  
ن  
ص  
پیغمبر  
فضل  
ندارد  
شبیع  
موش  
میکرم



شدند زمان حفرت شومیه و انحصار بسیار از تکلیفها

فوق.

و این خلق را مانند حیوانات بر خود و اندر دستگیر و گدایی



هیچ کس نفرستد که از جانب خدا مخفی شود و نباشد و آن نور پند  
 شخص بر اسرائیل باشد اگر چه نباشد پس در مقام خداوند  
 عادل بفرانیز اسرائیل بر سایر خلوق چه مواخذه تواند کرد تا  
 جمیع انبیاء هر یک چیزی از ظواهر شریعت اسلام داده اند و هر یکی  
 شریعت اسلام را عام از برای کافه ناس و ابدی قرار داده اند  
 الحقیقه وجود و بعثت مکی الحضر چهار فرامان استنبات نبوت جناب  
 ختم ماب علیه صلوات الله الملائک الوهابه و هم از ادله عقلیه  
 اینکه معلوم است که غرض از بعثت رسل و انزال کتب بفرانیز ناس  
 احکام الهی بتمام احکام که فعل یا ترک آن موجب صلاح معاد و  
 اینها باشند نیست و در صورتی که پیغمبری معشود و مقام

در صلاح

را در صلاح معاد و معاش مدخلیت است و رسانیدار سال پیغمبر  
 دیگر که ناسخ شریعت اول بوده باشد مستغنی است زیرا که آن  
 نافذ می کند یا آنچه پیغمبر اول بان امر کرده ناسخ شریعت اولی خواهد  
 بود و اگر امر کند بغير آنچه پیغمبر اول امر کرده است و حال آنکه مقصد  
 اینست که آن پیغمبر اول جمیع احکام را آورده است پس آنچه را  
 ثانی می آورد بخالف صلاح و خلاف مورد خدا خواهد بود و ظاهر  
 است که مدعیان دروغ گوشت و قابل پیغمبر نیست پس هر پیغمبری  
 بعد پیغمبری معشود دیگر از قسم الهی نخواهد بود و اینکه پیغمبر ثانی  
 تابع پیغمبر اول و بر پا دارنده شریعت او خواهد بود چنانچه انبیا بعد  
 حضرت موسی باین وضع معشودند و شریعت حضرت موسی را بر پا



بود چنانچه در وقت دیگر مستلزم فساد آمد پس پیغمبر اول در زمان  
 اول مرغان بود و پیغمبر ثانی در زمان ثانی از آن منع کردند  
 همین یوسف بن البر در بسیاری از کتب خود خصوص یکی در  
 فصل اول کتابش و یکی هم در فصل چهل و دوم از کتب چهار کتاب<sup>ایش</sup>  
 در باب مذکور ما شیخ یکم در فصل بیستم از کتب چهارم کتابش در  
 ابدی بودن نوریه باهاست بسیار بحث کرده و گفته نویسنده حقیقت  
 و دلیل این مطلب که یکم آمد ما شیخ و یکم ابدی بودن نوریه  
 باشد داخل اصول دین فرار داده که منکر این مطلب کافر خوا<sup>هد</sup>  
 بود ما هیچ دلیل از اینها در باب این مطلب نداریم مگر اعتقاد<sup>که</sup>  
 قول نویسنده می باشد پس چرا محال نام که در متقدمین زیاده<sup>ل</sup>

از او که

از او که نیست و او منکر آمد ما شیخ شده که او را کافر گفته است  
 و دلایل بسیار چه در مذهب و غیر او از کتب بسیار برای این مطلب  
 نوشته اند برای بحث خود او را جوابها را موجه حقا گفته اند  
 در فصل هجدهم از کتب او از او کتابش گفته که مذاهب و عالم<sup>است</sup>  
 است باید معلوم شود بر حق کدام است آخر گفته هر یک از این<sup>است</sup>  
 اصول داشته باشد و از جانب خداست و الا فلا اول شناختن<sup>خدا</sup>  
 بدو نیست پس نیست سیم و یکم و بدو در ضابطه که معنی باشد  
 مفسرین ایشان چندین باب است اصول دین فرار داده اند در هیچ<sup>یک</sup>  
 عدالت خداوند که در نگردند نظر با اعتقاد ایشان بعد از خدا<sup>جمع</sup>  
 غلبه و که گویم قول باینکه شریعت پیغمبر نام است کلامیست<sup>معه</sup>



در آنکه ان احکامی را که ان پیغمبر باورده در انوقت اند اینها  
ضروری بود باینکه بر تقدیر اول فاسد بسیار لازم می آید از آن  
بخش کردن خدا و گناه و متحرک دانیدن کما و بی فایده بودن  
پیغمبر و بر تقدیر ثانی ان شرعیت تمام برون نفع خواهد  
سیم آنکه علماء افراسیبل تصریح نموده اند که نسخ بسیار در احکام  
الهی واقع شد و احکام بسیار بجای حکام دیگر جاری گردیدند  
پس مسلمین البود در فصل سیم از باب چهارم کتاب عیادیم ذکر کرده  
تبع دهند بر کتب سابقین که دریم و یافتیم که حلال خدا در وقت حرام  
میگردد و حرام در وقت حلال میشود چنانچه بر حق تعالی و قرآن  
اوقات مانع خوردن غیر کما زمین حرام بود و در زمان مانع اکل

مجموعه

حیوانات مطهر حلال بود همچنین بود با حق مریه اکل حیوان  
بی ترکه و احرام فرمود و همچنین عقد بعضی از محارم پیش  
زمان حضرت مریه حلال بود انحضرت از احرام فرمود و ساختن  
معینا که عبارت از موضع مرتفع است که بجهت گذاشتن قربانی  
میشناسند در اول بعثت مریه حلال بود و انحضرت در پای کوه  
دوازده معینا ساخت و بعد از ان چند وقت در حیوان مریه  
حرام شد و انحضرت از ساختن ان فرمود و بعضی دیگر از مواضع  
دوازده شهره است موضع اول آنکه انچه میگویند که شرعیت مریه  
تمام است معصومان از چهلست هر کافر ضایع است که انچه بینی  
اسرائیل را در انوقت ضروری بود و در ان شرعیت مذکور است



مسلم میبازیم اما چه دخل بد ما دارد اگر مقصود اینست که مشتمل  
بر آنچه نایب آدم با ضرورتی ممنوع خواهد بود زیرا که هیچ <sup>دلیل</sup> وجهی  
بر آن اقامه نشده بلکه هیچ کس این ادعا نکرده است و چگونه کسی  
میتواند که این ادعا بکند و حال آنکه در بعضی از کتب اقامه  
است که شریعت <sup>بهر</sup> بهم خواهد رسید که بایند به او از کذب  
و عبادت ایشان مشتمل بر هر کج و عیبی باشد و امثال این بسیار  
و ما بعد از این اکثر آنها را برادر خواهیم نمود و همچنین خیر از نقل  
قباحت و احوال بهشت و دوزخ و نشر اموات مطهر <sup>بعث</sup> در شهر  
موتی مد که در نیست و چگونه میتوانی بود که در شریعتی که نام  
و کامل بوده است مطهر خیر از این آخرت نبوده باشد مؤلف گوید

که در حدیث

که در عبارات علماء اسلام نقل در فقر و ایندلیل بحاکم شریعت <sup>موت</sup>  
شریعت نور پیر من کو راست و ما عجزه دفع بحث که هر <sup>بعث</sup> کس  
نور پیر نام است پس احکامشنا چیست و از کجا است لفظ <sup>شریعت</sup>  
نور پیر را بشریعت موسی بدل کردیم و این بحث را که فی الحقیقه  
بحث عمده بود از ایشانند دفع ساختیم فصل سوم از ادله عقلیه  
ایشان را که است که با عقاید ایشان دلالت میکند بر اینکه شریعت <sup>بعث</sup>  
نور پیر تا حال نسخ نشده و ان ایست که میگویند که چون در وقت  
تزلزل نور پیر علامت بسیار ظاهر شد از صاعقهها و برهها و آوازهها  
غریب و در انوقت ششصد هزار کس در پای کوه جمع شده بودند  
پس هر کس را که میخواست <sup>بعث</sup> دیگر نازل شود باید تمام آن علامتها را دید



توزید ظاهر شده و آنچه صحبت فراهم آید و الحال هنوز این امور اتفاق  
 افتاده پس شریعت نور پیر هنوز نسیج نشده و بطلان این دلیل  
 اظهر تر است که احتیاج به نیاداشتن باشد و کویا فراموش کرده  
 آنچه را خود در هر دو وجه صحبت در پای کوه استند و نمودند که با  
 طاقت دیدن و شنیدن این علامت و آواز هائیت و مبین سیم که  
 دیگر اتفاق افتد بهمیم و خداوند عالم التماس ایشان پذیرفته  
 استند و ایشان را اجابت مقرون فرمود و با ایشان عهد فرمود که  
 پیغمبری دیگر که مبعوث شود سخن خود را بدین او میگذارم و  
 علامتها را در حقین نزول و معنی ظاهر می سازم و اما ان آید و  
 فصل اول از همین باب از بارش سوفیلم نقل نموده از اخیر به

امادله

امادله نظیر ابتدا اول دلیل است که رمیم که یکی از مفسرین معتبر  
 انشا و اعتقاد باید می بود شریعت نور پیر را داخل اصول  
 شهره ذکر کرده است و ان ایست که در سفر پنجم نور پیر دریا  
 را انا انوخی مذکور است که این کل عمل بارش انوخی مصوبه  
 انجم او نوشهر و لغوت لا توفت عالا و لا تقدر متهوایی  
 مرهمه ان سخنانی که فرمان میدهم مرشما را انرا نگاه دارید و با  
 عمل کردن نه میفرماید و نه کم کنید از او مفرقه مذکور از  
 اینکه فرموده است که کم و زیاد نمکند استند لال برابری بود  
 نموده و کویا چنین فهمیده که هر لحظه طایفه را امر کند که شما  
 و مصرف نمکند و آنچه را من فرمان میدهم بی کم و زیاد عمل



اور باید بر خفا القوس الهی نیز لازم میشود که آن امر را انجمنند  
 و نتواند که هیچ دخل و تصرف در آن بفرماید و بطلان این ادعا  
 کمال ظاهر دارد و چنانچه در این آیه لفظ لا الوثف <sup>بصیغه</sup> و لا افزع  
 متکلم بجای لا الوثف و لا افزع مذکور بود یعنی من که خداوند  
 بخاتم زیاد نمیکم راه بجائی داشت فصل دوم از ادله نقلیه  
 و لایح است که ما را مفسر مذکور ذکر نموده و آن اینست که در سفر  
 پادشاهی اتم بنصایم هبنا رویت لادنا ای الهن و هتفلو لا  
 نو و لیا شوعد عولام لعشوات کل برهشورا هزوت یعنی این  
 پنهانها از برای خدای خالق ما و آن اشکارها برای ما و فرست  
 ما همیشه برای بیفعل آوردن مرهم سخنان توریه اینک را

و این آیه را باید دو وجه میتوان فهمید اول آنکه لفظ عولام را قید  
 ما قبل بوده معنی چنان باشد که پنهانها از برای خدا و اشکار  
 برای ما است همیشه و ثمة آیه که آن لعشوات نا آخر بوده <sup>شد</sup>  
 معنیش اینست که سخنها ای این توریه از برای عمل کردن  
 آوردن است و بنا بر این توجیه هیچ وجه دلالت بر مدعا مفسر  
 نمیکند اینکه لفظ عولام را قید ما بعد گرفته معنی چنان شود که  
 این سخنان توریه از برای عمل کردن است همیشه و کو یا مفسر  
 مذکور آیه را با این معنی عمل نموده با آن استدلال جسته است مخفی  
 نخواهد بود که عولام را قید ما بعد گرفتن بجای آنکه هر  
 قید را  
 قید ما بعد نیست در آخر ذکر شود و قطع نظر از این آنچه این



این تالیف <sup>مذکور</sup> فرورداد اول به است زیرا که چون مذکور شد  
که از برای ما و فرزندان ما مظنه میرفت که کسی تو را کند  
برای فرزندان بواسطه این باشد پس بجهت رفع این توهم  
مقتد عذرا لام ضروری بود مگر اینکه بحاث بطریق  
توجیه نهند بگویم که عذرا لام قید اول و لغت آخر  
تفسیر اشکارها باشد و حاصل معنی چنین شود که اشکارها  
برای ما است همیشه و آن محل کردن بشریعت این نور  
است و علی ای تقدیر در جواب میگویم که اولاً بر مفسر لازم  
می آید که حکم بر بطلان احکام غیر نوریه از مشنا و غیره  
نماید چنانچه سابق بر این اشان کردیم و ثانیاً بر اولان

که

که لفظ عذرا لام را حمل بر معنی جاوید نماید و سابق بر این  
اشان نمودیم که این لفظ از الفاظ مشترکه است و بحد  
استعمال شده چنانچه در نوریه و سابق بر کتب بدیه مکر استعمال  
شده یعنی زمان طویل بلکه کافی استعمال شده و مقصود از  
این هفتاد سال است از آنجمله در کتاب از مبادی نشانیست  
مذکور است که بنو اسرائیل را بگو که بسبب فرمانی شما  
فرستادند خود خجسته و بعد از این زمین را  
خواهم کرد خواب کردنی تا عذرا لام و در این بعد از آن خبر ده که  
بنو اسرائیل بعد هفتاد سال از اسیری خلاصی شده تا آن زمین را  
باز خواهند کرد بلکه در میان بنو اسرائیل عذرا لام را بویل



استفاد و بر بل بعد پنج سال است چنانچه در مقام حکم ازاد شدن  
 شده این تصریح شده است و همسفلین البود در مقام رد  
 حاریم بیشتر است عمالات که عولام در غیر معجزه جاوید  
 جمع نموده در کتاب عقایدیم ابراهیم هر که خواهد بانجام  
 نماید که حاریم این در دلیل را بیکدیگر متصل کرده و این  
 نحو تقریر کرده که از این اول استفاد میشود که همین نوریه  
 مخصوص را بعد از آن که در پادنا جاوید بعمل آورند و بافتقا  
 چنین بند شده که دلیل با توجیه نام تراست چون <sup>تعم</sup> <sup>الله</sup> <sup>تعم</sup>  
 جواب از آن در دلیل داده شده معلوم خواهد شد که حال این  
 ترکیب حیرتخواست و اینها با حاریم مضایقه نموده ازاد

الشریعی

کتابخانه  
 مجلس شورای ملی

البشر باطل خواهد بود و شن اول منتهی مطلب است زیرا که ما آن  
 و سایر یکسان اشیاء نموده خواهیم نمود که شریعت نوریه  
 است و باید ترک کرده شود و بعضی دیگر که معجزه و کافرانست  
 باشند معجزه خواهد شد بلکه معجزه شده است و چنانچه مثلاً  
 نوریه باین آیات عملی نمایند باید نوریه را کف کنند و الا با  
 به نسخ شدن آن قابل باشند سیم از آن که قلب ایشان دلیل  
 که از این مفسر ابراهیم است و این که در پادناش اتم  
 بیم ابراهیم که راست که مضمون اینست که فرماها که من  
 دادم بشما پوشیده نیست و در نیست از نور در اسمان نیست  
 بگوئی که کفری و در دانات از برای ما و دیگران نیست که



میفرماید که در اسماء نیست <sup>ن</sup> یعنی در اسماء دیگر حکم <sup>ن</sup> یعنی  
نیست و ضعف این دلیل از آن ظاهر است که احتیاج به <sup>ن</sup> یعنی  
داشتن است بلکه مؤلف از ذکر این دلیل بحالت بساطت  
چنان از ادله نقلیه ایست <sup>ن</sup> لایستی که انوائیرها جمع کردن  
گایک از اینها که او را ملاخی میگویند و او را ملاخی <sup>ن</sup> یعنی  
معلوم نیست در چه زمان بوده تا یا اکثر علما <sup>ن</sup> یعنی  
ملاخی دانسته اند <sup>ن</sup> یعنی میگوید دیگر وعده داشتن با <sup>ن</sup> یعنی  
بوتن شریعت باید آن کلام صاحب شریعت خود ظاهر شود <sup>ن</sup> یعنی  
داشتن شریعت حضرت موسی از نصیای رب <sup>ن</sup> یعنی  
استنباط کردن و طریق استنباط او چنین است <sup>ن</sup> یعنی

23/2/22

که در اخوان کثرت کور است که فقر و ثروت موشه عبد الله  
صبر و تحریک علی کمال حق و مشاطه و بجا آوردید  
دستوری موشه بنده من را که فرمان دادم از امر کوه سبنا  
بخانه ایل رسیده و سر بچه او را بر بعد از آن گفته هینه او  
شلیخ الاغاث الیاهناب لغته بر یوم ادنای حکام دول و هنو  
و هشب لب یوت علی بانیم و لب یانیم علی ابونام بن ابود  
حکیمات هاراض حرم بیغه اینک من فرستادم بر شما مر الیاء  
بیرا پیش از آمدن روز خدای بزرگ سبهاک و بکر داند  
دل پدران بفرزندان و فرزندان پدران که مبادا با یانیم  
و بزفران زمین و خواب کفر مفسر من گوید که



والله و آخر دنیا متصل بپوش بزرگ خدا که در مقام است بر فرا  
 شد و ماد و جواب میگوئیم که هارمهم و التزام کل از دوا<sup>است</sup>  
 باینکه باید اقرار کند باینکه الیا پیش از قیامت مبعوث  
 خواهد شد و تا آخر این دو هم که الیا مهربان گرداند  
 یک و پس را بگوید یک و مهربانی موجب عدم و خیرانی<sup>مین</sup>  
 کرده درست آید زیرا که در قیامت کل زمینها خراب شده  
 مهربانی در میان یک و پس منظور نیست پس لازم  
 آید که شریعت موسی مقید بوقت بوده که تا زمان آمدن  
 الیا برپا باشد و بعد از آن نسخ شود و باینکه التزام کند که  
 در دنیا مهربان گرداننده دلهای دیگر است و آخر این ایه باو<sup>ل</sup>

شده بهم

شده بهم متصل باشد و اگر این ادعا کنند ان هیچ یک از این و ایه  
 بندهائی استدلال نمیتوانند نمود و این میگوئیم که هرگاه  
 هارمهم ایات بعد از یکدیگر بهم متصل نمون از آن معنی  
 میفهمد باید از تمام نورش و هم چنین کتب دیگر بفرمان یک  
 نفهمد زیرا که تمام ایات آن بعد از یکدیگر مذکور است و  
 هر یک با قبل و ما بعد خود متصل است و اتصال بعضی<sup>ل</sup>  
 بعضی دیگر ترجیح بالا ترجیح است بلکه میگوئیم که ملائحتی<sup>ای</sup>  
 اول در مقام موعظه فرمود و قبل از آن موعظه در کلام دیگر  
 موجود نیست و باعث بر این طریق و قضا نیست که بفرمان<sup>ای</sup>  
 در بیت المقدس اول نافرمانی بسیار کردند و خدا از ایشان<sup>ن</sup>



حضرت موسی را برپا دارد و در این روز خزان آمدن الباقی پیغمبر  
دار چنانچه عادت تمام انبیاء این است که خزان آمدن پیغمبر  
بعد از خود میدهند و اگر در این مقام بمفرستند که در کمال  
علماء بود است بفضل غوره دل و را نشکنیم و با او در فهم  
ایه موافقت نموده اتصال و ایه را بیکدیگر فرض کنیم و پسند  
که باید شریعت موسی با معجوت شدن الهی در روز بزرگ  
سهمنهال برقرار باشد در جواب میگوئیم که روز بزرگ  
سهمنهال در بستای مواضع از کتب انبیاء مذکور است که بر  
غیر روز خرابی ثانی بدین المقدس که انوقت ظهور حضرت  
علیه برقرار نمیکرد از جمله ایه که روز خدای بزرگ و هفت

در کلام

در کلام انبیاء است از جمله اول کتاب حضرت یوشع پیغمبر ثانی  
در اول کتاب حضرت صفیاء پیغمبر و نشان سی ام کتاب حضرت ارمیا  
پیغمبر که از این ایه که نفس پیغمبر در دلب بودن فایده نکرده  
این ایه را در آخر کتاب المقدس ثانی در روز معجوت شدن  
مرام برقرار نمیکرد و پس چنانچه در نشان سی ام کتاب حضرت ارمیا مذکور  
اول آنها جزای نجات یافتن نبی اسرائیل از اسیر نبی نصر و  
شد ثانی را جزای نه بعد از آنکه اولان اینست که هوی کی کادل  
پیغ و ای که چه بزرگ است از روز مثل از روز دیگر نشد و  
دشواری و عذاب و روزی برای ولاد یعقوب و از انهم فرج  
از روز بزرگ که فرموده روز تولد علیه این مرام است اینکه



دست دسوارى خدا بستاند براى ولاد يعقوب انكساند که  
بايمان باحضرت نياوردند منافى شده شد اينکه فرمود فرج با<sup>ميد</sup>  
انكساند که ايمان باحضرت آوردند و فرج يافتند و در باب الياس  
بنى هم مذکور است که جماعت نصايي کلا اعتقاد اينست که  
در زمان حضرت علي عليه حضرت الياس هم ظاهر شد بعضى از اجماع<sup>ميجو</sup>  
دالياس دانسته اند و هر چه در اين زمان حضرت الياس ظاهر  
شد جماعت بنى اسرائيل اسم او را هم مثل حضرت يحيى و ذکر<sup>شد</sup> انداختند  
و علم اين تفرج کردن شد پس مفسر مذکور را چه باعث است که  
بايد روزى خداى بزرگسنگها که داد اين مقام حمل بر<sup>فياست</sup>  
غوه خود را در مضمون چنين سخن اندازد و حال اينکه دليل<sup>این</sup> بر

مکمل ندارد

مکمل ندارد و بلکه ظاهر اينست که روزى خداى ستمناز در ان مقام  
پنجاهان عظم معبرون بعثت حضرت الياس در همان ايام<sup>ايمان</sup> اطفال  
باشد و بظهور شريعت عليه شريعت مفسوخ شده باشد و<sup>حال</sup>  
انکه از بعثت اخضر که خبر داده در جواب ميگويم که البته قصه  
اين است که از يهود که خبر بر بعثت حضرت الياس داده با اينکه مطم  
در میان هيچ طایفه خبران بعثت اخضر نبست اما ثانی است که در  
میان غیر بنی خراز اخضر که بالياس بنی در میان سایر طوایف  
مشهور است بسيار است و جمیع قلمای ميسر و تواريخ ذکر<sup>کر</sup>  
شد که در زمان فریب زمان عليه مبعوث شد اما نبودن خبر<sup>بعثت</sup>  
اخضر در میان طایفه يهود و وجه ميتواند اول اينکه چون<sup>در</sup>



بعثت اخضر بن عبدالمقدس خواب شد و بنو اسرائیل بر پادشاه  
بانی بودند با سپهری دادند و دیگرانکه دوم بر جمع شدند  
و فرغانه ان برای ایشان اتفاق بنفعا که توانند چیزی را ضبط  
نمایند چنانچه در اسیری اول بدست سخت نفر گرفتار شدند  
و کتاب خود را فراموش کردند و حال آنکه ان اسیری را در هفتاد  
سال بهشت نبود و هر آنکه میتوان بود که چون بعثت حضرت  
البا علامت انقراض دین بود بود انرا دانسته منکر شدند  
از روی تعصب و محبت بدین ابا و اجداد ترک ذکر او کرده  
باشند چنانکه حضرت زکریا و یحیی که از جمله پیغمبران بود که  
و معجوت بر بنی اسرائیل بودند و ناسخ شریعت ایشان بنویسند

الحمد

مطم ذکر ایشان در میان پیروان کور نیست بلکه پیرو گویند  
که در وقت المقدس بنی ثانی پیغمبر معجوت نشد و پیوسته گو  
رهان که از جمله مورخین معتبر ایشان است و در تاریخ  
خود ذکر یحیی و زکریا نموده و سبب قتل یحیی را ذکر کرده  
و توضیح بر پیغمبری ایشان کرده و گفته است که این همان یحیی  
است که مرد را در درودخانه بودن غسل میداد مؤلف  
گوید که نقل غسل دادن حضرت یحیی مرد را که پیوسته این که  
در آن قصر حج کرده اینست که الحضر در وقت بعثت خود  
بشارت بر پیغمبر و حضرت علیهم السلام مرد را در درودخانه بودن  
غسل میداد و بنو پیغمبر مرود ایشان مستعدا در آن حضرت

هـ



روح الله می بودند و در کتب قصاری باین مراتب تصحیح

شده است و هر دو همین جهت پیغمبری او را منکر شدند

مطم در کتب خود اسم الحضر را ذکر نکرده <sup>ند</sup> و میگویند

بود که ذکر نشدن اسم این پیغمبر نیز بجهت اول بوده باشد

والله يعلم باید دانست که چون در میان بنی اسرائیل پیغمبر

شدن پیغمبران معین است که در چه زمان بوده و

این ملاخی که هارمیه ایند لیل را از کتب و اسناد اهل حق

و فت بعثت معلوم نیست علمای بنی اسرائیل <sup>جهت</sup>

او را خاتم پیغمبران گفته شد و بوجود پیغمبری بعد از او

دو مرتبه قیامت قائل نیستند و ایند لیل علاوه بر اینکه <sup>لش</sup>

و منقح

بر مذهب ما بوضع است که ملاحظه میشود و چند پیغمبر دیگر

در میان بنی اسرائیل است که زمان بعثتشان معلوم

نیست پس بنا بر این دلیل باید تمام آن پیغمبران خاتم

باشند دلالت میکند بر خلاف اعتقاد ایشان زیرا که

خاتم پیغمبران بودن این نیز لازم دارد که بعد از جمیع

انبیاء و مبعوث شده باشد و در میان بنی اسرائیل تا

وقت مرخص شدن از اسبیری بخت قصیر پیغمبران

پس باید این بنی در بیت المقدس ثانی مبعوث شده

باشد تا خاتمیت بر او صدق کند و این خلاف اعتقاد

ایشانست بجم از آنکه تظلم ایشان دلیل است که یکی



از مفسرین توره در پاراش آخر توره استنباط  
نموده و آن اینست که میفرماید تو را صواب التو  
مشته موراشا فیهلک یعقوب یعنی این دستوری  
را فرمان داد به موسی ۴ بهرات به نسل یعقوب  
و در این توره را بهرات خوانده و بهرات نباید  
اشتراع شود و این دلیل از آنکه غریبه است و  
معلوم نیست که غرض مستدل چیست زیرا که  
همین ظاهر را خواسته باشد که هر چه بهرات شد  
باید هرگز از بد و اهرت بیرون نرود و اگر خدا  
هم خواهد که از و اهرت بهرات بگذرد جایز نباشد

سید

و بسیار واهی خواهد بود و باید در پهلوی  
دلیل ستم که از هاریم نقل نمودیم نوشته شود  
ششم از آنکه نقلیه ایشان اینست که در پاراش  
انم میضاهم مذکور است و آن اینست و شاباد  
نای الهیات شبرخا و انجیا و شاب و نبضای  
کل هاریم اش هفیضی الدنای الوهخاشا ما یعنی  
باز کرداند خدای خالق قوم اسیران تورا و رحمة  
کند تورا و باز کرداند و جمع کنند آن همه قومها  
که برانگنده کرده خالق توانجا و انجیا از قبل یهود  
در اتمام این دلیل میتوان گفت اینست که چون



خداوند عالم بحضرت موسی و عهد فرمود که جمع کند  
قومهای پراکنده را در سرزمین مقدس پس بنابر  
این لازم است که جمیع یهود البتدر در زمین کنعان  
جمعه شده بشریعت عمل نمایند و هرگاه شرعیست موسی  
نسخ شود چگونه جایز است که ثانیان شرعیست و نسخ  
عمل شود پس باید برقرار بوده نسخ نشود و دلالت  
اینکه دلیل بر مدعای ما مثل ادله سابقه است و احتیاج بطول  
دادن کلام نیست و آنچه مقصود از این آیه است  
چنانچه از مطالعه اول پاراش تا این آیه معلوم می  
شود اینست که خداوند عالم بحضرت موسی عازب

بلاهو

میدهد که بعد از تو قوم ثو از بیابان سر خلاص  
شده داخل زمین کنعان خواهند شد و بسبب نا  
فرمانی و بیست پرستی با سیری خواهند افتاد و دست  
ایشان از آن زمین کوتاه خواهد شد و ثو را ایشان  
رحم نموده ایشان را جمع خواهیم نمود و آن زمین را  
اباد خواهیم کرد و این وعده ها تمام بعمل آمد و بنی  
اسرائیل بعد از موسی داخل آن زمین شدند  
و مدتی در آنجا اقامه نموده ببلد مقدس سا  
خشد و بعد بسبب معصیت بسیار بدست سخت نص  
اسیر شدند و هفتاد سال در آن زمین بایل با سیر



که فساد بودند و بعد از نجات نصر کورش مجوسی  
ایشان را در حصص کرده بزمن کنعان رفتند و آنرا  
ثابت آباد کردند و مدتی در آن زمان اقامه نمودند  
موسو جمیع وعده ها درست شد و در هیچ موضع  
خری و اثری از آبادی بید المقدس ثالث بدست  
یهود ندیدست بد آنکه مناخرین علمای یهود کرده  
فریب باین زمان بودند چون یافته شدند که از ادله  
سابقین چیزی دلالت بر ابدی ندارد و دست  
از آنها برداشته با اعتقاد خود دو ایراد یکی از کتاب  
شعبا و دوم از کتاب ارمیا حبیسه از ادلیل فرا

دانش

داده شدند و ماهر و دوار را به مقام ابراهیم و موسو  
هفتم از ادله نقلیه ایشان دلیلی است که مناخرین  
از کتاب شعبا حبیسه شدند و آن چنین است که  
دو آخر کتاب شعبا مذکور است که کی کا شر هشا  
میسیم محمد اشم و ها ارضی محط شا اشرانی عسه  
عمدیم لغانی تاویم ادنای کن یعد ز زعم و شیم  
یعنی که چنانچه اسمهان نو و زمین توانچه من می  
افرنیم باشند در پیش من گفتار خداست چنین  
بایستد فرزندان و اسم شما از این آیه است دلالت  
برای ابد بودن شریعت حضرت موسی نموده شدند



اینهم ابر از نشان شصت و پنجم کتاب شعبا مذکور  
 است اول ابر اینست که هفتی بود شامیم خدا  
 شیم توجه اش اینست که ایک من می افروزم اسما  
 نو و زمین نو نیا کرده شود اولیها بود کسی  
 هم نکند رد غرض از اسمان و زمین نو مثل است  
 یعنی شریعی نو بهم میرسانم که پیشها را کسی یاد  
 نکند و از دل ایشان هم نکند رد والا اسمان نو  
 و زمین نو خلق شدن از جمله مشتغالست اینهم  
 که در ایه متنی گفته شده که اسمان نو و زمین خلق  
 میکنم چنین هم باشد فردندان شما و اسم شما حال

از این

از این کلام معلوم نیست که فردندان ایشان از  
 برای خوبی خواهد بود یا از برای بدی و دیگر  
 اسم و رسم شریعت را هیچ نگفته منسوخ کردن فرمود  
 که اولیها را کسی یاد نکند و فردل ایشان هم نکند رد و چنین  
 بپند مفسرین بود بسبب این سخنها بی معنی خود  
 رو طایفه خود را سرگردان کرده شد و میکنند والا  
 متفقد مبن ایشان از جمله یوسف ابن الیود در کتاب  
 ایقادیم گفته که تمام وجهها حضرت شعبا در پیش  
 المقدس ثانی بجا ایستاده و مفسرین این ایه هم این  
 ایه را چنین معنی کرده شد که اسمان نو و زمین نو

از این کلام معلوم نیست که فردندان ایشان از  
 برای خوبی خواهد بود یا از برای بدی و دیگر  
 اسم و رسم شریعت را هیچ نگفته منسوخ کردن فرمود  
 که اولیها را کسی یاد نکند و فردل ایشان هم نکند رد و چنین  
 بپند مفسرین بود بسبب این سخنها بی معنی خود  
 رو طایفه خود را سرگردان کرده شد و میکنند والا  
 متفقد مبن ایشان از جمله یوسف ابن الیود در کتاب  
 ایقادیم گفته که تمام وجهها حضرت شعبا در پیش  
 المقدس ثانی بجا ایستاده و مفسرین این ایه هم این  
 ایه را چنین معنی کرده شد که اسمان نو و زمین نو



که ایشان کردند در روز خروج از مصر و ایشان را شرط دادند  
 مفسرین کتاب شعبا چیزی که از آن راجح است دلالت است  
 مؤلفانند فلذا از آن گن شده متوجه نقل دلیل دیگر شد  
 هشتم از آنکه نقلیه ایشان دلیلی است که از کار میا  
 اندوان نیست که در نشان سی و یکم آنجا ابائی چند مذکور  
 که خلاصه آن اینست که خداوند عالم بسبب از بدی ها بنو اسرائیل را  
 برای ایشان مدیته را به و تهدید و تحویف بسبب ایشان  
 نمیکند و میفرماید که بسبب این نافرمانیها و کثرت گناهان  
 ایشان خراب شد و ایشان با سر خواهند افتاد و بعد  
 ذکر این بر این مقام ترجمه خرابی ثانی را با ایشان  
 میفرماید که تا با شرط میکنم با ایشان شرط نموده آن شرط

نکته

نکند داشتند و آن شرط که الحال میکنم اینست که باید تمام  
 مرا بشناسند و احکام را بداند و باید شناختن و دانستن از  
 جانب نبی باشد و در انبیا تقلید را روان دارند و هر که را علم حاصل  
 باشد در این صورت من ندانم ایشان را بشناسم و ایشان قوم من می  
 گاه ایشان را میکند هم از خطاهای ایشان و بعد از این غفلت  
 آید من که راست که ترجمه ایشان اینست که چون فرمود خداوند  
 در حق انبیا بروشنایی و درون ماعتاب و ستارگان  
 برای روشنایی شکفته در بروج آورده از خدای  
 العالمین که اگر کرد و تعبیر کند این در میان که نزد من بزرگ  
 اسرائیل باشد و چون قوم من هر روز کارانیه که از آن

اسرائیل

رو

مل

انرا

ث

ی

ث

ان

ن

ن



شرط که من کردم بکشد و از آنجا نکلند و حق از ابراهامان  
 من که خداوند آفتاب و ماه و ستاره ها خالق و مقرر جمیع اشیاء  
 العالمین از ایشان انتقام کشم و ایشان را باطل کنم باطل کردی که هرگز نباشد  
 نخبند و چنانچه الحاق ایشان در حق من با ایشان تجدید کردم  
 تکلم و جمیع آنچه را در این ایام خردانه اتفاق افتاد و بنی اسرائیل  
 فدود با سیر افتادند و بعد از هفتاد سال بزمین کعبه برگشتند  
 و مدتی دیگر در آن زمین با من پیش کشیدند و بپایان خردا  
 بنویسند که دیگر بر نخواهند و علمای و همین ایام خردا به نهانی نقل  
 بان استند لا برادی چون شریعت موسی کنند و میگویند که  
 از اینکه این رسمها بکشد و بنی اسرائیل باطل شوند و یسکت که

در حق

روشن کردن آفتاب و ماه و ستاره شب را بکشد و بنی  
 اسرائیل باطل شوند و کشتن این رسمها منع است پس بطلا  
 شریعت بنی اسرائیل منع خواهد بود و بنا بر این قطع نظر از  
 شد و بنا بر این لفظ محویم هاله که مقید اسم ایشان است غلط  
 بود و مطلقا کلام هرگز بگوید که نخواهد شد و ظاهر آنچه از این  
 استنباط میشود دلیل موقت نیست نه این که نظر باینکه متقدم  
 مثل هادیم و امثال او متعین شده اند که این ایام دلیل بر ایشان  
 نه از برای ایشان مقرر نکردند دلیل را بکشد یا بکشد که متعین  
 و علمای این زمان از این منع خافل شده خود را هدیه سهام ملامت



باب سیم در ذکر علامه که در کتاب البیان فی تفسیر قرآن

شریعت مذکور است و بیان آنکه مصلحت این علامه آنست که در

که آن توریته استنباط میشود در سفر پنجم در پاراش

شون فطیم مذکور است که نابی میفرماید الی آخرها

و تمام این را در اول باب دوم این کتاب نقل

ترجمه کردیم و در اینجا ثابت شد که باید آن سفر

از غیر بنی اسرائیل بوده باشد و باید بانی اسرائیل

بود و زاده باشد و رتبه او از رتبه موسی کمتر باشد

و صاحب شریعت تافته باشد و نزول شریعت بر

الحضرت بطریق نزول الواح باشد که با ما

این فصل است و در علامه اصفهانی

و در

و او آن ها بود نباشد و معجزات پیغمبر این باشد که آن

غیب جبر دهد و حال آنکه مکران وی کشد و او را مسلط

کند ~~بهره~~ بخواهد بر همه ادیان پس درست آمدن این

علامات بر البیانی که بعد از حضرت مرسی در

میان بنی اسرائیل میجوش شدند تمنع خواهد شد

و هم چنین بر حضرت عیسی ابن مریم نیز درست خواهد

آمد که آنحضرت نیز از بنی اسرائیل بود بلکه این

علامه بالتمام بر احوال خاتم النبیین محمد بن عبد الله

صادق است زیرا که از بنی اسمعیل است نه

بنی اسرائیل و بر ادوی بنی اسمعیل بانی اسرائیل ظاهر

ست



و نزول وحی و شریعت بر آن حضرت بطریق سخن  
در دهان کن استن بود هیچ کس نقل نکرده که در  
نزول وحی بر آن حضرت علامتی ظاهر شده باشد  
و اخبار بغیب فرمودن آن حضرت از آن ظاهر است  
و مشهور است که احتیاج بدان کرده است بر آن  
انجمله خبر دادن بایست که بعد از من پیغمبری  
خواهد شد و حال هزار و دویست سال از زمان  
آن حضرت گذشته و کسی که ادعا پیغمبری کند نیامده  
چه جای اینکه بهم رسد و آنکه کشیدند از  
آن حضرت کمال ظاهری داد و هر کس متابعت

نکرد

نکرد یا بر طرف شد یا بدلت و خواری گرفتار شد و  
الحال نیز همه در شریعت آن حضرت در تزیین است  
و از اطراف و جوانب عالم خلق در آن داخل میشوند  
و هرگز کسی از آن شریعت بیرون نرفته و از  
فصول بعد قطع و بت حاصل خواهد شد که  
از آن نبی غیر از جنایات نیست فصل دوم  
در ذکر ابائی که در کتاب شعبان مذکورند اولیای  
است که در فصل بیست و هشتم از کتاب مذکور  
و مشتمل بر لفظ قولاً و در عبارت کتب هیچ  
از این نیست مگر در کتابی که در میان مردم



به بنوات هیلکن مشهورند کورص که محمد  
 نشان قولاً و است و مان که برادر موضع خود  
 نقل باین رساله خواهیم نمود اسم بعد و ان ایات  
 ایست کی صلا و قولاً و قولاً و زعر شام  
 زعر شام کی بلعل سانا و بلاشان احرث  
 بدیر ال هانام هن اشرا امر الهم زت هتوها  
 منیخو لغایف و زت هتوها ابو شمرع  
 و هیا الهم دیر ادنای صلا و صلا و قولاً  
 قولاً و هتوها زعر شام زعر شام یخو و کاشلوا  
 اخر و شبار و و تقش و تکاد و و در کاشلوا  
 کدر

که از کتب لغت که مذکور است قوه که معنی قولاً  
 ایست که فرمان دهند پیغمبران فرمان بعد ان  
 او فرمان و صلا و را این همین معنی گفته است  
 و قرجه ان ایا ایست که فرمان دهد بعد  
 فرمان اندازد کند بعد از اندازد اندک اینجا اندک  
 اینجا که بزبان باشد که فهمیدن مشکل باشد  
 و بزبان دیگر سخن گوید مر این قوم را الخ  
 بایسان انها اسالیس که برای حسن کا و  
 اسالیس و شنیدن ان خواهش ایشان نیست و  
 اینکه باشد برای ایشان سخن خدا فرمانده

شاهدان برای  
 شریعت تان  
 بسیار است از ان  
 جمله این مد کوه  
 در میان ظاهر  
 است



بعد فرما و انداز کند بعد از انداز اندک اینجا

اندک اینجا باین سبب بر طرف شو و سرنگو<sup>ن</sup>

شوند و شکسته شوند و بشکافتند و گرفتار

شوند مؤلف گوید که نشان هائیکه در این

آیات مذکور است با قطع نظر از آنچه در <sup>صحیفه</sup>

نهمان در تعیین آن تصریح شده کما<sup>ن</sup> ظاهر

بر مقصود دارد زیرا که جمیع بنی اسرائیل <sup>بلند</sup>

که غرض از این آیه خبر دادن بوجو شخص عظیم

الشانست اینقدر هست که متکونند باید این

شخص بنی اسرائیل برون باشد و بران قبیل

در

دلایل ندارند بلکه از بعضی فقرات آن خلا این

فهمیده می شود و الحال میگوئیم که باید آن پیغمبر <sup>ن</sup>

دهد بعد فرما و آن این جنات یکبار و مقصود

میتواند بود اول اینکه فرما این پیغمبر بعد از فرما

آن پیغمبر دیگر باشد و این معنی خاتم النبیین بود<sup>ن</sup>

است حرم آنکه فرما دهد این پیغمبر بعد از فرما

باین معنی که جمیع احکام شریعت آن پیغمبر دفعه<sup>حک</sup>

بر او نازل شود مثل نزول تورات که دفعه<sup>حک</sup>

بر حضرت موسی نازل شد بلکه بتدریج در زمان

طول روز بروز بر آن حضرت کما و شریعت نازل<sup>شد</sup>



هر دو نه فرما د هذفرمانا من بعد ان فرما دیگر مثل  
 نزول قرآن بر خاتم النبیین که در بیست سال  
 میجاوزند یکجای بر الحضر نازل شد و لفظ <sup>ع</sup>ن  
 در لغت غیر قلیل و لفظ شام بمعنی مکا و زمان  
 هر دو استعمال میشود و مراد از این فقره نیز  
 یکی از دو معنی خواهد بود یکی آنکه فرما دادن <sup>ن</sup> پیغمبر  
 و نزول وی بر او قدری در مکا و قدری در مدینه و  
 دیگر خواهد بود مانند نزول قرآن بر پیغمبر <sup>ص</sup> اخر  
 الزمان که قدری در مکا و قدری در مدینه و  
 در سفرها در آن منه مختلف اتفاق افتاده <sup>مثلا</sup>

نزل

نزول تورات که قاما در کوه سینا بیک دفعه نازل گردید  
 و دیگر آنکه شریعت ان پیغمبر مشتعل باشد  
 بر شریعت جمیع معمران بدان معنی که که از هر  
 شریعتی چیزی در شریعت الحضر یافت شود چنانچه  
 بالفعل مشاهدا میشود که در شریعت اسلام  
 از هر شریعتی چیزی موجود هست مثل وجوب  
 ختنه کردن از شریعت حضرت ابراهیم و حرمت  
 محارم از شریعت موسی و غیر ذلک و صدق  
 فقره بعد که بالغت دیگر سخن گوید باین نوم <sup>پیغمبر</sup>  
 عربی ظاهر است زیرا که لغت الحضر عربی بود



و عربی غیر از عبری نیست و از عبری مشکل تر است  
دری که مشتمل است بر اعراب و علاما که در لغت  
عربی نیست و بجز دانستن تحت اللفظ مقصود  
مفهوم نمیشود بلکه لازم است لا اقل علم صرف و نحو  
و معانی را بدانند و ماصداق این مضمون که دین  
اسائیس است معوث بدین معنی سهله بودن  
انحضرت است زیرا که برپا داشتن احکام هیچ  
شرعی با سانی شریعت اسلام نیست از انجمله  
در هر زمینه که باشند و خواهند ایشانرا  
جایز است که در آن زمین عبادت کنند و بجا  
آیند

لازم نیست که در موضع مخصوص بوضایف  
عبادت خود قیام نمایند چنانچه بر نبی اسرائیل  
واجب است که البتہ در زمین بیت المقدس بگذرد  
مکان معینه از آن زمین عبادت قیام نمایند و آنچه  
در اسلام مقید است بموضع معین مقصد  
جمع است و وجوب آن در عبری یک دفعه نیست  
و انهم بشرط استطاعت و مثل چنانچه در لغت است که  
سالی سه دفعه واجب باشد و استطاعت در آن  
باشد و همچنین عبادات اسلام در اطراف شبانه  
روز و اوقات فراغت از اشغال قرار دارند



که هیچ وجه مزاح اشغال و اسایش نبوده باشد  
و مثل عبارات نصاری نیست که ادای آن  
در نصف سبب لازم باشد و غیر از اسباب نکر  
بسیار است که ذکرش موجب تطویل و آنکه  
فرموده که خواهش و اراده ایشان نیست  
شنیدن آنرا و این سبب بلاها گرفتار خوا  
شد احتیاج به بیان و تفصیل ندارد زیرا که  
شنیدن و قبول نکردن هر دو سخن  
انحضرت را و کشته شدن و دلیل کردید ایشان  
و دست انحضرت از آن مضمون تراست که بر کسی  
مختفی

ویم آیا نیست که در فصل چهارم و دوم کتاب سعیا  
من کو است و آن نیست که هنر عباد انماخ برنجیری را  
هنا نقشی ناتی روحی و الا و شیاطین لگویم یصع  
ولا یلیسا ولا یسمع بحوض قول لوتان را صریحاً و این  
و یشتا که لا یلیسا لا میت یصی شیاطین لا یار  
علا سیم با ارض شیاطین و لتو را هوایم بخوار یغنه آنک  
بنده مراد است کم او را برگزیده می پسندیده جان بد هم  
و خود را بر او برای قومه ببردن او در فریاد نکند  
مرتب بر خود قرار دهد و نشوند بر سر و سخن خود  
را بی خود رفته را شکند و قتل کنند و یستور را خاموش



نکند بر استی بیرون آوردن شریعت خود را ضعیف نشود  
و تکریر نماید برون بین شریعت خود را و بکارش  
او جمیع جوینها امیدوار باشند مؤلف گوید که علمای  
اسرائیل سعی و کوشش بسیار نموده اند بلکه این ایات و آیه  
بوده باشد بر کسی درست آوردند تا بر سحر آخر الزمان  
صدق نکند و بخون الله تعالی بر هیچ کس بغیر از حضرت  
رسالت درست نیامده اما آنچه ایشان گفته اند اگر  
سخنی در دلیل ایشان است که در هر مقام میگویند و آن  
که باید میفرمودند بنی اسرائیل باشد و مع ذلک میگویند که  
هر پیغمبر از سحران بنی اسرائیل واجب است که متابعت

تقریر

حضرت موسی انور باید شریعت دیگر نداشته باشد و چه  
اذا کند باطل خواهد بود و خافله الله از آنکه این بنده  
بر کفر با خدا باید شریعت از برای قومهای بیرون آورد و  
متابعت شریعتی کردن شریعت بیرون آوردن نیست  
و همچنین صدق این علاما هم این دلیل بر ما شیخ که با اعتقاد  
ایشان از یک قیامت ظاهر خواهد کرد درست نیست  
زیرا که نوح ایشان ما شیخ بر شریعت حضرت موسی خوا  
بود و بعضی از علما ایشان چون فهمیده اند که سحر بنی اسرائیل  
و ما شیخ بنا بر معتقد ایشان صدق ندارد است  
و با کراهت از برای خود مفسر هستند و این بنده بر کفر با



خدا را حمل کرده بر کوروش مجوس و آن پادشاه بیت  
پرواست بوده که بعد از نجات نصر بوزمین بابل  
یافته و بنی اسرائیل را رخصت برگشتن بزمین کنعان  
داد و این حمل را امور عجیبه است که هیچ نادانی خود را  
راضی نمیکند که چنان بگوید و بنده بر کزیده خدا را  
که این همه تعریف و ستایش او فرمود حمل کند بر شخص  
بیت پرستی که هر که خدا را شناخته باشد و از این  
قبل سخنان بسیار در اینها گفته اند که در قتلان فایده  
سپای نیست پس بر میگردیم ببحث کلام حضرت <sup>شیعیان</sup>  
و میگوئیم که آنچه در این کلام مذکور است بر حضرت <sup>علی</sup>

علی

ابن مریم صدق نداده و بر اینکه میفرماید آن بنده نکریت  
نمانند برون مین شریعت را و این دال است بر اینکه آن  
بنده بچها مامور باشد و حضرت علیه مامور بچها بنده  
در قعر اخرویست که بگذا و جز بیهوده امیدوار  
باشند دلیل بر این آنکه آن بنده مبعوث بر تمام عالم باشد  
و حضرت روح الله چنان بود و صدق انعم الله علیه  
حضرت سید المرسلین کمال ظهور دارد و بگو آنکه شریعت  
و وجه تسمیه حضرت را شد و از برای قومه و تمام  
خلق مینوران آورد و بر همه مبعوث بود و با کفار و مشرکین  
جنگ کرد تا بدین آورد را بدید یا قبول جزیه کردند و <sup>ضعیف</sup>

و در این کلام  
مذکور است که  
حضرت علی  
علیه السلام  
بر کوروش  
مبعوث گردید  
و این کلام  
در حدیث  
مشهور است  
که کوروش  
بنده خدا  
بود و این  
کلام در حدیث  
مشهور است  
که کوروش  
بنده خدا  
بود



نشد و در هیچ جنگ بکر نخت و سلاطین صاحب مطورت و  
 شوکت و تابع و متقا ساخت و با این همه مرتبه بر خود  
 قرار داد بلکه بر روی خاک می نشست و بر خر برهنه  
 سواره شد و باید کان و ضعیفا صحبت میداد و هرگز  
 صلا بلند نمیکرد و شریعت او بخیریه ها و دریاها رسید  
 از این آیات و فقرات خد که مشتمل بودند متبینه <sup>نیل</sup> آن  
 و اینکه از کائنات ایشان خواست خواهم نمود که مرا  
 و بعد از آن خطا حضرت شیخ افروزه منقرضانم خدا <sup>تیکه</sup>  
 خواندم تو را بر آستین و محکم گیرم دست تو را بگذارم  
 تو را بر شرط قوم و روشنائی موعودها بر آستان <sup>چشمها</sup>

در این کتاب  
 از کتب معتبره  
 و از کتب معتبره  
 و از کتب معتبره  
 و از کتب معتبره

کوران

کوران و بیرون آمدن ندیان از بند و خلاص گردید  
 زندانیان از زندان تاریک متهم خدا شکوه واسم مست  
 و عزت <sup>پیشانی</sup> بدیگری بد هم و ستایش خود به بیت نام  
 آمدند و باید کان ترا پیش از آمدن ایشان اعلام کنم مدح  
 گوید آن بر آستان مدح و توبیخ گویند او را از کارها  
 زمین و دریاها و جزیره ها و میابانها و شهرها و خوانها  
 و مکانها که مسکن اولاد قید را است ای اشیا ایست  
 انشا قدری او تریع طایفه قید را گویند مر خدا را و ساکنان  
 مگر کوهها از سر کوهها و بلند بهای فریاد کند و عزت از  
 برای خدا قرار دهند و تسبیح خدا را در جزیره ها تعلیم کنند



و بعد از چند فقره دیگر میفرماید که بسم کوران را بیا  
که نداشتند و ایشان را بجا بزم کنند آنستند و بجا  
تا یکی که در پیش ایشان باشد بروشنائی بدل کند این  
سخنان را که خبر داده ام خواهم که البته کسی شرمند و  
سپاس شود از اجابت که پناه به بیت میبویند و سبک  
به بجهای ~~میکنند~~ رخت که شما خدایان ما هستید  
همان فیلد موفک وید که این قید از پسر حضرت اسمعیل <sup>شد عرب</sup> میباید و از  
ص و این فقره صحیح است و دانست که این اساسی که عبارت  
از مدح و تسبیح تواند برای خلایق قرار داد و در بلند  
فرمایند و عزت از برای خدا قرار داد و داده

مکمل

هموار است و جاده مستقیم که بر کسی معلوم نباشد  
و شریعت شامله که جمیع اهل عالم را شامل باشد و بخیر  
و اطراف عالم تمام از عرب خواهد بود و طالب حق را  
از این واضح شود که لایزال نیست و تطبیق جزئیات  
این فقرات بر احوال و احوال از حضرت احتیاج  
بدان ندارد و هر نظر کننده میفهمد بر میگردیم بر چه  
و می خد و ند عالم در یک ایده که فرمود که از بند من  
ای و ناخوان باشد و از کسی تعلم نگرفته باشد و حال  
میان آن ایست که ای جاعل امین و کور و کور  
شنوید و ببینید نیست که و کوری مثل بند من



که بفرستد او را مسلم و فرغان بود راست هر چه رای  
بایند و میسند نهایت ندیده و ~~نمی بیند~~ نشیند  
به انکار و خود می خواهد بسبب راسته او بزرگ کند  
گفته کتاب را و قوی گرداند و قوی شدن کتاب  
بترتیب در دست نویابد بسبب اینکه ادعا علماء  
بنویسند ائیل نیست که میگویند چون تو در هر جا  
تمام و بی نقص است این علت نباید منسوخ شود بنا  
بر این بزرگ و قوی گردانید کتاب نیست که در  
اول این مرحله از برای آن بنام بر گردید گفته شد  
از برای قومهای بیرون خواهد آورد و بعد از آن

میفرماید

میفرماید که این قوم نالان شده غارت رسیده شده  
پیشا احوال شوند و جوانان ایشان همه در خواها  
پنهان شوند و غارت نالان کرده شوند و خلاص  
ان برای ایشان نباشد کسی که شفاعت ایشان بکند و نباشد  
کسی که در میان شما که از ایشان شود و گوش کند با خبر  
مؤلف گوید که آنچه بر بنی اسرائیل در ظهور اسلام وارد شد آن  
غارت شد و بقتل آمدن مشهور شده و آنچه بعد از آن شده که  
کسی شفاعت ایشان نکند در مقدمه قتل بنو قریظ در دست  
ظاهر شدن زیرا که بعد از شکستی ایشان عهد بر آنکه  
بار رسول الله بستم برودند و ساختن با کفار و یهوده

و الله



که در جنگ احزاب بر سر مدینه جمع شده بودند حضرت  
رسول بر حصه ایشان مسلط شد و حکم بقتل تمام ایشان فرمود  
ایشان چون پیش از بعثت بانصاح حلیف بودند نداشتند  
نمودند که حضرت رسول بر ایشان حکم کند یا بجزای سعاد  
انصای اقتضا کند و مظنه آنها چنین بود که چو با سعاد  
صاحبه حضرت صیت و اشدائی داشتند شفاعت ایشان  
خواهد کرد و حکم بقتل ایشان نخواهد نمود و حضرت سید  
المرسلین امتداد ایشان را با حاجت مقرون فرموده  
با حضرت سعاد فرموده داد و سعاد انصای بعد حضور حکم  
بقتل تمام ایشان فرموده اهل آن قریه عام غلوقه شدند اهل

نعت نبی

نعت سعاد

اسلام

اسلام

کردید اند و هیچ وجه شفاعت نکردن ایشان بخاطر سعاد  
خطور نکرد چه جای آنکه ایشان را شفاعت کند و صلح کند  
که حضرت شعبا فرموده بظهر رسید و مراد از آخرین  
که میفرماید که کیست بشنود و اطاعت کند یا آخرین  
هم آخرین است که در اول وی مذکور شد پیش  
بنیان آمدند و امید که از پیش از آمدن ایشان غلامی که  
علما یهود در تفسیر این ذکر کرده اند که مراد از آخرین بنی  
است که در آخر کار ایشان میبایست برسد حرفی است بی  
معنی زیرا که اطاعت بنی یهود نامعقول است و بعد از این  
آیا میفرماید که بنی اسرائیل در و طاعت و نالان



که نشان کرد بغیر از خدائی که معصیت کردیم او را و رضایت  
او را تحصیل نکردیم و بکتاب او عمل ننمودیم تا غضب کرد  
و کار را و قوی شد و آتش فتنه را شعله کشید و ایشان  
انهاران خود قرار دادند و چنین دانستند که از کف  
دیگر نیست و گویا مراد از بیفقرم و محتاجی بود باشد که  
مبای کسی قوم کند چگونه میتواند بود که بنده بر کن  
خدا که تمام او در جهت و راحت و روشنائی است و از  
برای خدا آفریده شده و میخواهد مردم را بسوی خدا  
دعوت کند بنی اسرائیل را که در انزما بحسب ظاهر خدا  
پرست منحصر را بشا بود و ایشان توافا کردند جزو امیکو

که ان

که ان بنده ظلم میکند و بنی اسرائیل بدو سبب مستوجب این  
عذابها شده اند که انکه کتابش را کرده بودند و عزم انکه  
خود را کف کار نماید انستند و چنین میدانستند که ایشان  
هیچ گناهی نکرده اند و دیگران گناه کرده اند و الحق صفت عزم  
در جوش آوردن در پای غضب تمامی بسینا سرع شد  
الاثر تر از اول است نعوذ بالله من هذا و من ذاک سیم  
از آیاتی که در کتاب سعید آمده که در فصل دوم ذکر شد و ان  
بعد از خطاباتی که خداوند عالم بنی اسرائیل را مینمود  
و میگوید که ای باقی ماند کافرها در یک مکان نزد یک  
بیکدیگر جمع شوید با اینجاست نداشتند که بدست



خود بت میسر شد پرستیدند و آنها را خدايان خود

قرار دادند و نباتات آنها میکنند دستکای ایشان را آنها

ممکن نیست و از بسکه دیگر مشورت کنند که این

پرستی را از قدم که بشما تعلیم کرده ایم از خدا

نیست خدائی بغیر از من و خرج دهند نیست بغیر از

من و چون در از فرمان خدا پرستی بغیر از طایفه شماست

و پیغمبرم در ظاهر بر قومی دیگر مبعوث نشده بود مظهر

میرفت که بنی اسرائیل این سخنان گوش نداده و متحد

شوند باینکه هر کس بت پرستی بخواهد برای تمام خلق

عالم بغیر از بنی اسرائیل منع وارد نمیشد و پیغمبر بر این مبعوث

نیکو کرد

نیکو کرد بد پس باید بت پرستی امری باشد میسر بر اصل

چنین شبهه را دلیل پیدا شد از بت پرستی ممنوع نشوند

فقط بعد از آن فقرات میفرماید که منوالی و هیوا

شهر اکل افق ارض آبی ال و ان عو بی تشعیر

یا صافی بی صدا تا ابا و لا یشر بکی لی خرج

کل بر خ یکتایع کل لا شر ن یعنی دو کنید بمن تا

دستگاه شریک همه اهل طرات زمین که منم خدا

و نیست دیگر بیدار خرد سو کند میخورم پیروز

اعداد دهن من سخنی براسی و بر کشتند

که بر امن و مرتبه شدند زانو ها و قسم خوردند



همه زبانها و مقصود از این صوابه اینست که من  
ها را بر طر خواهم کرد و چنین میکنم که کل عالم را  
عبادت کنند و بمن قسم خورند و معبود دیگر نهند  
و چون این امور هنوز اتفاق نیفتاده بر بجه  
اطمینان خواطر ایشان جز را مگوئد بقسم فرموده و گفته  
که راست است و بر کشت ندارد البته چنین خوا  
شد و گویا نمی نکرند همه قومها و پیغمبر سنا  
بر ایشان در آن وقت مینماید بر حاکم بوند که بر ما مخفی  
ه و ادا فرموده این مطلب را که تمام خلق عبادت  
من خواهند کرد باین عبادت که همه را از ماد و

خواهد

خواهد شد برای من و حال آنکه در آن زمان زانو  
رفته کردن در عبادت معاف نبوده ایشان باینکه  
آنوقت همه عالم را منع خواهد کرد در عبادت زانو  
کردن را قرار دهم و آن پیغمبر این طریق عبادت  
کنند معیشت بر کافه ناس خواهد بود و فایده آن اینست  
که بر کسی وقت ظهور پیغمبر معیشت بر کافه ناس مخفی  
نماند و اینکه فرمود بمن قسم خورند همه زما آنها  
شاهد است قوی باین مطلب زیرا که در شریعت  
خاتم الانبیاء نمی رسد قسم خوردن بیک خدا و انبیا  
و برگزیدگان را نیز تجویز نکرده اند بلکه در هیچ

آنکه قسم خوردن را



امر باینکه تا کید نشده پس در این ایام نشان  
مذکور یک زانو نه کردن در عیادت جویم  
قسم بغیر خدا خوردن و احرام کرده اند هر چند  
قسم به ان بر کزید کا خدا باشد سیم معبر است  
بر کاتاسی بودن و صدق هر سه بر ختم ما  
کمال ظهور دارد و اگر کسی گوید در این ایام مذکور  
که همه زانو ها نه خواهد شد بگو خدا  
و اینکه در بانها خد قسم خواهند خورد و هیچ  
بعمل نیامد زیرا که تمام خلق داخل درین <sup>تخف</sup>  
نشاند که زانو را نه کنند بغیر از خدا <sup>قسم</sup>

خو ریز

قسم بخورند جواب میگوئیم که بعد از نیام مقصود  
از این ایام سخن هیچ وجه در ندارد زیرا که <sup>نست</sup>  
که عرض رفع شبهه بی سرائل بوده که نکونند  
هر کایت پرستی اصل چر احد سائر خلق راضع <sup>نداشت</sup>  
نمکنند و بیغمری بکافه خلق نمیفرستد و این <sup>عرض</sup>  
بجه دایکه بفرماید که کسی را بکافه خلق خواهم  
فرستاد حاصل میشود و مقصود این نیست که خبر  
دهند که تمام خلق او را اطاعت خواهند کرد تا  
این بحث لازم آید و ایضا میگوئیم که واجب نیست  
که در روز اول یعنی مع تمام عالم لا با و اما



اورند بلکه بدیج پیغمبر و مائیان و نائیان  
ان حضرت هر قسم که بوند باشد در تحت فرما  
شربت میکنند تا اینکه با هم داخل خواهند شد  
و وعده خدا درست خواهد شد چنانچه عمت  
بنی اسرائیل یک طایفه بودند تمام ایشان در یک  
اذنه هم مصر که انرا کوش میگویند جمع بودند و آن  
همه معجزات و علائق که در مصر واقع شد از حضرت  
مرتبی میدندان و مانیان و درند تا پای کوه طور در  
نزول تورات و علاوه بر آن در جمیع آیات که در  
در وعده دادن خدا زمین کنعان را حضرت

ابراهیم

ابراهیم و اولاد حضرت کل از زمین را از رد نیل  
تا رود فرات تمام را وعده داد در وقتی که بنی اسرائیل  
بعد از رحلت حضرت موسی با اتفاق یوشع ابن نون  
داخل زمین کنعان شدند بعد از سبع بسکنا و بعد  
چندین سال تخمیناً نصف آن زمین را تصرف نمود  
در او بره بخواهم باندگن مانی از ایشان گرفته شد  
و بار خوار این مراتب چون بنی اسرائیل خود را بدیدند و از  
حضرت خلیل میدانند کل زمین کنعان را از خود  
میدانند علماء و مفسرین ایشان گفته اند وقتی که مانی  
میاید باز کل زمین کنعان تصرف ایشان خواهد آمد



ایستادست شان بجائی نند نیست این سخن را  
توانند گفت از اسلام که معکوس هر دونه تر اید<sup>هست</sup>  
و بایست مجموع خلق عالم بحیطه اسلام درخواهد  
آمد و این اثر از وجو<sup>ا</sup> احوال شریعت سحر اخر  
الزما ظاهر<sup>ن</sup> است که همه دونه فوج فوج داخل  
اسلام میشوند و باحال اتفاق نیفتا که کسی از دین  
اسلام بیرون رفته باشد یا در شهری و ولایت<sup>ن</sup>  
که اساس اسلام بر پاشده موقوف شده باشد  
و الله الحمد چهارم ایاتی که در فصل چهارم<sup>سیم</sup>  
مذکور است و مضمون آن تا یکد<sup>ن</sup> هما فقرات

که در حرم و سیم نقل شده و در اول فصل خبر از خلا<sup>ص</sup>  
بنی اسرائیل از تحت النصر و آبادیت المقدس و<sup>بعد</sup>  
از آن میفرماید که کل هتقر الله و یجنودی  
برایق یصرتی و اف عسیس و یغی هم خلق را  
بویگواند نام خود و غرت منک خود افرید و خلق  
کردم نیز بجای رسا و این فقره مطابق با آنچه در  
قرآن مجید میفرماید و ما خلقت الجن و الانس  
الا لیعبدن و مقصود از این<sup>ن</sup> هم مطلب که آیه  
و نشیتم من کور شد و بعد از آن میفرماید که یون<sup>ون</sup>  
اورد قوم کور که چشم هست بر او و کرها که کور<sup>ش</sup>



هست و ایشان هر قومها جمع شوند یکسان  
و جمعیت کنند متها کیست و ایشان که معلوم  
باشد اینها را و اولیها را بشنوند باید  
شهادت ایشان و تصدیق کنند و بشنوند و بگو  
راست است که شما شاهد من هستید میفرماید  
و ان بنده من که برگزیدم او را از بندگان  
و اعتقاد کنید بمن و بفهمید که من هر مین  
من نیونم بزرگوار بعدم نخواهد بود خدا  
و نیست جز من بخدا هدیه من معلوم کردم و بجا  
دادم و جز دادم و نیست بر میابید و شما شاهد

هستید

هستید میفرماید خدا من بزرگوار تولد گوید از این آیات  
تاکید آنچه از این حق عباد معلوم شد مستقام میکرد و  
علاوه بر این مشتمل بر بواصی من مرتب اسرائیل را که آن  
بنده برگزیده من که با ما او شمار اعلا کرده شما شاهد  
بر من اود در وقت وحد آمدن تصدیق کنید  
همه که خدا به من خبر داده و ما را اعلا کرده و بر تمام  
قومها و امتها میجویم و تمام این فصل و فصل قبل  
این و بعد ازین بلکه تا آنحضرت حضرت شعیب  
بر این اخیلا و می نمودن بنی اسرائیل را از بنی  
و ما ازین فصل همین قدر اکتفا نمیکردیم و دیگر را از



عظیم الشان که خرد را از این سخن نیست نقل نماید  
و طالب حق و معصیت را هر دو بخورد و امید داریم که آن  
الله بندگان بمانیم ایاتی که در فصل پنجم و یکم آن  
گذاشته اند که راست و آن نیست که هفت پیروانی  
عمی و لثومی الی هازنیوک تو را مایتنی نص و مشی<sup>ط</sup>  
لا و عیم ارکع فاروب صدق یا صا لشیع و زراعی عیم  
لشیاطر الی اعم بیم یقو و الزراعی یجلو یغی کوش  
دهید بمن ایقوم من و امت من بمن کوش دهید که گنا  
دستوران نزد من بیرون نماید و شریعت خود را  
روشنائی قومها قرار میدهم نزد یکست راستی من

نمون

بیرون آید و سکاگ من و بقوت بازوی من قوما  
شریعت بجا آورند بمن کردها امیدوار باشد مؤلف گوید  
که روشی که یک از مفسرین معین نبی اسرائیل تصریح کرده  
باشد باینکه تو را هر گناهی که به پیغمبر او شت و نصیحت  
کرده باشد باینکه این علامه تمام ظاهر خواهد شد و آنچه  
این ایه ظاهر شد تمام در وقت ظهور سنانا بنو که در کلام  
صفینا پیغمبر من کورده خواهد شد و آن کلام را در آن  
گذاشته اند و مقتضای آن معین خواهیم کرد و این عز را  
که او هم از مفسرین معتبر گفته که این علامه در هر گنا  
که در روحی مولا او مد کورده ظاهر میشود و بر ماصدق



و بعد قیام معلوم شد که گریست و بعد از اینهم در روزه  
صحیفه نجمان ثانیاً پیاپی می‌نمایم و بعد از این پیاپی چند  
مذکور که خلاصه آن خبر است که احکام خدا بر  
ندارد و آنچه میفرماید و در ده می‌دهد خواهد کرد فصل  
سیم در نقل آنچه در کتاب صفینا می‌فرماید مذکور است و صفینا  
بعمر نیست از آل داود که در آخر بیت المقدس اول مسجد  
شد و کما او گنجی مختصر مشتمل بر سه فصل و عام  
ان کتاب مشتمل بر خبر دادن از احوال آنکه بر بنی اسرائیل  
واقع خواهد شد از غزای ایشان و ایشان را بر کشتن ایشان  
به بیت المقدس و آباد شدن بیت المقدس و نفع و جبران

و در میان

یادشان خواهد کرد در کتاب اینال مفصل آن مذکور است و در نشان  
سیم آن کتاب مذکور است که خلاصه ترجمان آنست که بجهت  
جمع کردن همه قومه با بر سر بعت خود هر یک از ایشان را بر طرف  
بر بخون غضب خود بر ایشان و خشم من بسوی همه زمین و بعد  
از آن فقره میفرماید که از راه فتح ال عجم شانابر و القری  
کو لایم لیسیم از نای لعاید و شخم احای بعد از وقت میگردان  
یعقوبها برای خواندن همه ایشان بنام خدا و عبادت کردن  
ایشان بیک روش و چون این اخبار مطابق است با آنچه در کتاب  
دانیال مذکور است و در آن کتاب از آن مقام البسط می‌باشد  
ما در آخر و نیست که در این مقام تفصیل آنرا بیان نموده



پادشاهان و اشراف و اعیان را بیا که بلکه حواله بوقت و  
نمودن و صحیفه دانیال میکنم فصل دوم در ذکر ایاتیکه در  
حقیقون مذکور است بدانکه حقیقون از ستم اعظم الشان  
بوده و آنچه از تاریخ یوسف بن الکودیا معلوم میشود این  
ست که در وقت مسلط شدن نجات نصر بود بلیت المقدس و بعد  
از آن در حیا بوده زیرا که در فصل میم از باب اول آن کتاب  
مذکور است که چون پادشاه بخت نصر بر سر رسید سلطنت  
بابل بدو و او شکر که دارا بجوس فرار گرفت و بجهتی که  
در کتاب دانیال مذکور است دانیال را در بلیکه سپاندند  
و در انوقت بحقیقون که در زمین بلیت المقدس میباشد

و در سید

و رسید که بدیدن دانیال بر و انحضرت بطه الارض <sup>بلدت</sup>  
المقدس بابل آمد و در جاد و زندگاری رفته با حضرت دانیال صحبت  
داشتند و راه را که آمدن بود بمکشته اینست خلاصه الحکمه  
در تاریخ این کوثریامند که است بدانکه چون حقیقون منقرض شد  
بخت نصر را که مرده کافر بت پرست بود بر بنی اسرائیل که خدا  
پرست بودند و هر روز با ظالمات او در ترایدند و ان  
اینها را لشکر و متفکر شده که با احکامات را این چه خواهد  
بود در مقامات آن حضرت قائم الحاکمات را استقامت نمود و  
مضامین مناجات آنحضرت در نشا اول از کتاب خودش مذکور  
و در الحقیقه مضامینی که از دل سخته و خواطر افروخته



واحوال پریشادیده گریا شعیبه اعتراضاتی که کاهن عشت  
بر معشوق میکند و صادر گردیده در اول نشان <sup>و</sup> حرم  
میفرماید که در این مقام است ایستاده منتظر جواب که ناگاه <sup>و</sup>  
رسید که کتب حازون و با تو عمل هلوحت لغنی بارو  
قودا برکی عد حازون معدک و یا مع لقص و یکند  
ایم <sup>و</sup> یفصح حک برکی بویا بوز و لا یا مرهین عویلا لا یا  
انفسر براو حدیق با مونا تو حیده یغیر بنویس و <sup>و</sup> را  
واضح بنویس بر لوح از این جهت که اسبابا شد بر قادی که  
سحر بر علیه هست که گفتگو کند از انجام و در روع و نکو  
المرید بر کند امید و ابرایش با من او که البته امید نیست <sup>و</sup>

میکنند

میکنند هر که سخت رفته کند باو شایسته نباشد جا او  
ما و صالح بسبب <sup>و</sup> او و او ایما آوردن باورند که  
موقوف گوید که فقط حازون آنچه در لغت است <sup>و</sup> است  
و <sup>و</sup> بنویست و در نظر حقیر نیست که جانی <sup>و</sup> یغیر  
است <sup>و</sup> شده باشد و چون در این مقام میفرماید که حازون که <sup>و</sup>  
به خواهد آمد و چنین خواهد گفت و چنین خواهد کرد  
ظاهر است که <sup>و</sup> یغیر نباشد هر چند بر علیه بود ظاهر شدن  
لازم دارد که <sup>و</sup> بر علیه نباشد زیرا که ممنوع است که <sup>و</sup> نباشد  
به بنی ظاهر شود فلذا در این مقام به <sup>و</sup> تصریح کرده شده  
و لفظ قص <sup>و</sup> یغیر انجام <sup>و</sup> و چون در این مقام حق <sup>و</sup> حقیقوت <sup>و</sup>



از سبب وقوع این امور که بیانات از غلبه شهن بودست

بود باشد نوشته نموده بود در جواب فرمودند که بفرمایید

آمد که از انجام خبر دهد و در این احتمال میرود <sup>دل</sup>

اینکه خبر از انجام داشتن و دانستن اینکه این امور بجهت

سبب اتفاق خواهد افتاد و چه نماید بر آن مرتب خوا<sup>ده</sup>

کردید از اسرار نیست که هنوز وقت برون نوسید

و مختص به منعم است که خواهد آمد و تورا فهمید این <sup>مستتر</sup>

نیست و آنچه بر تو لازم است اینست که مردم بر این بلاد

که بان بنعمت ایمان دارند و آن بنعمت برخواهد کرد و خوا<sup>ده</sup>

آمد و اگر کسی را بخاطر رسد که چگونه میشود که باید خبری

در وقت

صد و وقتی بر و زکند جایز نیست بر و زان در وقت

میگویم که از افعال مشهوره شد که الامور هر وقت با و قاتها

و کسای از اخبار بود که اینها سابق خبرند دند و اینها که

بعد از انشاء میگویند خبرها را گفتند مثل آنچه حضرت

موسی در توری خبر داد اینها سابق مثل ابراهیم و نوح

و آدم و همچنین اینها بعد موسی مثل شعاد ایال و غیرها

خبرها بسیار دادند که از حضرت مرقول شد و <sup>حتم</sup> و هم آن

که در آن عبادت میرود اینست که بنعمت در و عله که خبر از

انجام که قیامت بر پا خواهد شد و در رخ خواهد گفت <sup>و اد</sup>

عالم دیگر که انجام این عالم بود باشد خواهد و تسلط بر <sup>ن</sup>



سبب حصول اجر و مزید در جایگاه در آخرت و بدان  
مجزا اعمال خود خواهند رسید و این زحمت کشیدن  
چند روز و نه دینار در جنب او نعمتها که از بوالشما بازان  
مشتا است اسانست و هر تقدیر این نایب هیچ <sup>نیک</sup> در  
مراد ازین بنی موعود و غیر بنی اسرائیل نیستند زیرا که  
هیچ یک از ایشان به اسرائیل جز از انجام ندارند و فرمودند  
که امر عالم و آدم یکجا خواهد رسید و از قیامت مطمئن گفتگو  
در میان ایشان نیست و با اعتقاد به اسرائیل بعد حقیق و پیغمبر  
مبعودند زیرا که دانسته که اعتقاد به اسرائیل نیست که  
در بیت المقدس ثانی پیغمبر مبعود نشد و چنانچه دانسته <sup>حقیق</sup>

بعنوان

بعد از خرابی اول بیت المقدس باین وجه سفران کردید و  
این نایب و پیغمبر آخر الزما کمال ظهور دارد زیرا که بیشتر از کثرت  
الحضرت در قیامت و احوال آخرت و عام مردم را دعوت  
با خبرت میفرموده الحقیقه گفتگوئی بغیر از اینکه باید ندان  
سفر آخرت درست کردند داشت و چون عیادت گنج حقیق  
درست نموده شد دیگر احتیاج باین نخواهد داشت که  
انچه را علمای اسرائیل در تعیین این بنی گفته اند و بر کسان  
که قرار داده اند ذکر کنیم و بر ابطالان استدلال نمائیم و آنچه  
آخر مذکور شد که هر که سخت رو کند بالان پیغمبر جان  
با و سزاوار نیست ایشان بان فقره که در توریه در



ناجی نیم مذکور شده و مادران فضل بان اشاره کرده ایم  
و غرض از آنکه فرمود بنویس و واضح بنویس که بتواری  
اسا باشد خواندن را نیست که چون این حیرت و شبهه  
بر آهر کس حاصل میشود و بپایانند که در این مقام معطل  
مانده اند و کافر شده عدالت خدا را انکار کرده اند چنانچه  
حقیق با آن عظم و مرتبه پیغمبر در این مقام متجرب ماند  
از دیگران که دعوت هستند چه توقع ملذذات میفرمایند که  
بنویس و واضح بنویس که بر کس مشتبه نماند و بعد از  
این بجهت تاکید این مطلب که دنیا بجز غم از درد و  
جنب ثواب آخرت قدر ندارد و چندین آیه در مذمت دنیا

و مزار

و شراب که فی الحقیقه رام الفار و اصل و اسادینا<sup>ست</sup>  
فرمود و ثانیاً در نشاء سیم خبر پیغمبر ص و عورت کرا<sup>ن</sup>  
فرمود نشان مکه آنحضرت را به قدر از صفات  
آنحضرت را ذکر نموده و عیادت آن ایست<sup>الوه</sup>  
می بینا یاب و قادی ش مهربانان سلا کیسا نشان<sup>م</sup>  
هد و و هیللا تو ما لاها الارض یعنی رحمت خدا  
از جا جنوب و خاص از کرم باران همیشه خوا<sup>ه</sup>  
بود چو مشایدا سها شوکت او ستایش و تهلل  
او پر کرد زمین را مؤلف گوید که لفظ الوه<sup>ه</sup>  
لغت بمعنی اله و چون خدا را مکه نیست و



وامد و رفتن نسبت بذات خدا معنی ندارد پس  
باید بجهت رحمت خدا با و شرع خدا و خدا بود  
باشد و در بعضی استعمال شده و ملک مقصود  
و این معنی هم در این مقام مناسب و چه بود  
پاران را بلکه تفسیر کرده اند چه در این موضع و  
در موضع دیگر از توریة و غیره چنانچه در سقراط  
توریة در پاداش هه ساره در جای که اب زمر  
ظاهر شد مسکن حضرت اسماعیل را نوشته و  
بند بر یاران و تقه لوازم را مرص مفهم  
یعنی مسکن گرفت در میان پاداش بد برای

ادامد

برای او ثمار اوزن از زمین مصر و در مغرب این پاداش  
که اند که خالی از نیاز کی نیست و فی الحقیقه شنید نیست و  
اینست که در اول پاداش از توریة عباقی مد کمر  
توجه ان اینست که خدا اشکاشدن سنیا و بدر خستد از سنیا  
و فیض بخشیدن پادان و مراد از ان ظهور مشر و علی و  
به چه تحلی و نزول و بر حضرت موسی که سنیا و محل بعثت  
حضرت علیه سنیا و محل نزول نور محمد پاران و طالع  
اسرار در سنیا این گفته اند که اول خدا بر کو پاداش تحلی  
کرد به اسماعیل و ایشانرا تکلیف پاداش توریة کردن  
ایشان قبول نکردند و بعد از ان بر سعیر تحلی کرد و بر فرزند



محیی برادر یعقوب نشان از قبول نکردند و بعد از  
هر دو بر کوه طور و بنی اسرائیل حمله کردند و ایشان قبول کردند  
و چون بحسب اعتقاد ایشان به اسماعیل و بنی عیص در اعراض  
نمیشد که نزول و حمله الهی باشند اعم از اینکه قبول کنند  
یا نکنند و این بیاضاتی مدعیان ایشان خواهند ظاهر اند  
و بر طنبور نغمه افروزدند و گفته اند که بر این وجه است  
حمله نکرد بلکه خداوند عالم از برای هر قوم ملکی در اسماء خلق  
کرده که بزرگ انقوم و اختیار انقوم در دست او است  
و میکائیل را بر کعبه اسرائیل میدهند و جبرئیل را بر کعبه بنی  
اسماعیل میدهند و همچنین سایر طوایف را گفته اند که

بسم الله

حمله سعیری و پارانی بر و ملک بزرگ اسماعیل و بنی  
عیص بوده و آن ملک قبول نکردند و بنا بر این معنی  
ایه بر عکس ترتیب ذکر خواهد بود زیرا که کلام اعتقاد ایشان  
اول حمله پارانی بود و بعد سعیری و بعد سینا و در ایه  
عکس این ترتیب و مراد از <sup>اشکاف</sup> در رخسید و بنی فاض  
و سایند عرض کردن و ملک قبول نکردن ملک خواهد بود  
و دلالت این بیانات بر اینست که اگر از معاشک ترتیب است  
آنان نخواهد بود و چون مقام تفسیر این ایه از کتب حقیق  
رسیده اند حواله تفسیر این کرده اند از توریته و آمدن  
قدوس را از جاکوه پاران <sup>بن</sup> حمله بر ملک اسماعیل نمودن



و ملا قبول نکردن معنی کرده اند و ایند استاجیه بسیار  
 مبسوط بجای شخصی که نام حضرت یعقوب را فراموش کرده  
 بود از کسی پرسید که چه بود نام آن امام که دختر  
 شعا خردانه گرفت که تمام این بحالت بر خلا واقع  
 زیرا که آن امام نبود بلکه سحر بود و دختر نبی بلکه  
 بود و شعا نبود بلکه کرب بود و با این همه خود را باطل  
 زیرا که خورده و ماقطع نظر از آنچه بر این باب است  
 باین توری وارد می آید و اینکه مستلزم استماع غریب  
 و عجیب بخدا و ملائکه و اینها نه بود بر آنچه در حال بود  
 اینها حقیق بر این معنی لازم می آید اما صلیتم و مکاتبا

کتفا

که لفظ یا بود در این مقام صیغه مستقبل است و صیغه مستقبل  
 در غیر بعضی ماضی است حال شده اگر چه لفظ ماضی است  
 استماع شده و اینها آنکه مبفر می آید که همیشه خواهد بود  
 اینکه روز اول قبول نکردند و بخوبی یکدیگر ملائم میشد  
 و اینها مبفر می آید که خواهد بود شاید شرافت و اسما و اسما  
 در قبول نکردن و و حلی خدا چه شرافتست بلکه هر کانی فیض  
 شرافت را ثابت نکند و سراسر هم بگذرد و بسا ماضی شده  
 خواهد بود و این فقره که مبفر می آید که ستایش و زمین را زمین  
 را بر کرده هیچ معنی نخواهد داشت زیرا که امری که در اسما  
 اتفاق افتد و خدا بیک از ملائکه خواهد می کند و آن ملا قبول



ننگه چه دخل بزمین دارد چه ستایش کردن در زمین  
 بر این متفرعست و ایضا بلحقا الشاکی بر معیر و پاران  
 هر شد و هر قبول نکردند و ذکر احدی در این مقام  
 بدو دیگری وجهی ندارد و ایضا این مطلب مطلق بعبارة  
 کتاب حقیقوت ملائم نیست و دخل بقوله که سخن در آن  
 ندارد سبحان الله عنا و الجاح و تعصب و محبت بذهاب  
 مهلکهای واجداد و حب یا است دنیا شخص را چه میگویند انداز  
 و کار را چه جای کشد و عاقل را چه خور و کر میساز  
 که اموی بدیهه نفهمد و این پریشان سخن بگوید که مستلزم  
 تنبیخ خدا در رسول و ملائکه بود باشد و مع ذلک اظهار

ملائکه

نماید که تو عاقل را خدا دارم نعوذ بالله من ذلک و ما هر چند  
 این رسالت را مکرر کنیم که نسبت هیچ کس با از جا در پرتو  
 ننگه نشسته و بیگانه و مجادله علی را بمقاومت تبدیل نکنیم  
 در این مقام علم تنی رواندگی سرکش نبوده خدا کاغان  
 کینه حرکت کرده استغفر الله من طغیا العلم بر کشیم  
 این که حقیقوت در جاحنوب بودن مکه معتقد که محل تعصب  
 اخلاص و امانت است المقدس که مکان نزول و جبر حق حقیقوت  
 بعیر هر گاه ظهور دارد و مدور شد که چه و مضیق پاران  
 یعنی ننگه میداند پس ما را احتیاج با نیات آن نیست و همیشه بود  
 حضرت این معنی که شریعت انحضرت نسخ خواهد شد و ظاهر



و در وقت نماز از بعضی آنحضرت گذشت و هر روز طریقه شریعت  
 آنحضرت از روی بلیس بلیس و شاید مرمان پوشید آنها  
 از شرف آنحضرت اشاره مقدمه معراج باشد و هرگاه  
 از بیانشان و خبری که آنحضرت نیز باشد مناسب و محال  
 آنکه ستایش او زمین و آبر که نیست که آنحضرت معجزات  
 خلق زمین زیرا که معجزات ستایش او با ستایش کردن او خدا را  
 با ستایش کردن خلق او راست و هر دو معجزات مستلزم این  
 که تمام خلق متابعت او کنند و در همین نشانیست که تمام شدن  
 کتاب حقیق تمام میشود یعنی دیگر اشارت مذکور از هر خوا  
 با خدا کند و بالله التوفیق فصل در نقل ایات و اخبار که در کتاب

دانیال مد کوی و در آن چنانها یافتند و تامل اول در ذکر همین  
 دو فصل و در آن کتاب دانیال مد کوی است که در سال هجری پادشاهت  
 پادشاه عراق دید و برینا حال و اشعه شد و آنخوا برافراشت  
 کرد و دانیان و منجانیان الهامیه دانیان گفت که میخواهم  
 بگویم که چه خواب دیده ام و تعبیر آن چیست ای پادشاه که  
 پادشاه خوابها را بگوید اما تعبیر آنرا بگویم پادشاه گفت من  
 خوابها را فراموش کرده ام و چنانچه خوابها را من خبر میداد  
 تعبیر آنرا بگویم شما را بقتل رسانم و خوابها را خراب کنم  
 و هرگاه مرا خبر دهید بخشش و انعام و عزت بکنایه شما  
 ای پادشاه خواب اول را در و بر تبه بر من رساند و نصیب پادشاه



مستولی شد و ایشانرا تهدید و خوف نمود و ایشان  
بعرض رسانیدند که ادی و زمین نیست که توان  
سخن پادشاه را معلوم کند و هرگز هیچ پادشاه چنین  
بدان نشنیده نکرده بغیر از ملائکه اش که صحبت ایشان  
باین آدم میسر نیست و کسی بران امر قادر نیست است  
غضب پادشاه سعه که سید حکم قتل حکام و دانشمندان  
که دران مملکت حاضر بودند کرد و در آنوقت حضرت  
دانیال باین اسرا را در زمین بابل باسیر کرد و فرستاد  
و آنحضرت را نیز حاضر ساختند که پادشاهمندان قتل  
اورند و دانیال سبب غضب پادشاه رسید سر کرده حلال

مجاورا

مجاورا را بعرض رسانید و انیال خود را پادشاه رسانید  
و مهلت طلبید که تعبیر خواب را اعلام کند و بعد از  
مهلت بخواند رفت باسید نفر دیگر از بنمایندگان اسرا<sup>ن</sup> مثل  
حل این مشکل از حلال مشکل است و در  
این مقدمه خداوند عالم بر حضرت دانیال ظاهر شد  
و آنحضرت بعد از قیام با او مشغول و شای حضرت یاری<sup>کرده</sup>  
حلال دانرا طلبید اعلام کرد و او آنحضرت را تسخیر نمود  
بر بصره رسانید که دانیال آمد که حکام خواب تعبیر<sup>نمود</sup>  
میان نمایند پادشاه او را نزد خود طلبید گفت ای تو خواب  
میداد تعبیر او را میگوئی دانیال گفت هیچ کار از<sup>این</sup>



ادم خواب را نمیتواند گفت و عالم ان خدای سماء و زمین  
و میخواهد را بخواب خبر دهد تر از اموال که واقع  
خواهد شد در روزگار و بعد از اینست که من بفرست  
خبر میدهم تو را بلکه با تمام خدایست بپادشاه  
دید که منم بزرگ که قدش بلند بود و شکوای بسیار  
بود و بر تو استاده بود و سران منم از طلا خوار  
و از نقره و از زر و از نقره بود و شکوای بسیار  
دشمنان را از اهن و پاهای او از اهن من و بعضی از  
سفا بود و بعد از آن دید که سنگ از کوه رها شد  
و بر پان منم که از اهن و سفا بود خورد و اهن من

خورد کرد و با اجزا او را متفرق گردانید و آثار آن را  
باقی ماند و آنست که بزرگ مثل کوه و تمام روز زمین  
آن پر شد از اینست خواب تو و تعبیرش اینست که  
تو بی پادشاه پادشاهان که خالق آسمان و زمین و حسن  
و قوت و عزت و بزرگواری و مسلط کردی و بر پادشاهان  
روز زمین از بی ادب و حیوانات و حشرات و پرندگان  
آن سر که در منم طلا بود و بعد از تو بر خیزد پادشاه  
دیگر که از تو نیست و باشد و سپهرین که از منم بود پادشاه  
مسلط شود بر همه روز زمین و پادشاهان تمام باشد  
تو بی جوانی و هم چنانکه اهن خورد میکند و میترسد



همه آنها را خورد کنند و بشکنند و آنچه پدید که باها  
 او را دانگستا او هم بعضی از آنها سقا و بعضی <sup>بود</sup> اهن  
 یادشالسا و صنف باشد بعضی قوا باشند بعضی <sup>ضعیف</sup>  
 و این صنف بیکدیگر مخلوط نشوند و چنانکه این  
 مخلوط نشود و در این ایام پادشاهها جایگزین <sup>ند</sup>  
 خداست پادشاهی باقوم دیگر و آنکه از درخت  
 و قام کند همه این پادشاهها و همانند روزگار آن  
 و آنچه دیگر که سبک تر که خودی خود را باشد و <sup>کس</sup>  
 ایشان نبود اینست که علامت که در پنج <sup>ت</sup> و ملکو  
 پنج باید کسی باشد که عند الله جمع کارها و <sup>من</sup> خستد و <sup>خسته</sup> خستد و

سود

شود و بار و بار و غیره باشد مانند سنگ که بدو بار و از کو  
 جدا شد و آن نیست <sup>مکه</sup> غیر از آنکه هر چه با آن اقوام معین و نبودند  
 و کارها من عند الله ساق بود در کرده اهن و سن و طلا و نقره و <sup>ت</sup> الشا  
 اینکه آنچه که دیدالته خواهد و راست خواب بود و معین <sup>تعبیر</sup>  
 و بعد از این مراتب مذکور که تحت النصر تعلیم و توفیر دایمالا  
 بعد از این به بخشش بسیار با حضرت کرده او را صلوات بر مقام ملک  
 باله و دایمالا و طلاله پادشاهان و در کاتبه اسباب و انجازه  
 خدا ملک ما من منجته خود و در خدمت پادشاه خود و کوبد که  
 انجازه این کلام مستقامت است که پادشاهی از زمان  
 تحت النصر تا آخر عالم در پنج سلسله بود باشد و سلسله اول جهان



سلسله است که تحت نظر پادشاهان و علامت سلسله است  
 از سلسله اول است و وضعی تر باشند و علامت سلسله  
 است که عالم گیر بوده باشد و بر تمام زمین مسلط شود  
 سلسله چهارم است که سلسله یکدیگر افتخار شوند اما  
 یکدیگر مزوج و مخلوط نشوند یک از آن سلسله که تغییر  
 اقل نسبتا قوی باشند و سلسله دیگر که تغییر متناهی در قیادت  
 گاه دنیا را حصف طینا مذکور است ضعیف باشند و علامت  
 پنجم است که تمام هر چهار پادشاه را بشکند و ضعیف نشود و  
 بماند و پادشاهان سلسله یکدیگر دهند و قوی دیگر  
 نکند و در خور کند این و من و طلا و سفال و سایر اشیاء

که  
 سلسله

که در پنجم مذکور است باید از میان هر یک از پادشاهان را بچند  
 پنجم باقی باشد و الاثنان نخواهد بود و سلسله پنجم در دنیا  
 پادشاهان شود و خور کند این و من و سفال و نقره و طلا را  
 و طلا و نقره را از میان این سلسله ها ملوک و ملوک است  
 و در میان این تعیین ملوک اول و پنجم خلاقی نیست و اختلا  
 ایشان در ملوک چهارم است و ملوک پنجم و ششم  
 و میگویند ملوک ماضی باقی ایشان همان است که انبیا  
 بوجود ایشان دادند و این در تعیین ملوکها گفته اند  
 که تحت نظر پنجم و اشیاء ملوک اول و پادشاهان  
 که بعد از تحت نظر پنجم میهند که کورش و داریوش و انبیا



ملکوت و قید و مراد از ملکوت ختم اسکندر است و در  
 ملکوت چهارم صد فرقه سله اند فرقه گفته اند که ملکوت چهارم <sup>ند</sup> قیام  
 که در روز مسودند و طیطوسی رو که بدست محمد المقدس دفعه  
 خراب کرد از ایشان و فرقه دیگر گفته اند که مراد از ملکوت چهارم <sup>ملکوت</sup>  
 اسلام است و در نزد بنی اسرائیل ملکوت قید و مراد و ملکوت  
 اسماعیل مد که در صحرا و داخل و داخل ملکوت سیم میگردد  
 و فرقه ثالث ملکوت چهارم که در قیام و قید و مراد گفته اند  
 نظر همه پشاهین مطلب بوده که بنیان و بنیوی درست کنند که  
 معنوت داخل ملکوت پنج شده باشد و از اینجا که بر هر یک از  
 مد اعیان و ادعی این داخل شده اند یا غافل کرده اند و ما

از الله

از آید ان عبادت و واقع علامه که حق را با الفرم و مطاب  
 آنچه در تواریخ عالم مد که در معنی که در اشاره بعضی از ان  
 آنچه خواهیم کرد و الله و التوفیق آنچه از تذکره کتب تواریخ مع  
 اختلافها معلوم میشود اینست که اول پادشاهان عالم میشد و این  
 که اول ایشان که بر بوده اند و بعد از انصاری و دولت ایشان بطایفه که  
 ایشان را یک میگفتند و اول ایشان که بنیان و تعلق گرفت و بعد از ان <sup>سکندر</sup>  
 و در عالم مسلط شدند ملکوت ملوک طوایف شد و بعد از ملوک <sup>طوایف</sup>  
 بطایفه دیگر که میان بنان شهرت تعلق گرفت و ساسانیان  
 بطوایف دولت اسلام متعریف شدند و این سلسله پادشان بر <sup>طوایف</sup>  
 عالم بودند و سایر سلسله یا تابع بعضی از این پادشاهان بودند و این



از نواحی مملکت چکوست استعمال داشتند و آنکه یکی از پادشاهان  
 بود حکم تمام ملوک بودند یا پادشاهان مختص بشهر و ولایتی  
 در تعدد پادشاهان عالم نبردند مثل مراغه و پادشاهان است  
 و القه و امثال آنها که در ظاهر پادشاهان و پادشاهان در پادشاهان  
 بجهت رسیدند و نیز یکی از پادشاهان و با ویران پادشاهان  
 خدمت میکردند و در جنب پادشاهان پادشاهان بودند  
 داشت که علم اتوا ریخ در تحقیق احوال تحت نظر اختلاف  
 کرده اند بعضی گفته اند که در ایام پسر کور و زور و پادشاهان حاکم  
 بابل بود و مسعودی و از آنجا سهراب حاکم بابل داشتند اما در وقت  
 پادشاهان کلدانیان و از شهره اند و کلدانیان پسر مسعودی

و پسر پسر بود که در زمین بابل فرما می نمود و پادشاهان و پادشاهان  
 گفته و می و سیم ایشان را تحت نظر حیات و ذکر کرده اند و از این پسر  
 معلوم شد که مسعودی کلدانیان را در تحت نظر  
 تابع فرس میداشتند و بعضی از مورخین تحت نظر پادشاه  
 مستقل بر سر خود نقل کرده اند و میقول موافق به بالعقار و ویر  
 قدیر غرضان ملوک اول فصل حضرت دانیال تحت نظر و پادشاه  
 تحت نظر پادشاه مستقل بوده باشد حواله کلدانیان و خوانند  
 ایشان و آنجا بنام پادشاهان ملوک و می خواهم بدان سر آ  
 و کشتار و ما بعد ها و بعضی از علم اتوا ریخ تاریخ بطریق جدول  
 لغات ترکی نوشته و در اینجا تصحیح کرده باینکه کور و پسر



کشاییم و ضعف کشاییم در سلطنت مدو شلست و  
علامه ملوک و سیم حضرت دایال بر غیر امکنده و صد نمیکند زیرا که  
پادشاه عالم کبر باشد و قلم ربع مسکون ترا سیر کند و بعد از حضرت  
دایال باشد و ملوک و سیم بد او باشد و غیر از اسکندریه و یمن نیست و مرا  
از ملوک و سیم باید ساسانیان باشند زیرا که تمام علامه که  
دایال فرموده برایشان صد میکند بجهت آنکه ایشان پادشاهان  
عرب یکدیگر بزرگتر شدند و آن بعد از ملوک طو آفر و پادشاهان  
عرب ایشان ضعیف تر بودند و پیوسته خدمت ایشان میکردند و  
بمصلحت و بهمانه روزگار میکردند و ایشان را پادشاهان بودند  
مخلوط ایشان نمیشدند زیرا که مراد از مخلوط شدن ضایع علامه و تضرع

که اند

که شد و تضرع کردن و پادشاهان عرب آنکه از فرس و ضعیف بودند  
هرگز تضرع کردن ایشان را نمی شنیدند و بهر گشتن کشتن نمائند  
حضرت موسی و هارون و واقع غلطه که بنشیند را با کسی در حضرت  
نعمان اتفاق افتاد در الشرف و افاضه و سحر احسن و در  
انحضری اشعافینا گفته اند و این جاتون عالم حکما را تفصیل  
کما سراج السجده نقل کرده و آنچه حضرت دایال فرموده که ملکوت  
چکام سواد حق بر حق غالب باشد و پادشاهان آل ساسانیان  
زیرا که نقل کرده اند که در روزگار نام ضایع نام سحر احسن و پیر  
رسیده که پادشاهان ساسانیان بودند و رسید هفتاد سالگی خانان  
چون بود و دیگر کسی را عهد بود و پادشاهان سیر و ضعیف بودند پس مراد







زیرا که اول دولت قیامت را خرد دولت قیام بر تو و هر کجا نباشد  
 و سلسله بام نباشند بیکدیگر ختم کرده بیک ملوک تعیین شود  
 جایز نباشد که تمام پادشاهان عالم بیکدیگر فتنه خنثی ملکوت  
 تعیین شود و غوار تحت النصر بقیع شود و از این مراتب تمام قطع  
 نظر نهاده میگوئیم که مستر مطلب است که اینست که نبوت رسالت  
 که حق ملوک چهارم تمام نشد و در علم ظهوری ملوک پنجم نرسیده  
 آن وقت ظهور ما شیخ که در آخر دنیا است خواهد بود و نبوت  
 بر کرم  
 مطلب ما دام که کلام حضرت دانیال را بقیع و در رخ نماهند  
 نشینند زیرا که از کلام آنحضرت معلوم میشود که باید صاحب ملکوت  
 پنجم در روز قیامت این پادشاهان را بحد و ادا نشان تمام کند و حال

شیخ دانا

هیچ اثر از آثار ان پادشاه که تعبیر طلاق و تفرقه و من بوده اند نیست  
 و تمام بر طریقت شهادت و اذیت باید دانست که مقتدرین علمای  
 بنی اسرائیل در حدیثی آمده که در نشان چهارم قاضی و کرامت  
 مذکور در دهان اینست جمیع علمای و مفسرین بنی اسرائیل یکایک  
 از نبوت و دلیل خود کرده شد و گفتند که بگو در خلا هر رسالت  
 این ایراد هم قرار سا قرار داده شد چو ایام دولت چهارم ملکوت  
 هم قرار ساخته بود این ایراد هم بایام دولت چهارم ملکوت قرار  
 داده اند الحق صحیح گفتند این ایراد در شان چهارم ملکوت واقع  
 شد و ما یوم احاد الی آخره یافته باشند بیکدیگر که ان ظاهر در  
 پیش خدایت و روز باشد و نه شب و در وقت غروب و منظر ظاهر



نصح کرده اند که غرض از انوقت که نه روز باشد و نه شب ایام  
 دولت چنانکه در روز شش ظاهر شد اول ایام ملوک و خیم و خیم  
 کرده اند که ایام چنانکه ملوک هزار و سیصد نوزده از هیوادیم  
 و همچنین متفقند که هر یک از حاکم الامت در چنانکه از اسب  
 و سی و چنانکه بود و مابین این دو تاریخ یکبار و پانزده سال پیش  
 و ظهور اسلام پسند سابقالرحمه بود پس هزار سال که ایشان را  
 نگذاشتند درست شد و در اول ظهور اسلام و در ظهور ملوک  
 پنجم رسید مولود گوید که این ذکر تا هزار و دویست و یک  
 ذکر تا پانصد و یک و در میان این دو خبر نیست چنانچه سابق بر این  
 شده فصل در ذکر چنانکه حیوان در فصل هفتم از کتاب انبیا

نمایش

مذکور

بعد مذکور است که در سال اول پادشاه ~~شاه~~ پادشاه پادشاه  
 حضرت داماد شد در خواب یکبار طراطم در پای بزرگ پیدا  
 و از آن دریا چنانکه حیوان بزرگ بود و آمدند که هر یک متعلق  
 بود حیوان اول بشکل شیر بود و پرها داشت مثل پرها کرکس و بعد  
 پیر و در میان دریا پرها او چنانکه شد و پرها خور و مثل دینا  
 است و دانه شد و اول دی زاد حیوان دریم بشکل خرگوش  
 و آمد در هیوان یکبار است و در سراسر آن چون نه در میان  
 دند آنها از وجود کشتند و در خیز و خور و کشت و کشت و کشت  
 بصورت پلنگ و چنانکه پرها داشت مثل پرها و چنانکه پرها داشت  
 با و دانه شد و در میان حیوان چنانکه شکل مهربان داشت و قوی بود



و در فلانها او را هنر بود و بزرگ بود و بخور و خور میکرد و آنچه  
 باقی می ماند پای مال میکرد و این حیوان را هیچ حیوانی نمیدانست  
 بود و شاخ داشت دانیال میفرماید که چون در آن شاخها  
 نگریدیم دیدیم که شاخ کوچک از میان شاخها بیرون آمد و شاخ  
 از آن شاخها گند شد و فادان پلیس از آن شاخ کوچک در شاخ  
 کوچک او چشما بر مثل چشما دی و در من بود که سخن بزرگ  
 میگفت و بعد از آن دیدیم که کرم سپید آمد و استه شده و بر شاخ  
 بود و آن نشست که لباس او مثل برف سفید بود و چون بر شاخ  
 بود کرمی از چو سعله آتش و با آن کرمی چو آتش سوزان  
 بود و در خانه آتش بدلیش را و در آن آتش و کسیده میشد

و هزار هزاران خدمت کاران او را خدمت میکردند و بسیار بسیار  
 در پیش او ایستاده و بدیوان کردن نشست و کتابها کثرت  
 دیدیم که آن شاخ سخن میگفت و دیدیم که کشته شد و سوخته  
 آن حیوان و باقی حیوانات سلطنت آن آتش گرفته شد و مهلک  
 داده شدند تا وقت و بعد دیدیم در میان آنها از آن کس که آمد  
 رسید و نزد آن پسر که بزرگتر می نشست و بود و داده شد  
 و عزت و پادشاه و قهر میشد که همه قومه و امته و اهل لغها و  
 خدمت کنند و تسلطی با و داد شد که از او تا کشته نشود  
 و پادشاهی با و داده شد که بپایه نشود و من از این احوال  
 خواهر شدم و بنزدیک آن آتشها که ایستاده بودیم و از آن



استفسار کردم گفت تعبیر آنها اینست که چو حیوانی که در یک چرخ  
پادشاه باشند که در هر زمین هر سندی و بعد از آن پادشاه  
کند خوانند بلند مرتبه و حیثیت ملوک عالم و بعد عالم عالم  
یعنی و بگویند که او را پادشاه و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه  
که چون خواستم که تحقیق کنم حیوانی که مرا که عجیب تر از  
انها بود و بسیار مهیب بود و دندان آهن و ناخن مس داشت  
میخورد و خورد میکرد و پاهای میگرد و سوال کردم از پادشاه  
که بر سر داشت و از شاخ دیگر که بر سر او آمد و ائمه از آن  
شاخ و چشمهای آن شاخ و دهان آن شاخ گفتن بزرگان  
از اینکه آن شاخ کوچک خیل کرد با خوانند و غایب شد و این که

عشق

حقیق و در کاران نباید و درین داد بخوانند بلند مرتبه  
دیدم وقت رسید پادشاهی را بگو قبول کردند خواهان  
چنین گفت که حیوان چهارم پادشاه چهارم باشد که در زمین  
بهر مرد که عجیب تر از آن سه پادشاه باشد بخورد و هر  
را و بگوید و خورد کند و شاخها را که انداره پادشاهان  
که بر خیزند و بعد از آن پادشاه بر خیزد که عجیب تر از پادشاهان  
باشد سر پادشاه بر سر کند و شمشیر از آنجا آلا گوید  
بخاندها بلند مرتبه ناسزا گوید و خواهش کند تغییر داد  
و قهار و شریعتها و دان شود دست و نا وقت در وقت  
و در وقت و نصف وقت و اینکه بدو توانست بگوید



و نیست کرد و کم کرد پادشاهی و رانده آخر پادشاه و سلطنت  
و بزرگی که پادشاه تمام زیراسما بوده باشد بخسیده شد بقو  
خواستار بلند مرتبه پادشاه او پادشاه است و هر سلطان را  
او خدمت کند و سخن او را بشنود و انیال صفر نماید تا اینجا بود  
آخر سخن و من بسیار شفقت شدم و این سخن را در دل نگذاشته  
مؤلف گوید که علما اینها را در این مقام گفته اند که مقصود  
از این نهایی و نهایی صفت است و تعبیر بر حیوان اولی  
دارند و اختلاف ایشان در تعبیر حیوان چهارم مثل اختلافی که در  
تعیین ملوک چهارم مذکور شد همین اموال بعینها در این مقام  
مذکور است و یوسف ابن کور یاد و نگاشته خویش ذکر کرده که بعد

از مردن اسکندر یونانی مملکت را چنان امیر او تقسیم کرده هر یک  
دو مرتبه فرما فرما شدند و بعد از کشتن دور کار قیامه <sup>سیده</sup> بهم  
ان سلسله چنانکه در این موطر کردند و گویند این کور یا مصاد  
چنانچه و چنانچه و چنانچه و چنانچه و چنانچه و چنانچه و چنانچه  
این چنانچه امیر میدانستند فلذا در اول ذکر قیامه تصریح  
کرده اند تا اینکه اینست تعبیر حیوان چهارم که در کلام  
مذکور است نهایت چون یوسف مذکور معاصر سلطان  
هشتم از قوامه بودند و نوشته که تحقیق کند که خضران  
پادشاه چیست و کدام است و مقصود از آن شاخ چیست  
و خلاصه کلام این کور را در این مقام اینست که پادشاه <sup>هشتم</sup>



از قیامه که یک طوطوس در بحار بیت المقدس مد و  
مدتی بحار قیام نهو تا آنکه خبر بر طوطوس <sup>سید</sup> قصر فقهین  
وساطت در یک طوطوس قرار گرفت و او پس خود را  
بر لشکر که بحار مشغول بودند سرور کرد و خود را <sup>الملك</sup>  
برفت و طوطوس بر بیت المقدس تسلط یافت و آنرا خراب کرد  
و بنی اسرائیل را اسیر کرد و ایشان را زلیل ساخت و حاصرا  
تا پنج که یوسف بن کورینو است گفته که من در جمیع  
مقدما حاضر بودم و هر را بر العین مشاهده کردم چون  
سایر مفسرین نهو مقصودی بغیر از این نداشته که سخن  
بگویند و عبارت را بطریق معنی کنند که هنوز در مملکت <sup>ن</sup> حرام

بگویند

باقی باشد و توفیق دولت شاهی خاصا نویسد باشد و مقصد <sup>ند</sup>  
اینکه آنچه میگویند مربوط باشد و موافق علاما در هستی <sup>ند</sup>  
باشد نبوده شد و باعتقاد خویش تا پیش حتم را حسب <sup>الخامس</sup>  
خود معنی کرده اند لهذا در این مقام زیاده بر آنکه مقصود از <sup>بن</sup>  
تا پیش یک نیست چیزی گفته اند و الله فیر در رساله موسو  
بانیاد الانبیا که بعد از تشریف بشری اسلام تصدیق آن  
موفق شده تعبیر سه حیوان اول را که اثبات و نفی <sup>نفی</sup>  
مطلب بران موقوف نبوده از علما میگویند و گفته اند که  
تعیین حیوانات حرام متاعیت یوسف بن کورینو که در  
الحقیقه اعلم و اقدم آن سلسله <sup>ست</sup> نبوده کلا او را بر طایفه <sup>هو</sup>



مجتبه ساخته در تمام آن فرمود که مراد از شاخ کوچک  
طیطوس که بر بیت المقدس مسلط شد و خواص  
بابت مرتبه نبی اسرائیل را دلیل کرد و بیت المقدس را  
گرفت و خواست که شریعت خدا را تعیین دهد و در  
اینکه در آن شو باد وقت دقت و نصف وقت که شا  
مراد از وقت دولست و نه سابق باشد و مراد از دو  
وقت دو چندان که عبادت از چهار صد و بیست و  
هفت باشد و مراد از نصف وقت یکصد و پنجاه  
بود باشد و در اثبات این مدعا محتاجیم بدو مقدمه  
مقدمه اول در توجیه تفسیر یک وقت و دو دولست

دو سال

و نه سال مقدمه دوم در اثبات امتداد مد پادشاه ملکوت همت  
معتمد مقصد و معنی و پنج سال اما توجیه تفسیر یک وقت  
مدت مد کوه ایست که ابتدا و زمان یعقوب و عمر زنده اش  
عمر نداشت پس دوام نبی اسرائیل از آنجا که در آن زمان  
تعد و مشقت بودند و بیست و نه سابق پس مراد از یک وقت  
همین قدر است خواهد بود اما امتداد مد پادشاه ملکوت همت  
باین پنج است که تا پنج یوسفیون که یوسفین کویر است  
و در آخر فصل سیم مد کوه است که ابتدا پادشاه ملکوت همت  
بابت پادشاه همتو نایم که یکی از پادشاهان اسرائیل است  
موافق بود از ابتدا پادشاه همتو نایم را حراب شد بیت المقدس



در مرتبه ثانی دویست و شش سال گذشت و توان زیاده

ادم تا خراب شد بخت <sup>تاری</sup> ثانی سه هزار و هشتصد و <sup>بست</sup>

و هشت سال گذشت و بخت خاتم النبیین <sup>ص</sup>

چهار و سیصد و سی و چهار بود و دویست و سه سال بعد

بخت حضرت مسلمانان بر سر ملوک جهان که پادشاهان

هر قل بودند و ایشانرا بطور کردند بنا بر این ابتدا

پادشاهی ملوک جهان را وقتی که هر قل پادشاهان <sup>ان</sup> بر ط

شده است هفتصد و سی و پنج سال شد و شصت و بیست

که بعد از انقضای ملوک جهان ابتدا <sup>ملکوت</sup> ملوک <sup>است</sup> پس مراد از

پنج اسلام و ایشانند خواص خواص تمام شد خلاصه کلام

والله اعلم

والله اعلم الرحمة و فقر را هنوز در این مقام <sup>ط</sup> شش و چهل

میرسد اول آنکه در کلام حضرت دانیال فرج شده است که

پادشاه که تعبیر سیم شاخ کوچک است بعد از پادشاه

و طوطی با اعتقاد بر ستم این کور را بعد هشت پادشاه بود

و آنچه مسعودی در مروج الذهب نوشته است <sup>طوطی</sup> اینست که

بعد از شش پادشاه پادشاه شد بشرکت دیگر و بر تنهایی

پادشاه بود و آنکه در حضرت دانیال چنین مستقام شد

که باید پادشاهان ملوک جهان باز به فقر باشند و فقر تعبیر

شاخ و اینکه که در آخر است تعبیر شاخ کوچک و قیام با

بر این آنچه مسعودی نوشته از اول قسطنطین که یکی از



پادشاهان بزرگ ایشانست و پادشاه است که از بیست  
پوستی پند آمده داخل دین نصرا شده و زیاده  
چهل نفر بوده اند و هم چنین نام هر قلعه که در ایشان  
سلطنت رسیده اند و آنچه بعضی در تعیین ده نفر گفته اند  
که همانست نفر که یوسف ابن کوری اسم ایشان را مذکور است  
با قسطنطنیه و هر قلعه را در هیچ بلاد هیچ و سخن بی لیک و اعما  
بر آن نیست بنیم آنکه قیام و وقتی تعبیر حیوان را تمام میشود  
که حیوان اول بخت نصرت بوده باشند و ظاهر کلام حضرت  
دانیال است که این چهار پادشاه بعد از هفتاد و نه سال  
زیاده که در کلام انجیل گفته که از برای دانیال حیوانات را تفسیر

میرود

میرود و گفته یقیناً در بعضی مقام مذکور است و مقام در لغت  
تعبیر می شود و گفته اند که در این هفتاد و نه سال در زمان  
بیشتر بخت نصرتان افتاد و در انوشیروانشاه بخت نصرت  
برپا شده و مثلاً بر آن گفته شود بلکه قریب به تمام رسیده و اگر  
کسی گوید که چون در هفتاد و نه سال تمام نصرت کلام دانیال  
تخلو و زیاده و ملکوت چهار مر بال سامانیا تعبیر کردی  
و حال آنکه هیچ یک از ایشان سخن نگفته و آن طایفه نبردند  
پس چرا چه جز مانع است که پادشاه در این سخن که مراد  
و هفتاد و نه سال است و مافقت هفتاد و نه سال با سال  
تعبیر کن چرا که گوئیم که ما در این رساله التزام کرده ایم که سخن



بیدلیل بگویم و از کجی که پند بریم و در بند و ماسک احد

بغیر خالق آنها و زمین نباشیم و از سر رفتی که پند بشیم

و آنچه را حق میدانیم و مکرر میتوانیم نشانید بگویم

و چنانچه خواهیم که این نمایش را همانفسیر که در نمایش صنم

ذکر شد تفسیر کنیم از عهد ان بیرون نخواهیم آمد زیرا که

معلوم نیست که مقصود از حیدر احوال کسیت و برپایستادن

او روان شدن با و دل ادوی دمی زاد اشاه بچیت و چرا

بشکل شیر بود و پرها یسان کر کس را شوق و بعد از بیرون

آمد و چنانچه چه معنی دارد و چنان سائر حیوانات و پرها

صفا آنها بهم مانده پس از تفسیر و تعیین آن گذشته و از

حواله باطلان نمون اولی خواهد بود عسی الله ان یانها بالفتح

او امر من عند و آنچه بر مسیلا حتمال بر این مقام مذکور میشود

اینکه شاید مقصود از این نمایش نمایش صنم غیر یکدیگر

باشد زیرا که نمایش از برای بحث فعل اتفاق افتاد بود و ایشان صنم

با مکرر بود که در مملکت او و ماکرری اتفاق می افتاد و احوال

با دشمنانی بود که بر مملکت بابل و اسرن مینها مسلط خوا

شد و این نمایش حضرت و امثال تعلق داشت و ماکرری

که ذکر پادشاهان اعیان المقدس و احوال آن سرزمین و چگونگی

حال آن سراسر ایل بود باشد پس هر دو را عمل بر یکدیگر کردن بعید

خواهد بود و یکی از مکررات قویه ما در آنکه مملکت حاکم نمایش



حتم دایال سانشا تعیر کردیم و بقیصر تعیر کردیم همین بود که  
 قیصر را فرستاد بر ملک بابل و انولایا که در تخت نشین بود  
 تسلط بهم فرمود و همیشه ال سانشا بر این زمین مسلط بودند  
 و بنای بود و بر این مطالعه این فضل خواطر مد که احترام  
 و احترام ما بجز آن نفهید مقصود از این فصل طرد حضرت دایال  
 و موجب نصحت الله بر اصل مطلب که ایشان نبوت خاتم  
 النبیین میشود زیرا که بقول الله تعالی ما ایشان را این مطلب را  
 بوجود مخالفه نموده و خواهیم نمود و از اینکه ما این فصل را  
 نفهیدیم دلیل بر آن میشود و در آنکه ایشان این نفهیدیم  
 شد و با ما شریکند و ما ایشان سیم در ذکر خروج و بزم فصل

کتاب دایال مد کورست که در میان پادشاهان مشهور بودند  
 انکه از نمایش اولین بر من ظاهر شد بود در کاخ و خانه  
 ایستاده بودم چشم را کشودم دیدم که یک خروج بود در کنار  
 در و خانه ایستاده بود و شاخها داشت و آن شاخها بلند بود  
 و یکی از اولین بلند تر بود و آن بلند تر را لار و نده بود و یکی  
 و آن خروج شاخها منیر و بجانب مغرب و جنوب و شمال  
 حیوانی در پیش او نمی ایستاد و خلاصی کنند نبود حیوان  
 او دست او را بجز خواهرش او بود میکرد و بزرگ شد بعد از  
 آن بزرگ دیدم که آن همه بزرگها که یک تن بودند و اجانب مغرب  
 آمد و بر روی زمین سینه میکرد و بنویسها او رسند زمین



و از میدان و چشم لوشاخ نمود و شد و آمد بزرگ غوج که کرد  
کار و ده خاندانستان بود و جمله کرد بر او و او را بود و درم شکست  
شاخها را او را و انفرج شراست که در پیش او ایستند و  
بر زمین انداخته پایا کرد و به خود خلاصی و فکله مران غوج را  
از دست او و آن بزرگ و چک بسیار بزرگ شد و انشا می کرد داشت  
نمودی خود شکسته شد و بر جان چها شاخ و دیگر در آمد که  
محاذی طراسها بود و آن یکی از آن چها شاخ یک شاخ که چک بزرگ  
آمد و بر سر کشد تا جنوب و به شرق و به سمت شمال و بزرگ شد  
تا بسیار آنها رسید و آنها و ستاره ها از او بر زمین انداخت  
و پایا کرد و آن او بر خواسته شد و قرآنی را می خواند و انداخته شد

بهای خواص آن و کرد و خیزی دان شد مؤلف کی که انچه در  
این مقام غوج تصدیق کرده شد و در کتاب الفطایل من کرم است  
و چون مفسرین بر او ایل را غوج تصدیق کرده اند ما این متابعت  
ایشان کردیم و الا ظاهر است که ایل به کشت که نوع ذکر مفسرین  
بوده باشد چنانچه در عربی یا نه آمده و بالجمله مقتضی از این کشت  
مسئله بحیثیه اند که پیش از اسکندر و سلطان و فرما فرما بودند  
و سلطنت ایشان بکلی اطراف عالم شرق و مشرق زمین که  
تصرف سلاطین ترک بود و به مشهوره و با بنواسته با بحریه جدا  
میکردند رسیده بود و پادشاهان اطراف جنوب و مغرب و شرقها  
منقاد ایشان بوده و برایشان از این اطاعت چاره نداده



وان هر بادشاها که تابع محوس بودند اهل نوم ضعیف تر بودند  
و کوچک تر بودند فلذا در این نهایت اسکندر در برابر بزرگواران  
کیش تعبیر فرموده فرمودند که از هر بزرگوار کوچک تر و شاخ تر  
ان بزرگوار اسکندر راست که بر پادشاهان محوس مسلط شد و  
دانشان و شکست و خودی خود مرد و کسی را بر او نظر نکرد و بعد  
او ان چهار امیر که بوسیله بن کوریا نقل کرده سلطنت رسیدند  
و هر یک بر روی سلطنت کردند و تعبیر ان چهار شاخ که یکجا  
یک شاخ روئید ایشانند و از یکی از ان امیر که در مملکت دوم  
فرمان فرمود که تعبیر ان شاخ است که یکی از ان شاخا روئید  
پادشاه و امده بسیار بزرگ شد و سلطنت و عظمت ایشان بسیار

خروج

شد و بزرگان با اسیران که در ان زمان خدای پرست بودند و خوبان  
محبوبان ایشان بزرگواران راه هدایت بودند و لشکر خدا بودند و ستارگان  
حکما کردند و آخر الامر بطحوس بر پیشانی مقدس غالب شدند و ان  
مکان مقدس را خراب کرد و رسوم و مشرعت بنی اسرائیل که همان  
ان قربانی کردن در پیشانی مقدس بزرگان میان میا و حراشته  
و مکان شریف خراب و باو شد و آنچه خواسته از حور و بعد  
کرد و آنچه فائده که آنچه در ان نهایت من کور است که انشا  
از یکی از ان شاخای چهار تنه پدید آمد مؤید نیست و آنچه  
در نهایت من بعد من کور شد که صاهر دین اسکندر دیدند  
والله اعلم و کتبیم مقام و تتمه کلام حق و انال مقربان



که شنیدیم که فرشته با فرشته سخن میگفت و سوال و این بود که  
عَدَمَاتِي عَجَازُونَ هَذَا مِدْرَحَهُ هَلِشَعُ شَرْمُ نِثِ رَقْدُشْ  
وَسَبَا نَمَسْ مَعْنَى الْاَلْفِظِ اِنْ فَعْلَهُ اَيْسَتْ كَهْ نَالِي اِنْ دَعَى  
این دائمی داین کما شوم داده شود و قدوس و سبأ پاهال  
باشد و والد فخر و در رساله فی الالینا میفرماید که حاصل  
این سوال ایست که پرسید تا کی خواهد بود این دعی و عا  
که تفصیل آن مذکور شد که غایت از گذارش احوال سه  
سلسله ملوک باشند عرض اینکه میسر شد که نهایت مد پادشاه  
سپادشاه که تسلط ایشان غصب خلاست که خواهد بود  
و تا کی خواهد بود دائمی یعنی حکم قربانی دائمی که از جمله غایب

شماره اول

بنی اسرائیل بود تا کی خواهد بود حکم آن باقی و منسوخ نه  
خواهد بود اینکاه شوم یعنی آن بیت پرست تا کی رواج خواهد  
داشت و قدوس و سبأ تا کی پاهال خواهد بود یعنی بلیست  
القدس و لشکر خدا تا کی پاهال انجیاعت بیت پرستان خواهد  
بود بعد از سوال انفرشته جواب داد و در جواب خطابت حضرت  
دانیال نمود چون عرض از سوال و حبر اعلام انحضرت بود  
و الفاظ جواب ایست که وَ بُوْرَمَالِي عَدَمَاتِي بِرَ الْفَعْمِ  
و شَلَشْ يَارُثِ وَ تَصَدِيقْ قَدَشْ يَحْ كَفْتْ بِنِ اِلَسِينِ وَ  
بَامِدَادْ وَ هَرَارْ وَ سِيْعِدْ وَ رَاسَتْ شَدْ قَدُوسْ بِلْ اَنْكَهْ  
از مفسرین کلام حضرت دانیال و هزار و سیصد و نوبت



کرده شد و بعضی از نفسیان ساکت عاجز مانده اند و بعضی  
 باموچند وارد آورده اند که دست نیامده و خلا آن ظاهر شد  
 و آنچه والد فقیر در تعیین آن گفته بحسب ظاهر درست  
 تر میاید و آن اینست که هر هزار سیصد را بد و هزار  
 سیصد سال معنی کرده که چنان جمله سوره این بود که  
 ناکلی خواهد بود این بت پرست و خرابی بت المقدس را  
 مشاهده و مرگت بشپرسه و ظهور اسلام برتر شد  
 و بت المقدس از خرابی برآمد پس انهای آن مد ظمه اسلام  
 خواهد بود و راست شدن قدوس بعثت پیغمبر آخر الزما  
 خواهد و چون انشاء آن معلوم شد که ابتدا ایجا و بکه میسر

و هرگاه و هزار سیصد حمل بر روز شود پیش از ظهور اسلام  
 بایستد و زمان امری نبوده که توان ابتدا فرار و در پس حمل  
 بر ساله نمودیم و میگوئیم که ظهور اسلام در سال چهارم  
 و سیصد و سی و چهار از هبوط آدم بود و ولد حضرت اسمعیل  
 سیصد و نود و دو هزار و سی و چهار بویس مابین این  
 و واقعه و هزار و سیصد و شصت خواهد بود پس بتا مدت  
 مذکور ولادت حضرت اسمعیل خواهد بود و وجه آنکه  
 چرا فرشته ائدار از ولادت حضرت قرار داد آن <sup>فطن</sup>  
 زیرا که خفیه خواهد بود زیرا که ولادت حضرت اول ظهور  
 کرامت پیغمبر عربی بود چنانچه در باب اول این کتاب معلوم شد



برکشیم نفل تهنه نمایش حضرت دانیال میفرماید بعد از این  
این علامت طلب میهند انرا نمودم دیدم در برابر من کسی  
بصوت مردی ایشان و ندانی شنیدم از میان هر که گفت  
او ای جبرئیل بفرما باور دارا و پیامد جبرئیل به پهلوی من  
از آمدن او ترسیدم و بر رافنادم گفت بن جبرئیل  
ای فرزندان من نمایش را که متصل بقیامت من از سخن  
گفتن او بهوش شدم و برود رافنادم جبرئیل مرا بر پا  
داشت و گفت تو اعلام میکنم از آنچه خواهد شد تا  
عاقبت این غضب ان غریب که دید که صاحب شاهان بود  
پادشاه ما وی و پارش خواهد بود و ان بزرگوار که

پادشاهان

پادشاهان با دین خواهند بود و انشاخ بزرگ که از میان  
چشم او بیرون آمد اولین ایشان خواهد بود و آنچه دید  
که انشاخ شکسته شد و در جهان چاه انشاخ دیگر بیرون  
آمد چاه پادشاه خواهند بود که از قوم او بیرون خواهد  
آمد و بیانش بقوت او و در عاقبت پادشاهت که نزد  
تمام شد جرم گناه کارانست بر چهره پادشاه سخت و  
فهم کنند و قوی شود نه بقوت خود معجزه را بپناه کند  
و فروری باید و بکنند و بپناه کند قوی را و قوم خواص  
و بر عقل فروری باید مگر هاد در دست و دل او باشد و در  
هوا بپناه کند بسیار را و بر روی امیر امیران باشند



و بتمام شد قوت شکسته شود و نمایش صبح و شام که گفته  
شد راحت است و تو پنهان کن اینوی را تا روزگار  
بسیا میفرماید که من دایمال شکسته شدم و پنهان شدم  
چند بام و برخواستم که فعل او مردم خد مت پادشاه  
نماین بران نمایش و نتوانستم که بفهمم چه بفهمم و نتوان  
گوید که مراد از مادی و پادسی مداین و فارسی و مراد  
از یارون یونان است و مراد از پادشاه سخت رو فهمیم  
طیطوسی و راست که بر پست المقدس مسلط شد و  
ساجا قوت از نبی اسرائیل را شکست و مکر و حکمت و  
وحیده طیطوسی در تاریخ یوسف بن کوربا با بیط و جی

مکمل

مد کوراست هر که خواهد مطلع شد زبان وجو کدو  
انچه فرمود که نتوانستم بفهمم عرض نمایش صبح و شام  
نمایش چندم در ذکر هفتاد هفت حضرت دایمال در فصل  
هم نهم کتاب حضرت دایمال مذکور است که در سال اول پادشاه  
ریاوش را مطالعه میکردم کتابی که در آن یوشنا هفتاد  
سالی که خداوند عالم خبر داده بود بار میا پیغمبر که باید بدست  
در آن ظرف مدت خراب باشد پس زود گرفتم و بلاس  
پوشیدم و برخاستم و نشسته در مقام و تضرع و زاری  
برآمدم و تضرع کردم برای خدا خالق خود و گفته ای خدا  
خالق نور کوارد و ناگفته بوعده ما خطا کردیم و برای کنیم



دظلم بر خود کردیم و تو را فرمان بوداری نکردیم و نشنیدیم  
سخن پیغمبران تو را که از جانت سخن گفتند بکن شتگامان  
خداوند احکم تو عدل است و ما شرکناور و سیاهیم و  
رحمتها و بخششها از جانت خواست و ما هم گناه کاریم از  
فرمان تو و پیغمبران تو بیرون رفتیم و آنچه بهار رسیده  
بسبب گناه ما است که ما را خردان بوند تو موسی  
بخواست پیوست سخنان او که گفته بود با و معصیت  
کردیم و توبه نکردیم و پشیمان نشدیم و رسید ما ان سزا  
و بدیهان اعمال زیرا که دست کردار و عادل است خدای  
خالق ما و اکنون بشنوی خدای خالق ما تفرج بکن

گردد

خود را و نالها او را و رحم کن بران زمین مقدس که خراب  
شده است با مر خود تو خدا یا مستجاب کن دعاها ما را و  
رحم کن بر پریانیان شهر که عیبات تو را دران میکنند  
ما ایم را ندان و نضرع ما بامید بسیاری رحمت تو است خدا  
به بخش ما را و مستجاب کن دعاها ما را و تا خرمیدان  
استجابات ندعا را که میخواهیم تو را و دعا میکنیم بنام تو  
و این قوم پرسند که تا تو این شهر شهر بر کنزیده تو است  
اقرار کنند ثم بگناه خود و گناهان قوم خود که به اسرا بلند قبول  
کن است دعا ما را و مستجاب کن دعاها ما را و ایال صیغریا که  
من در نماز تو و نضرع میکنم که گناهان ما خیر بیل که او را در



سابق دیده بودم و میشناختم پروان کمان نزد من آمد و وقت  
 بود که نزد یکدیگر رسید و گفت ای دایال آمد که نفهمان تو را  
 در اول تفریح کردن تو بهر د آمد سخن و من آمد که تو را  
 اعلام کنم زیرا که تو پسندیده باشم کن سخن را و نفهمان  
 و الفاظ جبریل شایع شبعیم نخخ علی عیضا و علنا  
 شخا المخلی هیشع و الحاتم خطاوت و الخیر عاون  
 و الهانی صد عولا میم و الحتم خازون و نانی و  
 استوخ قدش ناداشیم یغی هفتای هفتا بریده شد  
 بر قوم تو و در شهر خاص تو و بهام شد جرم و حتم  
 خطا و بکمان شد کمانها و باورن راسته عالمها و شد

نور

بر تو و بر من که شد خواص خاصان مؤلف گوید که تمام علما  
 بر تو متفق اند که شایع بود در این ایام هفت سال است و  
 مطابق است با آنچه در لغت عربی شایع است و مهمله است  
 میگویند و بر آنکه اطباء و شجین در قصیم عمر مولو میگویند  
 که در شایع اول چنین و چنان خواهد شد در دویم  
 و غرض اینها اول و هفت سال و دوم و در فصل دوم کتاب  
 دایال بود که شایع هفت روز استعمال شده مقید به اسم است  
 پس برادران هفت هفتا دایال که چنانچه و نود سال است خواهد  
 بود و اینهم تمام علما اتفاق کرده اند در این خبر است از ابا دین  
 المقدس و در شهر و در این است هیچ یک و چنانچه و نود سال است



که معنی تحت اللفظ این است که بخیر بخیر یا یکدیگر مربوط میشود و چه بخیر

جواب است که حضرت عیسی علیه السلام میفرماید که خلاصه آنچه گفته اند <sup>است</sup>

که در این ایام شش ماه مذکور است اول تمام شد جرم و جرم شد خطا

سیم گفته شد تا ها تمام آوردن عدل و ایمان بچشم مهر شد و

و فی ششم بزرگ شدن خواص خاص و گفته اند که سراسر اول و دوم تمام

که بیت المقدس را باشد بجهل شده آمد و سراسر آخر اختلاف بسیار کرده

مثل اینکه بعضی گفته اند که این سراسر بعد از قیامت و وقوع <sup>شد</sup> خوا

رسید و بعضی دیگر گفته اند که این سراسر هم در بیت المقدس <sup>است</sup> ثانی

بجمله مد و راسته عالمها را با بادی بیت المقدس ثانی <sup>شد</sup> تعبیر کرده

و مهر شد و فی شصت و رهم گفته اند که در بیت المقدس <sup>است</sup> ثانی و

سراسر این

بنا بر این و فی شصت و رهم گفته اند خواص خاص را میگویند که عبادت

اینست که بیدار شدن در خراب بویا باد شد و نور که <sup>بعد</sup> شد

از امثال این بخان و عدم ربطان بمقتضی ظاهر و خلاصه

والد فقیر در این رساله انباء الاینها و فرموده اند ایست که

از هفت هفت سال است و این هفت در میان سراسر <sup>چون</sup> شایع است

همه عباد هفت هفت سال و نوسال میشود و ابتدا آمد هر چند معاد

نیست اما چون از بخان جبرئیل که بعد از این مذکور خواهد شد ظاهر

میشود که آنها را خراب شد بیت المقدس ثانی <sup>طبعی</sup> است و دست

روی پس بیاور این ابتدا آمد خراب شد بیت المقدس در هر بار اولی

خواهد بود و بر آنکه ما بین این و خرابی چنانچه در نوسال خواهد بود



از قطع شدن این مد بر بنی اسرائیل و شهر خاص که پیش از این  
 تعیین و تقدیر انجامد تست برایشان باین معنی که پیش از آن از برای  
 ایشان مهلت نیست و بعد از آن قضا الهیست باید ایشان بر طر شری  
 و من حیة ملت ایشان بر طر شود و بدین المقدس خراب شود و باد  
 و معجزی از ایشان دیگر مستقل گردد و مراد از این دانسته  
 قرآن است که اخبار صادق عالمها در آن مد کواست و معنی  
 حتم شده نمی و نبوت ظاهر است و مراد از آن که شواخص خاصان  
 ظهور می بخداست که بان حصر حتم شد نبوت نبی و ظاهر است  
 سخن ابناء الانبیاء و الحجة در این مقام بخاطر فقر میرسد  
 که نوشته میشود بدینکه کلمه <sup>مختص</sup> را در وجه کتابهای دینال

بریده شده نوشته اند و طایفه یهود و دارالعباد بود معنی قطع شدن  
 ترجمه میکنند و برید شد ماین معنی میشود و آنکه خلاصه آن  
 باشد که عشار هفت و دیگر بر قوم قرار داده شد و امر ایشان مد  
 بریده شد و اندان کرده شد و این معنی را از کتاب شاد اصیم نیز میسر  
 فهمید و تحلیلی هشیخ ایچ قهر دیگر احتمال میدو که صفر و قمر  
 اول باشد و معنی چنین شود که هفتاد هفت و دیگر فرصت از برای تو  
 تو و شهر تو قرار داده شد تا در این مدت کارها را اتمام کند و خطا  
 تلم عام کند و الاخر الغفرات و کویا مراد علمای اسرائیل نیز همین  
 بوده و در اینجا گفته اند که سه بار اول در آبادی و دوم در مدینه المقدس  
 اتفاق اتفاق افتاد و بنا بر این معنی شاید که مراد از سه قمر آخر











عالم در پیشانی ظاهر و خواص خاصه که مصداق این تغییر احوال است  
 طوطی ناهله بولین نطاع هفتاد هفت را بظهور اخضریت چه  
 و هرگاه ظاهر اخضریت مقدار آخر هفتاد هفت را تفان می افتد این  
 درست میشود جواب میگوئیم که این مطلب بدو وجه تصحیح  
 کرد اول اینکه چون عادت الله چنین جای شده که اینها در  
 مبعور دانند که خلق در کراهی و ضلالت فرو رفته باشند  
 اینها الو اعظم عظیم الشان را مثل اینکه حضرت خلیل و کلم را نفر  
 مکر و فسق که نمرود و فرعون دعوی خدائی کردند بنا بر این که  
 خواص خاصه آنکه بر تمام عالم مبعور است نباشند مکر و فسق  
 نام عالم در جاهلیت و محتاج به پیغمبر باشند و چو خداست

عادت الله خواص خاصه مبعور عالم آنکه در پس انقراض نبی است  
 سبب علی بن ابی طالب و اخضریت و واجب بجهت در مقام طوطی  
 پیش از ظهور انقاف انددیم اینکه چون ظهور حضرت علیست  
 بانها هفتاد هفت انقاف افتاد و اخضریت از سایر اینها مرچ تو  
 بر جو خواص خاصه فرمود پس اینها اخضریت که بنام مباد  
 اخضریت مرچ نه نمون و حضرت علی مرچ بان کردن بخوبی  
 مجید بان ناطق است در اینجا که صفر ماید و قال علی بن مریم یان  
 از رسول الله البکم مصداقاً لما بین یدی من التوریه و الانجیل  
 بر سوتانی من بعد اسم احمد یحیی گفت علی بن مریم ای نبی است  
 بدستیکه من فرستادم خدایم بسو شما در حالتیکه نصیب



و ان شاء الله تعالی که پیش از آن اتفاق افتاده بود کسی با اسم آن  
 حضرت تعریف نکرد به بود بلکه سایر اینها صفا آن نیز کور را  
 راه بودند و بهر تقدیر خلاصه سخن چنین شد که خداوند  
 عالم دعا حضرت را اینها را مستجاب فرمود و کائنات را برای آنرا  
 آمدند و هفتاد و هفت روز مان اینها را فرمود و هفتاد و  
 بر این مهلت ندادند و اینها را حسن و جمعی اعلام فرموده  
 این بود آنچه در این مقام بخوار رسید چنانچه بعد از این  
 از این واقع شود و نزدیک بخوار رسید بالزجائی استیلا  
 شوق ملحق بتمام خواهد بود و هر یک از نظر کنندگان در این  
 کتاب را مقرر است بخوار رسد با ثبات آن منت گذارند تا

در این هفتاد و هفت روز است بر سبیل ایما و در نقل آن زیاده فایده  
 نیست • • • هر که خواهد بگردد اینها را جمع کند و اینها را  
 دانست که بر اینها این هفتاد و هفت روز بیاید بدی  
 نبون احکام توریته از این کتاب نسبت به آنها چون کلام  
 حضرت را این باب مذکور شده بود و مجلد <sup>خام</sup> این  
 مطلب داشت و این مقام مذکور شد اجمالاً فیما بعد  
 کتاب اینها مذکور که در سراسر بادشا کورین فارسی  
 هفتاد و هفت روز و هفتاد و هفت روز و هفتاد و هفت روز  
 بیست و چهارم در کتاب رودخانه بود که ایستاد شوم که شصت  
 انسان ظاهر شد و هر یک از آنها لباس غریب پوشیده بودند و

مراد از دروغ است  
 نقد است



بقوم تو که پیغمبر دیگر در روزگار است و من چنین نفل  
 میکند تا آخر سخن و غرض از این است که نفل همین سخن  
 فصل در روحی کودک و او در آن دو بیان است  
 پان اول در احوال کودک و حکایت آن  
 چنانست که یکی از علمای بنی اسرائیل که او را  
 نجاس میگویند و مستجاب الدعوه بود و زوجه  
 داشت راحل نام و آن ضعیفه بیمار خلاترس  
 بود و مطیع و فرمان بردار شوهر و صاحب  
 حسن و جمالت تمام و پیوسته از خدا طلب  
 می نمود که او را فرزند می گرامت فرماید

حاکم و قاضی

و در این مسئلث تصریح و کره و زاری بسیار  
 میکرد تا اینکه نوبتی نجاس بقدری بر کره و زار  
 شنید و عجز و تصریح او را در طلب فرزند دید  
 دلش بر آن ضعیفه سوخته و در طلب فرزند با  
 دن هم داستان کرد و بدو دعای ایشان به  
 اجابت رسید و اثر حمل در راحل ظاهر شد  
 بعد از شش ماه از ابتدای حمل پسری ظاهر شد  
 نیکو صورت و سپید و پاکیزه صورت و تولد آن  
 مولود در روز پنجشنبه اول شربن الاول  
 سال چهارم و بیست و خرابی بیست و هفت



در مرتبه ثانی بود و این سال سی و چهارم قد  
است بر ولادت با سعادت خاتم النبیا محمد  
مصطفی<sup>آ</sup> و این مولود در آن زمان نام کرد چون  
متولد شد بسجده افتاد و بعد از سر برداشتن  
این پرده اسهان که شما بینید بر بالای آن نهصد  
و پنج پنجاه پرده دیگر هست و بر بالای آن پرده  
چهار حبوبات و بر بالای حیوانات کمری  
بلند پایه ایست و بر پای آن کمری آتش سوزا  
و خد متکوران آن کمری و آن کمری تمام آن  
آتش است چون پنجاه سی و سخنان الهی فرستند

خود شنید از سخن گفتن منع بلیغ نموده شد  
با تندی با و گفت که خاموش باش پس همان  
خاموش شد و تا ده سال سخن نگفت  
و احوال پیوسته در کمره وزاری بود و میگفت  
کاش ما را از زند نشده بود پس اگر عاقبت  
فرزندان مالال و بی زبان باشند ووری  
پنجاه سی و مدرسی خود را رگشت و اخل خانه  
شد و احوال بطریق عادت بخد متکوران  
قیام نموده های او را شست و همان پانی بناد  
پداورد و در مقام مصرع و ذاری پستاده و



واللهما من كره كره نهای دعا کند و او را گوید با خداوند  
او را ایشان بگوید نهای گفت که تو خواهی شدی  
که نجان سخن گوید اما چون گوید که در سخنان گوید که در  
از او خوف که در حال التماس کرد که دعا کن  
خدا او را گوید که در سخنان را خفی و محمل گوید نهای  
دهن بود من نجان کن است او را قسم داد که سخن نگو  
مگر سخن بجهلی که کسی نفهمد مگر در وقتیکه آن سخنان  
بعد اید و باین شرط او را رخصت سخن گفتن داد چون  
آن گوید که گوید نهای و می موافق حرفت اینجاست  
که تمام آنها خبر از امور اینده است و خبر داد که شما را

السرور

بدست خود من خواهید کرد بعد از چندین سال مولود  
مسعود جان را بجان ازین تعلیم کرد و او را در تهریه  
گفت بروم که از قرآن و حدیث الهی من مقدس است در میان  
که چهل نفر از علما بود مد فون بودند و دفن کردند  
مؤلف گوید که چون مقصود گوید که در سخن از آن وحی میاید  
بشارت که بظهور حضرت خاتم النبیین و ذکر اوصاف  
حمیده الجناب و اخبار و احوالی است که بعد از  
آنحضرت نماند و آن حضور محمدی و هیوط حضرت  
علی بن مریم و زنده شدن مردگان اتفاق خواهد  
افتاد و هر چند بسیاری از الفاظ و وحی غیر مفهوم است



زیرا که با خبران واقع است که هنوز وقوع نیافته  
با خبران به آن رسیده نهایت بسیار و از آن عبادت  
ظاهر است که معنی دارد و هرگاه علما بهر دو آن <sup>غیر</sup> غل  
نمودند و آنرا مثل سایر کتب خود تفسیر میکردند  
بغیر از این چاره نداشتند که ترک دین ابا و اجداد  
خود نموده پس وی مذهب حبیب حق محمدی <sup>ص</sup>  
نمایند این با مزاج ایشان که مجبول بر عصیانیست  
و بجا چند مصروفیت نداشتند لهذا بقدر وسع  
وطاقت سعی در احفاء کتاب مذکور نموده چنانکه  
کردند که نشان آن در صفحه دوم کار ندارند و

رک

دکوی از آن خبر نداشتند باشد اما چون امر عالم منوط  
نمیشد دیگر نیست نسخ آن در کتب حفظ الهی  
محفوظ مانده تا چندی قبل ازین زمان که کتابی  
از بنی اسرائیل دلکه موسوم بنیاکید و مصنف بقا<sup>لب</sup>  
خانه برون بودند که بقالب رسانند و نسخ مذکور  
بان کتاب در یکجا بود بقالب رسیده علما بر  
صحت آن شهادت دادند زیرا که بناء امر قابل سخا<sup>نه</sup>  
برای نیست که ناگهان بصحت نرسیده و علماء  
بر خوبی و درست بودن شهادت ندهند آنرا بقا<sup>لب</sup>  
خانه نمیدانند لاجرم چون کتاب مذکور بقا<sup>لب</sup>



رسیده به کماله نسخه آن در عالم انتشار می بهر بهانید  
یکه از آن نسخ در دارالعبان یزد بنظر والد فقیر  
گرفته الحقیقه از علما عصر خود اعلم بود رسید و  
وایشان در معانی تأمل بسیار فرموده بسیاری را بخوبی  
که مقصود از آن عبارت یقیناً همین بود تفسیر  
فرمودند و بعضی را در پرتو ابهام گذاشتند و بعد  
از آنکه آن مرحوم مجاور رحمت الهی پیوست فقیر  
در کتاب مذکور و آنچه ترجمه فرموده بودند  
توکل و تأمل بسیاری نمود و بعضی دیگر از  
فقرات آنرا به اعتقاد ناقص خود فهمیده

ضمیمه

ضمیمه افکار ایشان نمود و وضع کتاب مذکور  
باین طریق است که در وحی اول شروع بحرمت  
الف شده باین نحو که ایه اول مصدر <sup>است</sup> رب العالمین  
و دوم بیاء و سیم بحم و هم چنین تا آخر قرشت و در  
هم بعکس و وحی اول اول است که ابتداء او بتاء قرشت  
شد نهایت بالغ تر رسیده و چند ایه بیشتر نیست و  
سیم و چهارم و پنجم بطریق وحی اول است و احتمال دارد  
که وحی <sup>هم</sup> پنجم تمام بودن بجبهتی از جهت آن آیات ادعیا  
نصروا لله یعلم بیان <sup>هم</sup> در ذکر وحی کرد که در میان  
بنی اسرائیل به نبوت هیلک مشهور است



و حی اول مشتمل است بر تمام حروف تجوی که از الف  
تا ناء و قرئت بوده باشد حرف الاول <sup>امّا</sup> امّا  
امّا مزعزع بر یا نا عا یکا همداناً یا مید پی امّا  
یعنی بیایند کس و حی و طایفه که از جا بکنند و حرکت  
دهند تمام خلق را کرده شود خرابیها بدست  
مرا و از این آیه خبر از ظهور اسلام است و آنچه <sup>بد</sup> غیر  
که از جا بکنند و حرکت دهند تمام خلق را مقصود  
اینست که چون پیش از بعثت خاتم پیغمبران پیغمبری  
که بر تمام خلق مبعوث باشد فرستاده نشده بود  
بلکه بسیاری از طوایف هیچ پیغمبری فرستاده نشد

و غرض

و غیر از بنی اسرائیل که بر کثره کافران خدا بودند  
و خدا ایشان را بر تمام خلق از زمان تفضیل داد  
بود طایفه دیگری گنجی و پیغمبری و شریعتی  
در ظاهر ندانستند و سایر خلق هم مانند آنها  
بودند و هنوز به مرتبه که توانستند بعقل <sup>لیل</sup> رسید  
خبری از مبدأ معاد نفقه نداشتند و توحی نگرفته بودند  
و چون به مرتبه کمال که عبارت از انسانیت  
بوده باشند رسیدند و قابل آنکه در غرض تکلیف  
در آیند شدند خداوند عالم پیغمبر آخر الزما <sup>نرا</sup>  
بر ایشان مبعوث کرد و انبیا را محضر ترا مخاطب



در پیر خود و اغوا هد کردن است که او را از جان بخنجد و بهیچ خلعت حرکت دهد و لفظ  
 بخطابه و سلنا که للناس كافة فرموده تا آنکه  
 آنحضرت از هیچ طایفه قطع نظر نفرموده و بهیچ  
 بسوی خدا و قیامت دعوت فرمود و پیغمبر  
 آنحضرت مثل پیغمبر و خلیل الرحمن بنون  
 که باختصاصی هل یاتوا یا شد و نه مثل پیغمبری  
 کلیم الله و روح الله بود که بر بنی اسرائیل  
 مخصوص و مبعوث بودند پس معنی این فقره  
 که تمام خلق را از جای بکند و حرکت دهد  
 چنین شد که آنحضرت تمام خلق را از جای بکند  
 بسوی خدا حرکت خواهد داد و هیچ یک را

هدند

هدمدا تا را که بخراپی تفسیر شد و افق است بالبحر  
 علماء تفسیر کرده اند قریب به بلخست عرب زیرا که در  
 هدم بمعنی خرابی است و حاصل معنی این فقره اینست که  
 بظهور اسلام خرابی بسیار شود و فی الحقیقه چنین  
 زیرا که بظهور اسلام بمالک بسیار بدست ایشان  
 منقرض شد و بدست ایشان شد مثل مرد و قریضه  
 و نظایر و بنی قتیقاع از طویف یهود و تمام پادشاهان  
 عجم و روم و غیره باید بدست ایشان منقرض شدند چنانچه  
 حضرت دانیال باین خبر دان بود و بسیاری از شهرهای  
 ایشان خراب شد و تمام عبادت خانهای ایشان بر  
 شد



وفاق ایوان کسری بجز ولادت با سعادت آنحضرت  
شکست و بپایان سلاطین بزکات و عیب تزلزل <sup>نشد</sup>  
و بعضی از ملاحی یهود این زمان نظر همدانان را  
بخراموشی تفسیر کرده شدند و میدانند بود که مقصود از  
خراموشی رفع تشنه و جلال باشد که پیش از ظهور اسلام  
در میان خلق برپا بود چنانچه در جاهلیت هر طایفه و قبیله  
با یکدیگر نیرنگ داشتند و ناامنی بوده و تشنه و فساد کمال  
از قیام داشت و مقدمات اوس در خرم و قریطه و <sup>نظایر</sup>  
هنوز در السند و افواه مشهور بود در اشعار عرب  
مذکور و بوجود آنحضرت و ظهور اسلام بالمره <sup>بود</sup>

و انشأ

و انشأ فتیحا خراموشی گردید و خداوند الیف قلوب  
ایشان نموده تمام مایه یکدیگر برادر گردانید و معنی  
بدست پسر کنیز ظاهر است زیرا که خاتم پیغمبران <sup>ص</sup>  
اوا از اولاد اسمعیل و آنحضرت فرزندان هاجر <sup>ساده</sup> کنیز  
و حکایت ایشان بتفصیل در اوایل همین کتاب <sup>مصرحت</sup> گذشت  
بعالمآد دثا و حر دین گرشا جبارین خا آشا و هاین  
قلشا بدانکه لفظ دثا در نظر فقیر نیست که در جای  
از کتابهای عبری استعمال شده باشد و در کتاب لغت  
که الحال نزد فقیر موجود است ضبط نشده و والد فقیر این  
لفظ را در این مقام بخراموشی تفسیر فرموده و در بعضی



از ترجمه ها بمعنی کردن بنظر وسیله و در ترجمه فارسی  
 که یکی از علما آورد نوشته بمعنی خواب کردن ترجمه کردن  
 و هرگاه بمعنی کردن و خراب کردن باشد بمعنی  
 که در لفظ الف اول من کور شدن بر اینکه بمعنی چنین  
 میشود که عالم را خراب کند یا بکند و هرگاه بمعنی فراموش  
 کردن باشد با مقوم بعد بسیار مناسب است زیرا که فقره  
 بعد لفظ مردن را بچندانیدن تفسیر میکنند و  
 چندانیدن حرکت دادن و رسانیدن و او را بکند  
 و دور کردن  
 و گریستن و اندن است چنانچه در شاعرانیم  
 تصحیح شده و در توریه نیز همین استعمال شده و  
 خلاصه

و فقره بنا بر این چنین خواهد شد که عالم بمعنی دنیا را  
 فراموش کند و حرکت دهد و بپاشد و دور کند بمعنی  
 آن پس کتب هرگز میل بدینا نکند و آنرا از خود دور کند  
 چنانچه در احادیث اهل بیت رسالت وارد شده  
 که جبرئیل هرگاه کلید کنجهای عالم را بنزد آنحضرت  
 آورد و پیغام رسانید که از قبول کردن اینها چنین  
 از شان و مرتبه تو کم نخواهد شد و آنحضرت نکر  
 گفت نمیخواهم و عده شریعت آنحضرت امر بر دهد در  
 دنیا است و بمعنی فقره آخر اینست که جبار آنرا  
 مستی کند و بکند و خوار کند و ظاهر آنست



بدست انجناب ظاهر از آنست که احتیاج با ثبات و ثبات<sup>هد</sup>  
داشتند و از حرف حال و حجم ایجاد و تمام حروف هون  
چیزی مفهوم فقیر نشد و در حرف ح حطی احتیاج<sup>بود</sup>  
که حرف جبران مقدمه اصحا قبل باشد زیرا که شاید<sup>معنی</sup>  
انفقرات چنین باشد که حیوانی خواهند آورد که<sup>خانه</sup>  
مقدسی را خراب کند و آن حیوان را ضعیف شود و<sup>خانه</sup>  
تکند و حرف ط را با کاف نیز مثل آن حروف دریاها  
بشیرت آبا با ه و مسته<sup>است</sup> میباید لا یهودی ارکاد  
یطح ملکای برای شکسته بودن آن در که<sup>است</sup>  
شده باشد از آمدن نرسیده باشد باند<sup>ن</sup> و ما

و جان که بر وید پادشاه خلاصه معنی این فقرات<sup>بد</sup>  
خبر از خرابی خوانه کعبه برون باشد چنانچه در تاریخ  
روضة الصفا مذکور است که خوانه کعبه پیشان  
ولا دت حضرت رسالت اختلا ب شد و سی و پنج سال<sup>ل</sup>  
بعد از ولادت حضرت ابا د شد محمد کایا آغا  
یا د یطرح هون با و یطی کلیلیا یعنی محمد بزرگ صاحب  
اقتدار خوب خوا هشی کرده شده که فرزندش<sup>است</sup>  
بون و او با شد کل و جمله بدانکه لفظ با با در نسخه  
مرحون نرسیده فقیر بالک و بعد خوا هشی شده  
وقتی درست است که بعین بون باشد و چون



ازین قبیل تبدیلات در کلام عبری بسیار است  
و مطم در ابتدا ملا نیستند خود را باین معنی راضی  
کردن ترجمه نمود و اگر بالف در دست باشد و تبدل  
نشده باشد معنی آن فهمیده نمیشود و لفظ طیل یا  
بمعنی جمله و کل و بمعنی بهتر از همه و بمعنی نایب که مراد  
اکلیل بوده باشد امله و هر یک در مقام مناسب است  
و میتواند بود که لفظ محمد کایا تمامه یا قبل بود  
باین نحو که باشد که بروید یا د شاه که محمد صاحب  
اقدار است و تمام فقرات بعد صفات محمد بوده  
باشد در این مقام بخاطر بعضی از علما یا مفسرین

و کلمه

و گفته است که چرا محمد را پادشاه بسیار بار داشت  
زیرا که در کتاب دنیا مکرر پیغمبران را پادشاه گفته اند  
چنانچه حضرت موسی و سبط بنیم تو سیه در پادشاهی  
سوی و سیم پادشاه خوانده شده و غیر از موضع  
نیز از این قبیل بسیار است و شاید محمد کایا ابتدا  
کلام بوده فقرات بعد بر آن حمل شود و خلاصه سخن  
مقتدیر اینست که آنحضرت چنانچه خواستش گردیده  
است و این معنی گنایه است از خوبی و صلاح آنحضرت  
و چو بر آن گنایه از مرد صالح قرار دادن در لغت عبری  
متعارف است چنانچه در تفسیر مذکور است که



در وقتی که حضرت موسی جاسوس بن زمین کنعان  
میفرستاد و سفارش میکرد که ببینید در آن  
زمین چوئی هست و علفا گفته اند که بعضی بنفید  
که در آن زمین صالح است و مغیر و نژاد ندن  
برده را نسخ ادیان و رسوم است ~~و~~  
که به بعثت حضرت اتقان افتاد مراد از کل بودن  
عموم بعثت در رسالت حضرت بر کافران  
فَرَأَى أَكْثَرَ مَطَاوِلِكُمْ قِصْ مَطَاوِلِكُمْ قِصْ مَطَاوِلِكُمْ  
وَهُوَ أَحْسَنُ طِينًا ذَا مَطَاوِلِكُمْ رَوْشَن كُنْد  
چون برسد و به نشان قیامت برسد گفته

جنز

جنگل باشد و باشد از سفال کل پیر و ن آمده فقره  
روشن کند چون برسد حجت بر منکر بن نبوت  
الحضرت ن بر آن که زمین روشن و نیش و مکن  
هدایت و ضلالت و اضلال تاریکی نه روشن  
و فقره بعد ظاهر است زیرا که قیامت بر سید  
الحضرت دلیل خاتم بودن است و جنگل  
الحضرت باد شهنان دین مشهور است و فقره  
آخر خبر است باینکه آن پیغمبر از سلسله عرب  
و ایشان که باقی حضرت دایم نیال در غایت  
صفت خبر داده بود در اینجا بر نبوت پیوست



که حَسَفَ طینا عمر است سکر پوها و شجاء و  
از بل کسها نفق نقشه بها یعنی محکم کن سخن را  
مصحح مدح و تسبیح ترا و برود و بیرون ببرد  
اید جان امیر غرض از محکم کردن سخن است  
است باینکه معجز الخضر سخن خواهد بود  
و فصاحت و بلاغت بجائی خواهد رسانید که  
اساس آن بسیا محکم باشد و آن هم نریزد و سخن  
بخوی بگوید که کسی خصل تصرف در آن بتواند  
کرد و تحریف و تبدیل در آن راه نیابد و مرا  
از محکم کردن مدح و تسبیح بر باشد همان

نویسم

یومیه راست و مراد از رفتن و بریدن آن غایب  
شدن اوست در چند مراد از بیرون آمدن  
جان امیر احتمال دارد که کشته شدن امیر  
و سرداران سپاهها باشد که با الخضر جنگ  
کردند عقا عزرا و نائل عزینا و با جارا کنرا  
و دی مشطت شهباز کنرا یعنی پیر شاند  
و باطل کند بت را و آنکه مسلط شود اسها  
و بگذرد و شاید مراد از پوشانیدن سخن و طر  
کردن سخن اطفالا نارس قتل و غارت و ناخوش  
باشد که پیش از بعثت شایع بود و مردم در جای  
هلیت



انواع زحمت میکشیدند و بظهور شریعت  
 آنحضرتان فتنه و فساد بالکلیه بر مگرید  
 و شاید مراد این باشد که آنحضرت بدین <sup>سه</sup>سه  
 و سهله مبعوث شد و تمام تکلیفات و سختیها  
 که در شریعتهای دیگر بود در دست  
 و مراد از باطل کردن بت معلوم است زیرا که  
 آنحضرت اساس بت پرستی را باطل کرد و چه  
 بسبابها چه در مکه و چه در غیره که بت  
 آنحضرت شکسته شد و مراد از فقر آخر <sup>معراج</sup>معراج  
 آنحضرت <sup>در</sup>خرابی هوا و مکمل بن

کدر است

کدر است قولاً و هو الکولاه مراد از فقر سفا<sup>ل</sup>  
 است و این معنی بعربی که بخار بنوعی گرفته  
 که نیست نزد یکست و حاصل معنی اینست  
 که او از سفا<sup>ل</sup> باشد بزرگ کند پس بران <sup>بت</sup>بت  
 پرستان نشان قولاً و او است همه او  
 در سفا<sup>ل</sup> نیست حاصل معنی فقر اول هم <sup>و</sup>و  
 است که آنحضرت از عربیت که بپشتان حضرت  
 دایمال و معنی فقر دوم کمال ظهور دارد زیرا که  
 آنحضرت بعد از آنکه بمکه و سایر اطراف <sup>مسلط</sup>مسلط  
 شد و هر کسی که اطاعت او نکرد او را کشت <sup>نهایت</sup>نهایت



هر که اطاعت کرد و اولادان جماعتی را که  
گشت نهایت مراعات کرد و تمام اولاد بیت  
پوستاد و اسلام بزرگ شدند و با مادر بزرگ  
رسیدند و مجموع بواسطه الحضر<sup>ت</sup> بود<sup>ن</sup> و آنچه  
مذکور است که نشان قولاً و اوست<sup>شاه</sup>  
بالخر حضرت سعیا خبر داده در فصل نیست  
و هشتم کتاب خود در اینجا لفظ قولاً و اوست<sup>شاه</sup>  
است و در کتب سایر بانیان و در جای دیگر  
لفظ مذکور نیست و مقصود از کلام کودک  
اینست که همین محمد نشان قولاً و اوست<sup>شاه</sup> که

در کتاب

در کتاب سعیا مذکور است و ما اثر او در همین  
کتاب نقل نمودیم و ترجمه کردیم و آنچه از آن  
استنباط میشود نوشتیم و چون  
در این مقام صریح است احوال کیست و مقصود  
کودک کلام مشخص است زیرا که علاوه بر  
علامات تصریح با اسم دارد پس باین مقصود  
حضرت سعیا نیز مشخص شد و اینها از برای  
ان عبادت بانی مانند و فی الحقیقه همین و فقرا  
برای طالب حق کافیست و احتیاج دیگرند<sup>رد</sup>  
و در کتاب آروخ که از جمله کتاب اخت است



مد کو راست که لفظ ذای بهی اند و مصدبت  
 است و لفظ راه بهی شادی و خوشحالی  
 فلهذا فقره چهارم را بنجومد کور معنی کردیم  
 و مقصود از ان ظاهر است صیهر شاها  
 و سبایه وها شاطا و شامعا و غرت وها  
 معنی تحت اللفظ فقره اول نیست که روشنی  
 میا و رنگ کند شاید غرض رد شمس باشد و شاد  
 انشان بشق قمر باشد و بهر تقدیر ان فقرات  
 مبهم است و حقیقت مقصود معلوم نیست  
 و ان حرف دیگر را اخری چینی معکوس نمیشود

حمل بر ظاهر حضرت مهدی را که حاصل فقره نیست که بیاساعی  
 که قورسنگا و سنا شود و بجای شود و پر شود و کرم  
 عکس اول و ان تا و قرشت شروع شده و تا نارسیده  
 حرف تا فیک تغارا و رب کجرا و یثیر و اسیرا بهیست  
 شود و رفعت و سنا مشق جبه و کثوره شوند بسنگا مقصود  
 از این فقرات واضح نیست صیفا و شینا کانا و معانیها  
 و دینا مستقلا یعنی شنیدن و شناسیدن سوار یافتند  
 دسوار عدان مشور و حسینه کانا و حیات افند و معانیها  
 و هلسا دینا یعنی بسخت پیچند و بهر تکی پیچند و عدان افند  
 و کله شوند و خود شوند و قیصا معنی فاعل یا سار سفا

حکایتی که از  
 از اخبار کلاویز



هر کس را بتر و نا امید از خیر یا بدی بخیزد و تقابری به شتر بر خیزد  
رو در خانه در محراب مثل استخوان گریه شده که خفته میشود و در زمان  
صبح و عصر نماز و تفحص و میوه نماید بپایان و تفتیش عاقلانه  
ختم از تلبین که کافشست فرزند کا است سرخسند و شورا  
شوند خویشتن معنی که نیاز بر وریده شده بودند مؤلف گوید که  
شاید مراد از این فقرات بنامها خیر مقدم و انعقاد کرد با  
و ان شش نفر بر کردند تا آن شهید و چسبیدگان اصحاب  
باشند و مراد سران تقابری به خدا و محمد الله الحسین و حکما  
وفات حکما قاسم بن الحسن و فقرات آخرین خبر از اسیر شدن  
و سرخس خیمها و اهل حرم که فرزند کا حقر و سالتند و

باشد و الله یعلم و از حرف تا انوری و تمام سه و یکم چیزی که  
توان از آن فهمید دست گیر نشد مگر از آن که گفته است  
بکرم و صومعه است که توفیق فهم تمام کرامت فرماید  
علا کشته قدر باب چهارم در احوال حضرت عیسی بن و ایراد انجیل  
ساین در بیان آن بزرگوار خبر دهان مند اول در پاداش بچی  
تقیان سفر اول توریته مذکور است که چون وفات حضرت یعقوب  
رسید و لا ایجا خود را طلبید هر یک از جد و شفق و شورش  
عوض ایشان را بخواهر گرامیها نصیب و وصیت فرمودی  
بخشید و اینها را اخبار و اعلام نمود که هر یک از ایشان و اولاد  
بزرگواران چه خواهد رسید از آن جمله از انجیل در شان



با اعتبار فرموده که لا بائو شیعی یهود و خرافی  
 ی بن و غلا و عدک ی یوشیلو و لو یقیث عیم یغی دور نشود  
 سلطنت از یهود و یزید که از فرزندان او انکه باید شیلو  
 و جمع شوند با تو و ما مؤلف گوید که شیلو ایت و اخباری که  
 در کتب انبیاء یحیی علیه السلام و عیسی بن مریم مذکور است که  
 در بارش و یحیی که سفر اول توریست است من کوست باقیان  
 علما یواسم مسیح و مسیح کتب انبیاء هفت اسم مذکور است  
 و انچه از تورات کتب معلوم میشود این است که سلطنت بر  
 که حضرت داود و سلیمان از ان سلطنت قرار داشت تا وقت خرابی  
 یسایا المقدس در مرتبه ثانی و در خرابی یسایا المقدس سلطنت او

یهود تمام شد و از ان وقت حال که هزار سال است از  
 اسرائیل صاحب کلیه در عالم وجود ندارد و از سلطنت یزید  
 و یزید که ایشا اثری باقی نیست پس اگر ما صد شیلو کس باشد  
 که هنوز بوجود نیامده باشد بخوبی که اعتقاد علما یواسم  
 اید که سخن پیغمبر خدا دروغ باشد و سلطنت از اول یهود  
 پیش از ظهور مسیح بر طرف شده باشد پس باید که مسیح کنی  
 که ظهور او مفارن خرابی یسایا المقدس باشد و ان طبع  
 بریم بگو که در ان امان میشود و منارن نبوت او سلطنت  
 یهود باقر ارض پیوست و همه قومها مگر طایفه فلیس از بنی اسرائیل  
 بر او جمع شدند و پیغمبری او اقرار کردند و الحال نیز اقرار



دانند چنان طایفه اسلام و چنانکه فرمودیم در کتاب از دم  
کاشعیا البی چند مد که راست که در آن جز است از کسی که  
از اولاد پیشاکه پدر حضرت داود پیشتر شخصی بزرگ عظیم الشان  
بهم خواهد رسید و اولاد انبیا نیست که و با ما خطری  
کنج پیشی و نقری شام و نقره و همچنین تا آخر ده اید  
مغایبات نیست که بیرون آید شاخه از رشته پیشا و بد  
شود و قرار گیرد بر او روح خدا حکمت و پیشی و روح الهی  
و جبروت و روح دانش و ترس خدا و گفتار او بی خدا و بیقر  
و هی و الهام سخن گوید بدون تعلیم از کسی و حکم کند براسنی  
برای درویشا و نصیحت کند مشواضع از مهربان و بفرزند

بصورت

را بعضا دهن خود و روح بهای و بکشد ظالمان را بجز جهاد با  
ظالمان بشهر و عساکر بلکه بربان و فوت نفس خود  
ایشان را بر طریقت کند و براه راست دلالت کند و باشد سبک  
کاو و بر عدل و راستی بطریق که کرکس و پیشی بایکد بکر چرا  
و کس را از دست بکشد و رسد و بجز شهر خواهد شد در سواد و کار  
و شهر در راه مانند حیوانات و حشر بجز و پر شود که خواص  
از دانش و فهم مثل اینکه مدرسان از اب پر میشود و در آخر ایات  
مد که راست و با ایشان هم شو شو پیشی اشع و مد القی  
هم الواکویم مد در سواد و ما نیاه منو خانو کا بود بجز باشد  
انور ساعه در خشت پیشاکه بر باشد برای علم فرموده بکشد

با و خواهی



و باشد جای و عزت و بزرگی مؤلف گوید که از اولاد ایشان  
بودن حضرت علی بن مریم در کتب انساب و تواریخ مسطور  
که هیچ یک از علما و انساب در این معنی خلاصه نکرده اند که است  
و آنکه از متقدمین و مفسرین علما می توانست بدان که در واقع  
حضرت علی مسطور است که علی بن مریم از اولاد شاه بزرگان عبارت  
تاریخ و ملحوظ هوای حضرت علی خورشید پادشاه بزرگان  
معلوم می شود که از اولاد او بوده و آنچه در این باب  
بنامها موافق است با آثار حضرت چه از شاخه و رخت پادشاه  
و روح الله لقب داشت و تعلیم از کس نگرفت چه اینکه در تعلیم  
لغة احیاج عقل داشت در طفولیت سخن گفت و هرگز جدا

که در آن

نگرد و از مرتبه ترا بنصیب و زبان بر پا داشت و خلق را نصیب  
میکرد و نفوذ نفس از ایشان انتقام می کشید و آنچه علما  
در این مقام می گویند نیست که از علامات ظواهر و صلیح کل  
و دویست و شصت و شصت که در کتب و کتب و کتب و کتب  
یکبار از دست فرسایند و حال آنکه از زمان حضرت آدم تا حالا  
پیشتر بیغ جفای ظالمان بر سر مظلومان اخذ و دست  
از بردستان همیشه بر سر بردستان افراخته بود پس  
و آنکه در این باب خبر داده شد باید پیامده باشد صادر جواب  
می گویم که آنچه اعتقاد طایفه اسلام و مشوات در احادیث ایشان  
که حضرت علی بن مریم در آخر الزمان در خدمت قائم الزمان



خواهد آمد در زیر علم الحشر خواهد ایستاد و در میان الشکران<sup>حشر</sup>  
بعث و نیز یکی فرما تو را خواهد بود و هم چنین در احادیث و  
است که در این زمان صلح کل اتفاق خواهد افتاد و حیوانات<sup>ازین</sup>  
یکدیگر خواهند کرد و دست ازین ظالمان از مظلومان کوتاه  
خواهد شد و ظهور این در مکه معقله که کوه خراس<sup>است</sup>  
خواهد بود و در این و عدل انوار بر او خواهد کرد و  
این امور هنوز اتفاق نیفتاده پس بر کسی که از دین اسلام  
خارج باشد بحث نمیشود نهایت مسلمانان را موجب مزید و  
استحکام اعتقاد خواهد کرد و اگر کسی گوید که امنیت و  
دفاعت مولود بر اطاعت کردن<sup>حشر</sup> علی چنانچه طایفه که

از حضرت

ان حضرت را امامت کردند حال هم در نهایت هستند مثل اهل  
فرنگ بسا بعد خواهد بود و غیبه ماند که پیشتر کتاب حشر شما  
خبر است از احوال حشر علی و چون از برای الحشر ظهور<sup>ظهور</sup>  
است یکی در اول و یکی در آخر و علامات هر ظهور با هم ذکر<sup>شده</sup>  
و اخبار از آثار ظهوری است هنوز اتفاق نیفتاده و ذکر  
بجلی از آنها در احادیث میتوان جست بحث بر خصم که احادیث<sup>در</sup>  
را منکر است نخواهد بود بجهت عدم وقوع میتوان اولا<sup>الزما</sup>  
داد خصم ما را موقوفی که خصم اعتقاد بوجود حضرت<sup>علیه</sup>  
نداشته باشد و چنین داد که آنحضرت کشته شد و بود  
کشیده شد و اخبار از علاما که علاما ظهور اول بود و اتفاق



اقتان خصم بدست او بر اینکه ان شخص که علامت در شان او  
و امر دست باید تمام آنها را و صدق کند متکرر میشود پس نا  
بر این غالب نگار بر اجابت غیر مفهوم خواهد ماند و <sup>مطلوبه</sup>  
ان حاصل چیز چرت چیزی عاید ایشان نمیکرد و بلی اجابت <sup>منع</sup>  
الکلمه میکنند که این علامت تمام در شان ما شیخ است و  
او را در عود میدهند و ایشان را ظهور او را میکنند و از <sup>چیز</sup>  
استحکام اساسی ادعای خویش با اهل اسلام میکنند که <sup>بعضی</sup>  
او ما شیخ محمد صاحب الزمان است که شهادتین بامداد او  
امید و امید نهایت در شان ما شیخ موعود سخنان چند  
میکویند که بر هیچ یک از آنها دلیل ندارند مثل اینکه میگویند

که باید

که باید از بنی اسرائیل باشد و بر شریعت نوریه رفتار کند و <sup>دین</sup>  
دایر دارد و در ریشتران موسی این همان کلمه باشد و اگر کسی  
تمام آنچه را که ایشان در شان ما شیخ میکنند ملاحظه <sup>کند</sup>  
و بایکدیگر بسجده از قبل است و بر همه خواهد بود چون <sup>نیز</sup> خاصه  
کام در قطع مراحل این رساله محمول و عمر تا باید را محال است و  
دره خو مجال نامست بر سر این مطلب ندید و از نقل کما حق  
شعائر بان بکام کشف اگر چنانچه مشبه الله فرادگر نباشد  
در اجل و عود تا آخری واقع شود و توفیق موافقت نماید <sup>و</sup>  
هست که بعد از فراغ از تالیف این رساله تمام کتابها را <sup>چهار</sup>  
بلکه نفس نماید و بقول الله تعالی در اینجا چگونه این کلمات و عبارات



بظهور خواهد رسید و آنچه در این مقام ایشان بان فروراست  
اینست که در این اوان بکار بوالفضل لیاپتو که خود را عالم می  
پندارند و در مشهد مقدس ساکن است کتاب تصنیف کرده  
و بمضمون اینکه بر عکس هستند نام زنگی کافور را اسمی بخوبی  
الرقع نموده و در آن کتاب در مقام اثبات ابدی بودن شریعت  
نور بر از نشان پنجاه و چهارم کتاب شعبه الهیست و از ادله بر  
خود پیدا است و استدلال مذکور علاوه برین بنا و بودن  
مدعای لالت نداشتن مستلزم فتاوی است از برای یهود  
زیرا که ایشان بفرمان اینکه میگویند دلیل مایه مدعای متا  
است و ابنا است و ایشان چنان و چنین گفته اند و از ما علم

در

و اصل بودن و ما را متابعت ایشان واجب است و چه دیگر  
دست ندارند و این سخن را در جمیع موارد چه در اصل ملت  
و اعتقاد چه در تفسیر و ترجمه کتاب بنیاد جاری میسازند و  
بقدر سر موئی از تقلید کلدانی و یحییای مخصوصی مایل گشتن  
و اجازت میدهند و استدلالی بانی که ان مدعی علم کردن از  
جمله سخنانیست که خود از پیش خود تراشیده و به تفرقه  
ناقص از احسنه و دلیل پیدا شده زیرا که اهر مدن کور و  
شمن ابنا نیست که با اتفاق کل خراسان و از احوال ما شنید  
هیچ یک از مفسرین ایشان چیزی که بجملا گفته که نام این ابنا  
چه در این نشان پنجاه و چهارم و چه در نشان پیش از آن و بعد



از آن در شان ما شیخ است چیزی دیگر نگفته و خلاصه معنی  
آن اینست که من چنانچه شرط کردم که دیگر طوفان بزمین  
نیاورم شرط کردم که تو را غضب نکم و زجر نکم و اگر گو  
ی و کمرها را شوند و بر گردند سلامتی و رحمت من از تو  
نکرد و دلالت این اینست که من مطالب مستدل معلوم نیست که  
از چه وجه است و اگر بگویم که این اینست که من مطالب مستدل معلوم نیست که  
و باقی و ما بعد مطمئن دارم و خطاب به نبی اسرائیل است  
میگویم که بنابر این باید که خداوند عالم بعد از حضرت شعبا  
دیگر نبی اسرائیل را غضب نفرماید و حال آنکه غالب آنچه بر  
نبی اسرائیل ظاهر شد بعد از آنحضرت بود بر آنکه آنحضرت در او

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم  
مسلط شد و اگر آنچه کرد و بعد از آن تا این زمان رسید اینست  
آنچه رسید و در اینصورت تو را مستدل از ما گذشتن  
نشد و پیغمبر لازم آمد که ایشان گفته بودند خود وفا نکردند  
و اگر گویند که مقصود از آنکه تو را غضب نکم و سلامتی از  
تو نکرد اینست که شریعت شما منسوخ نشود میگویم بحسب  
دلالتی و غریب است لای الهیانه غضب کردن و نسخ نمودن  
شریعت چه ملازمه است و بر تقدیر اینها ملازمه باید که  
شریعت نبی اسرائیل چند دفعه نسخ شده باشد زیرا که خدا  
ایشان چند دفعه غضب کرد که یکی از آنها تسلط تحت النصر

این کتاب را در  
کتاب خود  
نویسید  
این کتاب را در  
کتاب خود  
نویسید



دیگر تسلط طوطوس بود و علی هذا القیاس بجهت پرتو  
 و معصیتها چندین وقت بیلا و عذاب گرفتار شدند  
 سیم در فصل پنجم کما میخاوی غیر مذکور است که آنانیست  
 حکم افراتاسعیر الهیوت بالفت هودا میخاوی بقی الهیوت  
 موسی بکسر ایل و من اوتوا و میقدم مبهتلام لاجل یقین  
 عد حیک بولد انا لاداه بدانکه بدست حکم فرید از فری بدست  
 المقدس است که در زمان بنی اسرائیل در نظر سبط  
 بود و انفر پیرا افراتاسعیر میگویند و حاصل معنی این است  
 که نوای بدست حکم کو چکی از برای بودن مکان بزرگان یهودا  
 از نو برای من بهرون میاید مسلط شد بر بنی اسرائیل

بهرون

بهرون آمدن او امر نیست که مقدس شده است پلش<sup>خلقت</sup>  
 عالمنا لیکن بدم ایشان را و فنی که زاننده بزیاد از او دلا<sup>لت</sup>  
 استغفرات برمد فالینست که بافقان مورخین حضرت<sup>ه</sup>  
 در قرین بدست حکم متولد شد و مادر او از سبط یهودا بود  
 و انچه در کتب سماوی و عرف و غیرها معارف است<sup>بست</sup>  
 که فرزندان را بیک نسبت میکنند چنانچه میگویند که زاننده  
 ابراهیم اسحق را و اسحق یعقوب را و یعقوب فلاز و هر که زانند<sup>ن</sup>  
 بنفاده که فرزندان را مادر اسناد دهند مگر نسبت یعقوب<sup>این</sup>  
 میماند که در این مقام فرموده که زاننده بزیاد بجهت آنکه انحضرت  
 بی یک متولد شد و هر کس خود را از نعت خالی کند<sup>شکلی</sup>

زرا  
 این جاث بدم ایشان  
 که در متن نوشته  
 ترجمه بکنیم است  
 که در این ذکر شده  
 این لفظ فعل محو  
 است بخر داه بلاش  
 بدم ایشان را غلط  
 است شود ۱۲



از برای و باقی خواهد ماند و اگر کسی گوید که شاید این  
مولود بعد از این در بیست و یکم انفاق افتد در جواب میگویم  
که این بسیار بعید است زیرا که در صورتی که سلسله بنی اسرائیل  
نمیداند که از چه سبط و کدام طایفه است و خداوند که بیست  
لحم در کدام مکان برون و الحال خراب است بالبادیه تقدیر  
منصف میداند که باید ان امر انفاق افتاده باشد چنان  
در نشان بیست و یکم که او میا چند این مد کور است که  
حاصل معنی آن اینست که وفده فرموده است خدا که بروید  
از نسل داود صدیقی را که بسیار بزرگ شود و در روزگار  
او رستگار شود یهودا و منشی باید بنی اسرائیل و در آخر

میفرماید

میفرماید که و زه شمو اشریفر و ادنای صدق و یغ و اسم  
او انچه بخواند از خدای صدق بنی ما و همچنان در نشان سی و یکم  
از جهان گاه باقی مد کور است که مضمون آن فرستاده  
ایات نشان بیست و یکم مگر اینکه ضمایری که در این نشان  
است ضمیر مؤنث است و حاصل معنی آن اینست که بروید  
از نسل داود و روایتی در مستحادی باید با و  
یهودا و منشی باید بیست المقدس و باز در آخر همان ایات  
میفرماید که و زه اشریفر و الاله ادنای صدق و انچه علماء  
بود در این مقام گفته شد اینست که این ایات نشان مانع  
و در آن چیزی نفی و نه اند و یک از مفسرین که او را



و در وقت گویند گفته است که باید ما شیخ خود بخود مثل کاجا  
 بروید و گویند معنی و اللفظ و وید و وید و وید که در آیت  
 مکرر مذکور است استنباط نمودن فی الحقیقه درست  
 فکرمند از برای که بر جو آمدن فرزند بی یک شبیه است  
 بروید کجا خود درونی بفرمای که کسی نخ از انکاشه  
 باشد و محض دهقانیت قدرت حضرت احد بدون اسباب  
 ظاهری و وید باشد و ان علاما بوسیع این مری صدق  
 دارد خصوصاً در صورتی که بانی انچه در این مذکور است  
 نیز بر آنحضرت درست است بلکه از ال داود باشد و  
 رسنگا شود باو سبط یهودان بلکه انچه در کتب تواتر

مذکور است

مذکور است و بعضی از علما یهودیان قایلند اینست که تمام  
 سبط یهودا آنحضرت ایمان آورده اند و در سبط راحل و  
 امینک اسیر راحل کردند و مثل سایر یهود جهان و سر  
 و دلیل نمایند و فقره فقره ادعای صد ضوط در هر موضع  
 بدرجه میتوان ترجمه کرد یک ادعای فاعل فقره بود حال  
 معنی چنین باشد که بخواند او را خدا صد یون و دیگرانکه نا  
 فقره را نقد بر کرده اند ادعای را داخل فقره فرار و هم و یا  
 طریق معنی کنیم که بخواند خوانده او را خدای راست و بر نقد  
 این علامت نیز صدق میکند بلکه بر نقد بر اول صحت  
 صدق بخواندن خدا او را ظاهر است و در فرمان مجید بان



تبریح و افشاند و مکر در میان مسیح این مریم متصدن <sup>مرد</sup>  
و بر تقدیر مریم خدا خواندن انحضرت را در میان طایفه نصای  
مشهور است و خداوند احد در چند موضع از قرآن مجید  
بان تصریح فرموده فالتین این قول را سر زدن کرده ان  
انجمله در سوره مبارکه مائده میفرماید در هر موضع گفت  
الذین قالوا ان الله هو المسيح ابن مریم و چون ضمایری کرده  
نشان سی و سیم است مژغاسته میخواند بود که فرمود  
ان خبر خود مریم بوده باشد و صدیق خواندن خدا مریم را  
در قرآن و سوره مائده صریح است چنانچه میفرماید که و امه  
منه و مریم چنین نصای آن معصومه را خدا میداند

و اگر متحقیه گوید که چه مانع دارد که ازاله او در دیگری نیز  
متولد شود و این صفات بر او درستیاید و او را صدیق با  
خدا خوانند و خود بخود بر وی و سایر صفات دیگر نیز که در  
همین آیات و سایر آیات کتب انبیا در نشان ماسیح مذکور است  
بر او درستیاید مثلاً اینکه بر وجود او نبی اسرائیل بر احوال <sup>مذکور</sup>  
انست و پادشاه باشد و بر همه مسلط شود و دلیل بر اینکه باید  
ان شخص علیه این مریم بوده باشد چیست و حال اینکه او در آخر  
بیت المقدس ثانی بوجود آمد که اول خرابی و پریشانی نبی  
اسرائیل بود در جواب میگوئیم که اعتقاد طایفه یهودیست که  
ماسیح موعود متولد شده زیرا که در نفس اسرائیل که در



بجاه وسم کما حضرت شعبا پیغمبر مذکور است و اولان ابا  
 ابیست که حقیقه یسکین منبذ باروم درجه پنجم ابر مفسرین  
 هر یک تفسیری کرده شد و هیچ یک مناسب بر این ندارند  
 و خواطر خواه خود سخنی گفته شد و عوام فریب داده شد  
 از انجمله عدله حکم کرده که فهمیدن این بسیار مشکل است تا  
 آنها که با ما همیشه بحث دارند و اینرا محض غلبه قرار داده  
 شد و غرض از علمای انصاری است و حقیقه انچه ایشان فهمیده  
 مناسب باین دارد و انچه علمای اسرائیل گفته اند از قبیل  
 در پسما نیست الی اخرها و حاصل معنی ابا ابیست خبر  
 است از نبی برگزیده از مذکوران خدا که باید و بزرگ شود

و درین پادشاهان از او بسته شود و بنماید بایشان انچه را ندانند  
 باشند و بفهمانند انچه را نشنیده باشند و هم او صانع نبوده  
 بشمارد تا اینکه در فقر پیغمبر باید که او بهینا است <sup>نقص</sup>  
 ما و خسته است از کاهان ما سلامتی از اوست و جراح او  
 شفاست برای همه ما و چون کوفته اند مرگشان شدیم هم  
 چنین صفا در پیشم تا اخر ایات منجه اینان میکنند که  
 غرض از این نبی ماست و نقل کرده شد که یکی از علمای کوراه

بی پوش میگویند و در کن عذین پیغمبر پشت عدل ماست و این مطلب  
 دید که نام بدن او مجروح و خسته و بهینا جهت کانی است و در و الی  
 و بر این تخم بسیار بود و کسی که هنوز متولد نشده باشد و قدم  
 بر زمین نهاده باشد



وجود نکذاشته باشد بجز خود می تواند که بر در هشت بنشیند

و اندام او زخم و جراحت داشته باشد در غیر این موضع این

دو تفاسیر و ترجمه ای خود تصریح بوجود آمدن ماسنج کرده

پس باین احوال اینکه ماسنج بعد از این متولد خواهد شد

باطل خواهد بود و بر نقد بی که موجود شده باشد و بر

بحث در خصوص آنکه بوجود او سایر علامات بوجود نیامد که

خواهد شد مبادی و بود و نبود لازم است که متابعت ما

نموده قابل شوند باینکه از برای انحضرت و ظهور است و احادیث

اتقان آثار و بعضی از علامت آنکه از چه سلسله است

بگما متولد میشود ماسنج هم رسانیده و مابقی مانند و بعمل

آمد و انتخابی که متولد شده و مراد از ماسنج است یا ماسنج

مریم است یا غیر او است و هر گاه خبر او بوده باشد میگوئیم که

فرزند وی در میان سبط یهود متولد شد و غیر ماسنج این

مریم بود که است و چرا از آن شخص خبری نیست و مسیح این

مریم با وجود آنکه باطل بود باین شد مشهور شد بلکه

میگوئیم که کسی در عالم فرزند بی یکه متولد شد ترا غیر آن

حق را ندانند و در هیچ کتاب تاریخی نیز مذکور نیست مگر

در تاریخ طوایف احوال که فرمیدان ظاهر است و میگویند که

لنقوانام بی تو هر نائید و بر نقد برسد و نر از آن

نر از سبط یهود و نر از طایفه بنی اسرائیل بود و آن فرزند



که اذکار که بی یک زبانه سه نفر بودند و هر سه کافر بودند  
و شخص کافر ماسیح می تواند بود پس باید که البته ان شخص مسیح  
پس مریم بوده باشد و اگر گویند که مسیح این مریم کشته شد  
و در اوان پخته شد و کسی که کشته شود ماسیح نیست زیرا که  
ماسیح باید زنده باشد و جمیع علامات در بار او صدق کند  
جواب میگوئیم که هر صاحب بصیرت معلوم است که عالم امکان  
عالم برون مشیت الله جاری است و از احدی از ان و اول  
او امری متمشی نمیکرد و چنانکه گفته اند اگر شیخ عالم بخشد رجا  
نی در کمال فخر خدا و در صورتی که ارا را خدا با نواز  
مسیح این مریم تعلق نکرفته باشد و باید ان شخص زنده بماند

لا اله الا الله

و چگونه میسر میشود که او را بکشند و بر دار کنند و آنچه  
ختم محقق است بعضی از این نیست که شخصی را بجلت و علیه  
این مریم کفر بر دار کردند اما بر همان دار کنند که مشیت این  
که با علیه این مریم بود بانه وان اشیا ه از ان زمان تا حال که تر  
بد و هزار سال است در میان جمیع طوایف مشهور است چنانچه در  
تاریخی که موسوم است بسبط هو دامت که است و در ان  
گفته که طایفه نصاری میگویند که علیه این مریم کشته نشد و مسلمانی  
زنده بین او تنگنا نیست و در زمان مجید مریم مذکور است که  
و قولهم انما نلنا علیه این مریم رسول الله و ما قلوب و ما صلب و ان  
اتباع  
سبحان الله و ان الله بن احسان و فی لفی شک منه ما اللهم بر من علم الاد



الظن وما قلوه فيها بل رفع الله اليه و كما الله عز و احكاما يعق

مهر با آنها و خدا بر دلها پشویسب گفتن ایشان که کشیم ما علیه <sup>این</sup>

مریم را و حال آنکه نکشته او را و برادرها و پسران او را لکن <sup>شد</sup> شبیه

از برای ایشان و بدستگاهها آنکه آنکه اختلا کرده شد در شان

او در شکند از احوال او نیست از برای ایشان از دانش مکر ظن

و نکشند او را از روی چنین بلکه خدا او را بالا برد و سر خدا

و خدا غالب حکیم است و اینها شبیه است با آنچه بود در شان

موسی بن عمران میگویند در کتاب صفر باشار که از جمله کتب

معین است مذکور است که خلاصه آن حکما نیست که چون <sup>حق</sup> آن

در عصر قطعی را کشت با نمر و عون او را گرفته در مقام بسیار گایای <sup>دار</sup>

حاضر کردند و چو خواستند او را سیاحت کنند با مر خداوند <sup>که</sup>

ملک انحضرت را از جنگال ایشان و بود در پیا بانی گذاشت <sup>شبه</sup>

انحضرت را و یکی از انجم است انداخته انشخص کشته شد و بدار

او میخند و آن بن کوار لیل است مانند و چنانچه خیم پر <sup>شهر</sup>

و چنانچه از چهره و قامت برداشته میگوید که ما را در نسب حضرت <sup>علیه</sup>

این مریم شبیه است و او را صادر از نخی و خشماید <sup>که</sup> و نمیدانم

شیخ بودن چنین کسی را ضعیف نمیشود و حال آنکه باید باشد

بهترین خلق باشد جواب میگویم که با آن نرندی یکدیگر <sup>چو</sup>

شد ممکن میدانند و چو نر او را میگویند با آنکه میگویند که

منع است که بی یک کسی موجود شود و شوق ثانی <sup>طل</sup> بقیه



است زیرا که دلیل بر این مدعا دلالت ندارد بلکه خلاصه آن  
از ملاحظه قدرت خدا منظر می آید زیرا که در صورتی که توانا  
که بی پد و مادر خلق کند بی پد را بطریق اولی میسوزاند  
افزاید و او را در خلق کردن هیچ احتیاجی به آن نیست  
و علاوه بر این آنچه از قبایل سابق معلوم شد این بود که تا  
بر کسی صدق نکند و یقین بر او که ممکن باشد بلکه واجب  
که ما شیخ موعود این بی پد بوجود آید و این یکی از علامات آن  
حق باشد میگوئیم که ابا دلیل دلالت بر این مطلب میکند  
مریم دختر عمران که مادر آنحضرت بود باغبان بود که از آن دلیل  
لازم آید که آن حضرت صلوات بر او قضا باشد و خصم را ممکن نیست

که در حق

که از خدا دلیل بر این نماید بلکه آنچه از تتبع کتب نواری و غیرها معلوم  
میشود اینست که آن معصومه در زمان خود از زهاد  
قبایل و قتال بوده و کسی را در ملها رست و عصمت آن حضرت  
سخن نبوده و در تمام عمر خود بغير از جهات و ملازمه نیست  
المقدس کاردی دیگر نداشته و در آن زمان از جمیع قبایل  
و زهاد و نسوان نبی را که در پیش المقدس بودند کوی  
سبغت مهر بود و علاوه بر این از خاندانی بود که تمام  
انها پال و پاکیزه و خدا ترس و بزرگوار بودند و در انجیل  
مذکور است که زوجه حضرت ذکر پاکه والد حضرت مجتبی  
خاله حضرت مریم بوده و بعد از اینکه حضرت عیسی قدم بر سر



و چون کف از جمعی ناهل فساد از هر کس را اینکه انحراف را  
مخل اوضاع و بنوی خود میدانستند انحصوم را  
بنسبت آن خود را مستحق غضب الهی گردانیدند  
و باعث این شدند که بلامر و بطرف و ناخبر شدند و  
بأنواع بلاها مبتلا گردیدند خلاصه هر کجا باید که مادر مانع  
بی شوهر او را زیاد کردیم باین امر منرا و از ثواب  
زیاد که پاکیزه و عین و بهترین دینان بود و کسی با او هیچ  
احتمال نداشت و قضا نمیداد پس باید که طالب حق خود را از  
امراض و اغراض خلل کرده بنظر ناقل و فکر امور و ادرا  
ملاحظه نماید مع ذلک از حضرت مسیب الاستیامسئلتهما  
ید

کدام

که او را بر او داشت بداند و اگر نه کسی در مقام عبادت باشند  
و بنای او را بر اغراض گذارد و متابعت اسلام را بر ما به  
داشت عفتا و مقابل این ادله باو نفع نهرساند و السلام علی  
اتباع الهدی باین پنج در ذکر ایات و اخباری که دلالت بر مدح  
خوبی بنی اسرائیل میکند و معانی آن ایات و اخبار را بجز در این  
مقام ضرور است بیاید دانست که خداوند عالم حمد بلسا انبیا  
بنی اسرائیل ایشانرا از آخرها دان و در هر یک از کتب مضمون این است که  
بانی اسرائیل از کفر و نعنی النی انعت وانی فضلتکم علی  
العالمین و چون آن ایست که ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمته را  
انچنان نعمتی که بشما انعام کردم بان و بدو رسید که بنی

بنی اسرائیل  
در این مقام  
ضرور است



مادم شما را بر خلق عالمیان و کوشی نزد عالمیان فرموده  
 ابرو دیگر را که میفرماید بانی اسرائیل ذکر و تعبیی الی الخ  
 علیکم و او فو بعهده دوت بعهده کم و ابائی فارجه هبوعین  
 نبی اسرائیل یاد میاوردند نعمت مرا که انعام کردم بآن بر شما و  
 کنید بعهده شما و از من بپرسید و پس در چندین موضع  
 بایشان فرمود و نبی اسرائیل این ایات را دست او بر خود کردند  
 و بآن نخر میکنند و چنین میگویند که این خرابی دلیل است  
 بر اینکه باید ایشان بهویت را ترک نکنند بر این مذمت  
 و ابرام و رزید بهیچ وجه دست از ملت مقدس خود برند  
 بنابراین لازم کردید که بعضی از ایات را در این مقام نقل نمون

اگر وفا کنند عهد  
 من من وفا  
 میکنم بعهده

باندان فهم خود آنها را توجیه کنیم که حقیقت آن بران نضار  
 کنند گامی مانند و در این باب در فصل ابراد میشو یکی در  
 ابائی که دلالت بر فضیلت ایشان میکنند بدو نکره شرطی  
 در آن شده باشد و هم در آنچه با شرط دلالت بر مدعا دارد  
 فصل اول در فکر ایات و اخبار یکدلالت بر فضیلت نبی  
 اسرائیل میکند معلوم اولایه است که در آخر بارش و انتخاب  
 مد کور است و آن ایست که کرم قادش ائیه لادئای  
 الفیال تحا باصره ائای الفیال الحیون لولعم سفولاه من کل هان  
 اشرفل بین هان اما یغیر قوم خواص و از برای خدای خالق  
 نور بر کزید خدای خالق از برای قوم بر کزیده از همه قومها



که در روز زمین ساکنند و انچه را می بینند در این ایام میگویند  
اولا اینست که از کلیه اشارت که بر سر لفظ ادا ما مذکور است  
قطع نظر نموده در ترجمه ای میگویند که خدا بر کز بدنی است  
را از همه قومها که بر سر زمین می افتند و بعد از آنکه این را حسب  
الخواهش معنی کرده اند میگویند پس باید که قوم خواص  
خدا منحصر باشد در بنی اسرائیل و در روز زمین کسی دیگر از  
خواص نباشد و معلوم است که خداوند احد دیگر بر این قوم  
خواص خود ترجیح میدهد و بیکانه را از ایشان بهتر میداند  
پس چگونه میشود بود که از قومی دیگر که بیکانگه درگاه  
خالق عالمند کسی بهتر بداند که نافع طریق ایشان بود باشد

و ایشان را

و ایشان را متابعت او واجب باشد و سینه این کلام ظاهر است  
زیرا که در تورات<sup>ه</sup> ظاهر است و چنانچه در تورات<sup>ه</sup> است  
است با قوم میکند و از زمین ساکنند و مؤید همین معنی<sup>است</sup>  
انچه در آیات سابق بر این ایام مذکور است و خلاصه مضمون  
ایشان اینست که داخل شدند در زمین بخت المقدس و شکستنی<sup>ها</sup>  
و حراب کردن مذبحها و عبادت خانه انجرام است که در آن زمین  
ساکن بودند و تاکید و تهدید بسیار فرموده در اینکه مبادی  
با انجماعت هیچ وجه نیای شنائی بگذارند و با ایشان وصلت<sup>ن</sup> کنند  
و دختر ایشان دهند و ایشان را خست بگردانند و تمام ان آیات منع  
و ترغیبی بر اسرائیل است از شنائی و دوستی با کفار و بت پرستان<sup>ن</sup>



انسر زمین و بعد از آن آیه مشغول است که شما از این بیت پرستان  
 بهترید و مع ذلك را به بعد صفر ما بدید که نه از بسای و نه <sup>باید</sup>  
 شما بر این قومان بود که شما را بگزید و اختیار کردم از <sup>قوم</sup>  
 زیرا که شما از این قومان بسا اکثرید بلکه بجهت عهد بود که  
 خدا با پدران شما کرده بود که بیرون آورد شما را و رها <sup>کند</sup>  
 از دست فرعون پادشاه مصر و اینکه بدانی که خدا خالق تو  
 نگاهدارنده و نگاهکننده است بوعده ها و فرمائهای خود خلا <sup>ص</sup>  
 انچه از انام این ابا است معلوم میشود البت که خداوند عالم  
 بنی اسرائیل را بجهت خوبی پدران ایشان بتمام انقوامها که در <sup>ان</sup>  
 زمین ساکن بودند و مشغول بهت پرستید بودند برگزید

و ایشان را

و ایشان را نسبت بان طوائف قوم خواص خود خوانده و از ایشان را  
 ایشان را غر پرست و بسا سهل است که خدا پرست و پرست <sup>است</sup>  
 بهتر باشند و بر تقدیری که ایشان بهترین خلق زمین <sup>باشند</sup>  
 لازم نیست که انام تمام است بهتر باشند و خدا قوم دیگر را  
 خواص نکرده اند بلکه جائز است که مثل اینکه در انوقت ایشان <sup>را</sup>  
 برگزید و خواص خداوند بودند و وقت دیگر طایفه دیگر خوا <sup>ص</sup>  
 خدا باشند و ایشان را افضل بود دیگران دهد و هم ابر است  
 که در پادشاهی راه انوحی من کور است و ان ابا است انام  
 اتم لادنای الحیم لا شکک دور لا تا به و انار حاه بن غنیم لا  
 من کی غم ناری آتیه لادنای الحیم و حیا با صواد نای لهنوت



لولعم سفلو له ی کل هاعلم اشرعل بن ها اذا ما واپرورم از این  
 واپر بعینها ها واپر است که از پاداش و آئین نقل شد  
 و استغفار و جواب از ان اصباح بیکر از نادر و مغیر از اول  
 ایست که شما طایفه و کرده خدای خالق خود بد ندر خسار  
 بخراشید و نذر خم کنید میان چشمها و صورتها خود را  
 برای زنده و لفظ باقیم که در این امر مذکور است بحسب <sup>لفظ</sup> متن  
 پیغمبر است و ما در ترجمه ما بحث صاحب کتاب اشارت  
 مذکور این لفظ را بمعانی بسیار ترجمه کرده از ان جمله طایفه و  
 مردم و فضلا و علمای و جماعت و غیر ذلک و بر تقدیر یکم  
 این معنی را از صاحب کتاب اشارت قبول نکند و خواهد که <sup>معنی</sup>

مشهور

مشهوری عمل کند بگوئیم که معلوم است خداوند بکانه حد را  
 فرزند بطریق حیوانات تمییز شد و او را رزق و جود حق نیست پس  
 باید که عمل بر اقرب مجازات نموده بگوئیم که پیغمبر شما خواصان  
 بر کز بدگان خدا و دستان و منزلت پسران خدا شد و جمیع این  
 معانی چه قطع بر در کار ایشان مبرسانند و چه دلالت دارد  
 بر آنکه باید ایشان بر شریعت خود راست برون پیغمبری دیگر را  
 اطاعت نکنند و باقیام قیامت بر پیوسته باقی باشند و آن  
 اینکه بفرماید که شما خواصا خدا شد لازم نمی آید که خدا را  
 دیگر خواصی نبوده باشد پس هم ایست که در پاداش از ان شریف  
 مذکور است و ان در مقامی است که خداوند عالم حق <sup>است</sup>



البسوی فرعون میفرستند و امر میفرمایند با او که بگو فرعون مرا  
که کوه امراد نامی بنی بجوری بسراید الی آخرها یعنی چنین گفت  
خدا که پس اول زاد من است اسرائیل و میگوئیم بنو که فرست  
پس را که عبادت کنند مرا و علمای یهود همین امر مذکور را میگویند  
که ما را خدا فرزند خود خوانده و ما در جواب همان سخنان را  
افاده میکنیم میگوئیم که در اینقرند خوانند چه دلالت است بر  
ابدی بودن احکام نوریه و اینکه باید البته شریعت حق موسی  
منسوخ نشود و چگونه عاقل خود را با مثال بن آدمه واهی  
تسلیم میدهد و در مقابل بر او چنین نامه می ایستد و ابرام  
در دومین ام جعل الله له نوراً قال له من نور متصل دوم

در ذکر اخبار و آیات که دلالت بر تفصیل بنی اسرائیل میکند  
بشرط آنکه فرمان برداری کنند و از او امر و نواهی الهی تجاوز  
نکنند و بعد از آن ابانیت که در پاداشی و شمع نبود و سفر  
ویم مذکور است و خلاصه معنی ابانیت اینست که چون بنی  
اسرائیل در مصر بیرون آمدند و به پایان سینا در آنجا نازل  
حق موسی وی رسید که بگو بنی اسرائیل را که دیدید آنچه  
کردم بمصریان و برداشتم و بلند گردانیدم شما را و اکنون کسی  
بشنود سخنان مرا و برپا دارد شروط و احکام مرا باشد  
نور من بر کزیدگان و شما خواهید بود بمن بزرگان و قوم  
خواص و فریب یابین مضمون در کتاب ایندیا ایست است و در اینجا



از مواضع نور به تصریح شده که بر او وارد شد و احکام  
 نالینکه من عزت و هم شمار او را هفت بخشم و برکت زهم در  
 تفاسیل آنها بر فایده نیست و بسیاری از آن مواضع مثل  
 ایات که از بارش و بشمع نهر و نقل شده بعد از نوع مقد  
 است که خداوند عالم از جماعتی که کافریون شدند انتقام کشید  
 و چنانکه مبادی نبی سرائیل را بخوار گردانید که چون خدا  
 این طایفه را بسبب عداوت و ما بر ایشان تفصیل بداریم پس  
 ما دوست خدا خواهیم بود و هرگز با ما چنین نخواهد کرد و ما  
 پیوسته رفقه الحال خواهیم داشت هر چند و بسیار از زمانی  
 کنیم فلهم در مقام مضمون اینها بالناس انا خلقناکم من ذکر

و انش

و انش و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمکم عند الله  
 التقوا ان الله علیهم خبیر که حاصل ترجمه آن اینست که ای گروه  
 مردمان بدو رسیده که ما خلق کردیم شما را از مردی و نژاد  
 در اصل شما تفاوتی نیست و کسی را مرتفع بر دیگری از این  
 و هاکذا که پس فلا نیست یا از طایفه بهمان حاصل نخواهد  
 و فراد طایفه و قبیل چنانچه اینست که هر کس شناخته شود فلا  
 پس فلا پس بهمان ممتاز شود و بدو رسیده که امری تو بین شما  
 نزد خدا کسی است که بر هیز کار تراست نزد خدا عزیز تراست  
 و خدا را با و خبر است که شایان فرمانده و ایشان را از خوا  
 عقلت پیدا کرده و بپایه و تصریح فرموده باینکه هرگاه شما شرا



مر بر باد آید و مرا طاعت کند و پر هیز کاری مرا شفا خود  
ساخته از مرا شب بیدگی و غیبت نجات نکند و نزد من  
کاری خواهید بود و من شما را عزیز میگردانم و الا اینکه شما  
و دیگران در صورتیکه مرا طاعت نکنند بکشتن خواهند بود  
و از هر انتقام خواهم کشید و بجهنم است که ایشان را بکشتن  
انگیزد که بعد از موسی میخواستند من است بکشتن فرموده  
کاهان ایشان را بر ایشان شمر و ما در این مقام بجهنم انعام محبت  
نداری زان مدتها و سرزنشها و انفل خواهیم کرد <sup>صل</sup>  
سخن ما با طایفه یهود نیست که چگونه عاقل خود را با این امر <sup>ض</sup>  
کنند که امثال اینها را بجهنم خود فرار داند و این دست او <sup>ا</sup>

افزون

از سعادت داران محروم گردانیده مغرور شویم باینکه خدا <sup>نرا</sup>  
برگزیده و ایشان را قوم خواص خود خوانده بلی کدام <sup>مست</sup> است  
که خدا با او آشنا نیست و کدام ظالم را با خدا آشنا نیست <sup>این</sup> آن الله  
امنوا و اللذين هادوا و النصارى و الصابئين من امن بالله <sup>اليوم</sup>  
الاخر و عمل صالحا فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون <sup>باشستم</sup>  
در ذکر خدا تنها که خدا بر ما انبیا نبی اسرائیل را مدست <sup>موره</sup>  
در پاداشی کی تابور و در سفر حج نور بر من کور است که دور  
حضرت بقوم خود فرمود که چون از رودخانه برون گذشتید <sup>بد</sup>  
قوم بنی اسرائیل مرا طایفه شده شش سبط در یکسهم <sup>بکوه</sup>  
که نزدیک بایستند و شش سبط بر کوه عبال و لاویان باوان <sup>بلند</sup>



بگویند که لعنت باد بان کسی که بت تراشید و بسازد و غلام  
قوم بگویند امین و لعنت باد آنکس که حرمت ندارد پدر <sup>و مادر</sup>  
خود را هم چنین قوم بگویند امین و نهمه فقرات اینست که  
باد آنکه بویاید زمین همسایه خود را و لعنت باد آنکه بخل  
اندازد کور را در راه و لعنت باد آنکه خون غریب و یتیم <sup>را</sup>  
بهر بود یا بنا حق ایشان حکم کند و لعنت باد بر آنکه زنا کند  
بازن یک خود و لعنت باد بر آنکه جمع شود با بهائم و لعنت <sup>باد</sup>  
بر آنکه زنا کند با خواهر خود و لعنت باد بر آنکه زنا کند با مادر <sup>زن</sup>  
خود و لعنت باد بر آنکه بزند رقیق خود را در جای تنهایی  
و لعنت باد بر آنکه رشوم بکشد و خون ناحق کند و لعنت باد

و آنکه

و آنکه بعل نپاورد فرمائهای نور به راه و بعد از این فقرات <sup>ماید</sup>  
اگر بشنود قول خدای خالق خود را یا به معنی که نگادارد <sup>بد</sup>  
و بعل و بر پدر فرمائهای او را که امر و زمن بشما سفر ما هم  
بدهد خدای خالق شما را لعنت بر همه قومها این رقیق  
بباید این همه برکتها که مذکور میشود و رسیدن این بر <sup>کتها</sup>  
موقوف است بشنیدن امر خدای خالق خود برکت بانی  
شهر و برکت بانی در صحرا و برکت بانی در فرزندان خود  
و برکت بانی در ثمره زمین خود و در حیوانات و کاهها و کلهها  
و کوسفند خود و برکت بانی در ظرف و اوانی خود و برکت  
بانی در آمد خود و بیرون رفتن خود و بگرداند خدای <sup>شمنان</sup>



نور دلیل و زخم خورده در راه تو و دیگر براندا و پیش  
تو خدا برکت دهد در انبار تو و در کسب تو و برکت دهد  
نور در چشم که خدای خالق بنویسد هدایت کند خدا  
از برای خود بخاص بودن چنانچه عهد کرده است اگر نگاه  
داری در فرمانها خدا را و بروی در راهها او و بر بندگی  
قومها از من که نام خدا خوانده شد بر تو و بر سندان تو  
باقی گذار و نور خدا بر من کوئی در فرزندان تو و در حوای  
تو و در رعایت تو و من که عهد کرده است خدا پدید  
تو که انوار شود و بکشد خدا بنور خزان خود را اسبابها  
بیارند بر من در وقتش و برکت دهد مکاسب نور

دهی بخوان دیگر و احتیاج بفرز کردن از کسی نداشته  
باشی و بر دست نگر دی و همه ابره ها در صورت نیست که  
نشنوید فرمانهای خدای خالق خود را که من میفرمایم  
شمارا امروز نگاه داشتن و بعمل آوردن و بر است و پیش  
گذران برای زنده بیدار خدایان دیگر و اگر نشنوی و  
خدای خالق خود را نگاه داشتن و عمل آوردن فرمانها او  
و سوما که من میفرمایم امروز بپاید بر تو هر نفری که  
که مدد کویشود ملعون باشی در شهر و ملعون باشی در  
خبر و برکت از هر چیز تو بر طاعت شود و نفع از فرزند خود  
نبوی و خبر و برکت نهایی در همه زمین خود و کادو گو



خود ملعون باشی اگر داخل شوی و اگر بیرون روی و  
ایدا از جانب خدا بر تو محنتها و آشوبها و زجرها در هر  
جان و اندیشه که بعمل آوری و نتیجه دهد افعال بد تو نیست  
شد و نابود شد تو مرا و بفرستند خدا تو مرا و بیاور مرا  
تا ما گرداند تو را از بالای آن صیقل که بان زمین خواهی آمد  
بهرات گرفت از زمین بفرستند اعدا و برسانند خدا  
بنویسند از الام و اسقام را از او رام و شب و روز و سوزش  
و سرشام و سهر و بران و بنور رسد بلاها از شمشیر  
ناخست شد و بگردانند آنها بالای سر تو مس و زمین و  
زیر پای تو آهن و بعضی باران خاک را از آسمان ببارد و بنور

باشی

باشی زخم خود در پیش دشمنان و گریزان از دشمن باشی  
و باشی در هیچ شهرها از زمین نوسان و باشد جنة و بد تو  
خود را که حیوانا و مرغان و گریزان گرداند خدا تو را انواع بلاها  
از خورده و پیچیده و حرب و گری که شفائی از برای آنها نباشد  
و گریزان گرداند تو را بد و توانگی و کوری و جهلانی دل که راه بیجا  
بازی و بر مراد و مطلب خود نیز نگریدی و باشد در هر  
روز کاران مستم و سببه و سرگردان و فرج دهند از برآ  
تو زن خطبه کرده تو را دیگران بگردانند و خانه آباد گرد  
نوراد دیگران ساکن شوند و مبعود خورند و دیگران از  
درختی که نوشته اند باشد و کاه و کوسند تو را در نظر تو



کنند و نور از گوشه‌های دهنده و فرج دهنده از برآ  
نویسند و پیران و دختران شود دست دیگران اسپریا<sup>شد</sup>  
و احوال ایشان مطلع باشی و نتوانی چانه بکنی و بخورند<sup>همه</sup>  
میوه‌ها زمین نور و همه حاصل کرد نور افروزی که انقوش<sup>را</sup>  
شناسی و باشی غم کشیده و شکسته شده در هر روز کارا<sup>ن</sup>  
و باشی و بماند در نظر خود چون نظر کنی گرفتار کند خدا مرخص<sup>خون</sup>  
از کف پای تو تا فرو سر تو که شفای نباشد از او برتر کند  
نور و پادشاه نور و مستط کند بر تو نوی را که نشناخت  
و پدران تو انقوش را و خدمت کنی انجا خدا بانی را که از چنگ  
و جوب تراشیده باشند و پیران احوال شوی محبتی که

میوه مثل زنده و نور سر زلفش کند در همه انقوش که خدا  
نور گرفتار ایشان کرده است برکت بر طرف شود از زمین<sup>نور</sup>  
بخوبی غم بسپای بکاری و حاصل کم جمع کنی و بخور و از  
میل و درخت انکو بر بستانی و خدمت کنی و نور امیرند<sup>هد</sup>  
و از اگر کم بخورد و زمین در حد و زمین نویسیا باشد  
و نتوانی که از آن دو غن بگیری و استعما کنی زیرا که کده  
شود آن زمین و پیران و دختران برای و از برای توانی  
نماند بلکه با سپری افتند و اشجار و انهار و اراضی نور را  
دیگران میراث گیرند و دیگران بر سر تو مستط شوند و  
بسپایست شوی و دیگران نور فرض دهند و تو محتاج



بگرفتند و بر پهلوانان رحم نکردند و تانی و نپست کردند  
چکایا بانو و زرا غنچه را تا آنکه باقی نگذارد دانه از زرا<sup>ست</sup>  
و هیچ از روغن و بر طرف کند کار و کوسفتند نور و عذاب  
کنند مردم نور را بر در روانه ها و مسلط شوند بر شهرها  
و طعنها و عذاب کنند بر در روانه که بر شهرها<sup>ست</sup>  
بخوری در آن قحط و محاصره گوشت فرزندان خود را که  
چکه کوستان شمایند و هر کس نام افوام و افزای خود را  
در اسپری و زرحمت ببرند و همه ناز پروردگان خود را  
بزرحمت و مشقت و عذاب ببرند و زنان و دختران خود  
را بدست دشمنان اسپری ببرند مؤلف گوید که آنچه در

بگرفتند و بر پهلوانان صاحب اختیار و بزرگ باشند و نپست  
و ذلیل باشد و برسد و بر هر این نفرینها ناخست بوند بر توانا  
نپست کردند نور را و اینها بجهنم ایست که نشندی قول  
خدا را بنکا داشتن فرمانها و رسومها او که فرمود نور را  
و عیوض اینکه عبات کنی خدای خالق خود را در شام  
دل و رفاهت خدمت خواهی کرد و مرد دشمنان خود  
که نفرینند او را خدا در قحطی و تشنگی و برهنه و کی هر چه  
و بگذاشت غل اهن را بر گردن توانا بر طرف کند نور را بفرستند  
خدا قوی را در اطراف از زمین بشمار کسی که بر دانه  
و نفعن زبان آن نور او قوی سخت رو باشند از پهلوان



این فصل نوشته شد از پاداش کی نابود از سفر بچشم تو در هر  
و در هر ماه پاداش و پاداشی بعد از این و دیگر مواضع تو  
از این قبل عهد بدات و عهد هائیک است و در نظر  
بجز ملال چیز دیگر باید روزگار مطالعه کنند نخواهد کرد  
فلهذا همین قدر انکشاف نموده راحه الهی کنیم بکتاب تو  
و غرض از این فصل در این مقام ناکید و بلیس این مدعا  
که بنی اسرائیل را با خدا خفته و بد و فرزند ی نیست و آنچه  
از ما میکنند که نحن انبیا الله و احبائه دروغ میگویند  
و کرامت و عزت ایشان در نزد خدا موقوف بر فرمان برداری  
و اطاعت کردن ایشان است و معلوم است که طایفه که اطاعت

در فرمان برداری کنند البته عزت و بزرگی خواهند یافت و نام  
آنچه داخل در این باب است فرموده ایشان را بان ترسانند بعد  
اید و آنچه نمی کرده بده ایشان را منتهی نشدند و باشند  
عذابها که فرار شدند و در هیچ یک از این باب مواظب که  
و عهد خوشی و بزرگی و راحت و عهد هلاک شدن و  
بر طر نشدن و عهد جهشت و عهد و فرغ در اینها بنویسد  
نویست در کل نور نیز هم نیست چنانچه در نوبت اول بحث  
التقریر ایشان مسلط شد و ایشان را با سبب ایل آورد  
در آن مناجات که از برای حضرت دایال در زمین ایل انتقام  
و مافذری زبان را در این کتاب نقل کردیم مذکور است که



نشستم که انچه را با فرموده بنده شو موسی و گرفتار شدیم بآن  
و بعد که فرموده بود و ثانیاً خدا بر ایشان رحم کرد و خلاصی  
بخشید و ایشان معظ نشد که تری دیگر فرماتهای او را فرما  
کردند و نگاه داشتند و بعد بنادرند و غضب خدا بر ایشان  
شدید شد و تخط و تنگی و محاصره گرفتار شدند و اهل  
برایشان مسلط شده ایشان را بر طرف کردند و پوسیدند <sup>بآن</sup>  
در تاراج خود نفل کرده که در آن محاصره فرزند خود را  
دخوردند و این نوشته انچه در آن محاصره در شهر سوای  
انچه در دست دشمن کشته شدند و گرفتار شدند هزار  
هزار صد هزار نفس بودند <sup>شاه</sup> غوا بالله من غضب الله و یاد

از میان ایشان بیرون رفت و احوال هنوز ایشان را احوال  
در ایشان هویدا است در جمیع و لا با و اقالیم گرفتار خوا  
وادای جز بپردازند و ایشان را درین در مسلمان اعتباری و نه  
پیش طایفه قضای قدری و مقداری هست و نه از خود  
ملاذ و ملجائی دارند و ما در این مقام چند هزار سوار کتب  
ایضا در مذمت این طایفه نفل نموده فصل را بان ختم <sup>میکنیم</sup>  
و بالله التوفیق در اول کتاب حضرت شیخ ابی بکر ای چند  
مذکور است که حاصل ترجمه آن اینست که ای اسماعیل  
باشنویس و ای ز منبج کوش و بعد چنین میفرماید خدا  
که پسران بزرگ گریه و بلند گریه و ایشان نافرمانی کردند



و خراخر و حجب مرا می شناسد کا و صاحب خود را و بنو اسرائیل که قوم منند  
خود را ۶۲

شناختند و فهم نکردند و ای بر قوم خطاکار قوم سنگین

کافران و فرزندان بدکاران و کذابان و کاذبان

و غضب کردند خدای اسرائیل را یا خوبان بنو اسرائیل را و

برکشند بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری

بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری

بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری

بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری

بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری

بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری

خود را از شما هر چند بسا نفع کنند من بستم شنوا را

دستها شما الوره است بخون و اضم در نشان شستم ها

کافران چند مد کور است که حاصل مغفرت اینست که

در وقتی دیدم ملائکه خدا را که پرواز میکردند و یکم از آنها

باز من آمد و التی در دست داشت و گفت یا یقوم بگو که

شنیدم بشنوید و فهم نکنید بدیدن بفری بفری بفری

بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری

بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری

بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری

بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری بفری



تو مرا و کوش و راست کن و چشمها او را بر ایشان میا که  
ببینند و بشنود و فهم کند و یاد کردند و علاج کنند و انچه  
نشان بخاه و فهمان کتاب مذکور است که دست خدا کو  
نیست از فرج دادن و کوش خدا سنگین نیست از شنیدن  
بلکه کائناتها حاصل شده است میا شما و خدا و خطاها  
شما پوشانده است رحمت خدا را از شما و پراکده شدن  
مخون الوره است و انگشتان شما در معصیت فرو رفته  
و گنجا شما در رفیع گفتند و زبانتها میا طل و ناحی گفتگو  
میکنند و نیست کسی راست کوئی در میان شما و نیست  
بعد از حکم کنند کنند کاند هیچ و هیچ و سخن گویند کاند

میا طل

میا طل دلائل بار و ارشوند بر حجت و برانند یکی و انچه  
نشان شصت و پنجم کتاب مذکور است که ان نسل یعقوب  
سبط هو و دایرون او بر م که را که بهر اوست که در کوه خوا  
مرا و مراد از انکس حق علیه این مرم است و صفر باید که  
تا بجا و پیروان او در راحت و فراغت باشند و شما ای  
اسرائیل بسبب اینکه می پرسنه کنید و از برای بنی خا  
و سفر هاتر لب و هید کشنه شوید و سیلاح خانه برون  
شوید و سر بریده شوید زیرا که خواندم شما را و اجابت  
نکرده و کلام فرمودم و نشنیدید و بدی کرده بد در نظر  
و انچه من خواستم شما کرده بد این سبب چنین امر کرد



خدای رب العالمین که بخورند بشد کان من و شما اگر سزا باشد

و شد کان من و شما باشد و شما آتشند و سزا باشد و شد کان

شادی کنند و شما آتش منده باشید و شد کان من و شما

کنند از خوشحالی دل و شما ناله کنید از درد دل و از شکستگی

خواهر مویر کنید و باد کرده شود اسم شما مغربین و در شما

حضرت امیر علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم

چنانچه در نشان چشم بپوشیده در مدینه نشان ایشان فرمود

و در نشان جهام میفرماید که بی فهمند قوم من و مرا

ناله آتشند و صاحب فهم نیستند ایشان و بسیار آنا نند

در بدی و خوبی ناله آتشند و در نشان چشم میفرماید که

شکوه

نشیند پای قوم بی فهم و عقل که چشم هست و ایشان و بی

بپندد و گوش هست و نمیشنوند و از من میپوشند

و در نشان هفتم خطاب میفرماید که نضر و النحاس دریا

انفهوم مکره که من از خواهر شنید بانی که چه میکند ایشان

در شهرها و کوچهها بپوشیده که هر جمع میکند اطفال

ایشان و آتش میکند مردان ایشان و خبر میکند زنان

ایشان و سرانجام و ثواب میکند و بپوشیده بپوشیده

بپوشیده و غرض ایشان او بر من و در نشان هشتم میفرماید که

چگونه میگویند که ما علانیم و دستور خدا با ما است بخون

که دروغ گفتند و شرمند شوند عفا و ایشان و بپوشیده



کردند سخن داد و گفست عقل در ایشان باین سبب بدو زنا  
ایشان را بد بکارن و صحرای ایشان را بهر ابرو بران زبانه های  
ایشان از کوه کجا بزرگ تر نمایند و دروغ گویند و در نشان  
بازدم میفرماید که بر خشت بد پال خدایان یا اهل و خدایان  
کردند ایشان را و اهل کردند بنی اسرائیل شرط مرا که شرط کردند  
باید مان ایشان باین سبب اگر خدا که من می اورم برای  
ایشان بدی که نتوانند بیرون آمد و نفع کند بد را من  
من نشنوم و از ایشان و برید با شهرها و کوهها شکرها  
بجهت آنها میسوختند و نیز دوان آنها نفع کند و خرج اند  
برای ایشان نخواهد بود زیرا که بعد شهرها بنی اسرائیل و

کوهها

و کجاست این مقدس بودند بنها و ای رهبا و نواز برای التماس  
مکن و انقبوس را دما مکن که من بستم اجابت کنند بسبب بد  
ایشان و در اول نشان بازدم میفرماید که اگر بایستند پیش  
من موسی را شهروصل بجهت التماس بنی اسرائیل من قبول نخواهم  
کرد  
التماس دو دکن اینجا است مرا از پیش من و اگر بگویند که کجا  
بودیم بگو یا ایشان که چنین امر کرد خدا که هر نامر خواهد  
بسیوگر و اگر شمشیر خواهد بسوی شمشیر و اگر لخط خواهد  
بسوی لخط و اگر بسوی خواهد بسوی بسوی و در نشان  
شان زدیم از مپا میفرماید که چنین امر شده بن که بنای نجای  
ماقم ایشان برای ما ماری و نه موبه کوفی از برای ایشان که



که بر داشتیم سلامتی خود و از اسفند و فضل و رحمت خود را بمانند  
 بزرگان و کوچکان و بانوان و فرشتگان و کس از برای انبیا  
 ما تم نکرده و در آخر نشان نیست و سیم سفر ما بد که فراموش  
 کردیم و برهاکم ایشان را و ان شهر را که بدادم با ایشان و بدید<sup>ن</sup>  
 ایشان و بدیدم ایشان را سر دیش هم شک و خجالت هم شک که  
 هرگز فراموش نشود و در آخر نشان نیست و چهارم سفر ما  
 بدیدم ایشان را و سر و اضطراب و بدیدی در هر ملک که ان  
 زمین بخوبی که ضربه لیل باشد و بفرین در هر ملک که  
 ایشان را برانند کند و بفرستیم بر ایشان شمشیر و خطی و  
 مرکب تا تمام کنم ایشان را از زمین که دادم با ایشان و بدید<sup>ن</sup>

ایشان

ایشان مؤلف گوید که این از هر نشان کتابی که نقل شد  
 قلیل بود از کثیر و تمام کتاب حضرت شیخ نیست بدست  
 و ذکر بدی ایشان بنویس و ما از هر یک کمی نقل کردیم تا  
 نشان باشد معلوم است که غرض از این و عده ها هیچ یک نقل  
 خرابی اول بیت المقدس نیست زیرا که خدا بعد از شنیدن  
 دعای ایشان و فرستادن کرمند ایشان و قبول کردن عذر ایشان  
 را و آنچه در این باب است سفر ما بد و عید است باینکه هرگز نخواهم  
 شنید پس غرض از این نشان خرابی حرم و بیوفایی است که تا  
 انان افتاد و حال هزار سال است که آن گرفتارند و در نشان  
 مجیدم کتابی از میان این مذکور است که ذکر آن در این مقام <sup>است</sup>



و خلاصه آن اینست که وی رسید بخبر او مباد که بر و بکار  
خانه کوزه کزی که در آن جا چیزی نبود معلوم خواهد شد  
بفرماید رفتم بکارخانه کوزه کزی و در آنجا دیدم استا  
کوزه کزی را که پاره کلی در دست داشت و از آن کل چیزی  
میساخت و هرگاه او را از آن خوش فرامد بر هم زده از آن  
کل چیزی دیگر دیگر دیگر شکل دیگر میساخت در آن حال من  
رسید که بجهنم نخواست عادت و رفتار من با او آدم دیگر  
بطایفه بنی اسرائیل که ابا بر ایشان تسلط که این کوزه کزی را  
است مرا نیست بلکه هرگاه و عده بدی بد هم قوی را و ایشان  
در نظر من نیکی کنند و از گناهان خود بپوشانند من آن

بدی

بدی را از ایشان صرف نموده با صلاح احوال ایشان میگویم  
ایشان را می مردم و اگر عده نیکی بنویسم و هم ایشان بد  
کنند در نظر من آن نیکی را از ایشان صرف ساختن ایشان  
بعد از آنکه خدا را میگویم و از ایشان مقام میگویم و فایده نوزادان  
وی بر حق را میگویم بود که مبادی بنی اسرائیل بودند که خدا  
بانیان دان بود فریفته شوند و ترک فرمان نمایند چنین  
دادند که خدا از ایشان انتقام نخواهد کشید بسبب اینکه  
ایشان از آل یعقوب و شیخ اسحق و ابراهیم اند و یقین  
بمانند که خدا عادلست و جزای عمل هر کس را خواهد  
رسانید آن خبر را و آن شرافتر از حق حقیقه این و



ایست ز هر شکاف که هر کس بفکر کار خود می اندازد قطع

امید و ابروی هر می جانی میکند اللهم ارزقنا نوفی الطاهر

و بعد عن المعصیه و کشتیم به نغمه نفل الهی که در کتاب اینها

در مدنت بنی اسرائیل وارد شده در نشان سیم کما موسی

پیغمبر من گوید که ایست که کی بعینه آوای دادا دل ایم کالاسند

العباده و حقیقت می کند خدا را بر او مکرر آنکه اشکارا

سزای انرا از برای بندگان خود که پیغمبر اند و در نشان پنجم

پیغمبر ماید که من فرار دادم برای شما جوهره وای بنی اسرائیل

میفشد طایفه بنی اسرائیل که دیگر می بخیزند و او را می شوند از

این زمین و دیگر از برای ایشان بر پا دارند نباشد و در

بسمه تعالی موسی پیغمبر بود که در پیشگاه مقدس و او بنی اسرائیل میفشد طایفه بنی اسرائیل که دیگر می بخیزند و او را می شوند از این زمین و دیگر از برای ایشان بر پا دارند نباشد و در

ملاخی پیغمبر من است بسپا وارد است و این ملاخی همان پیغمبر

است که پیش از این در این کتاب و در این مقام سخن در بریدی

بودن نور بر نفل کردیم و طریق استند لال ها در مقام از ان

ذکر نموده جواب دادم و اینچنان علما بهر که در این زمان

موجودند استماع شده این است که دلیل از این تمام نیست

خلاصه ملاخی این پیغمبران عظیم الشان برون و بهر کمال افتاد بر

کتاب و دارند و در نشان ششم اخفرت من گوید که شما

مکره شدید و از راه راست بیرون افتادید و مکره کردید بسپا

نزد در شریعت و نبیاء که بد شرط اوی را و من فرار دادم از برا

شما حواری و مدلت دانستیم بهر طاعت ز بر که شما

ملاخی



ایمان نیست بد و اگر شل و گور و خسته را پیشکش بریدان

برای پادشاه خود یا از شما را ضعیف میشود و این پیشکش

منظور میدارد مراعات جانب شما را و در صورتی که <sup>چنین</sup>

هدیه در دست تو باشد می پذیرد سخن نور و روا <sup>میکند</sup>

حاجت تو را هم چنین مرا بشمار و عیب نیست و از مشورت

تا مغرب بزرگ است اسم من در نزد همه قومها و در هر مقام

تعظیم میکنند اسم مرا و هدیه میگویند می آورند و شما خواه

کنند که این اسم مرا باب هشتم در ذکر اخبار و احوالی چند

که ابرادان مناسب است این رساله را و در آن چند <sup>است</sup> فصل

فصل اول در ذکر بابی چند از نزبور حضرت داود <sup>بنک</sup>

که می خواند

در مزبور نیز در مذکور است که نور بن ادریس

نمونه مشیت نافیش و علما و این ایه را بحث تمام <sup>ن</sup>

نور بن حضرت موسی فرار داده و تمام بودن را معنی میکند

که بعضی باید هرگز نسخ نشود و طریق است لال نیست که

لفظ نور بن را بنور بن موسی تفسیر کردند و حال آنکه

در میان لغت عبری چنین متعارفست که لفظ عالم را <sup>مصدق</sup>

بکلیها میکنند و در هر کجا که میخواهند از نور بن موسی

خبر دهند بلفظ هنوز اصرار میدهند و هم چنین در سایر

الفاظ و این معنی بر مندرج نیست و بیهوده است <sup>این</sup>

بود که در بسیاری از مواضع هنوز را بطلی دستور



تفسیر میکنند و در این مقام نور پیر را بنور پیر مویس و بر  
تقدیر لفظی آنها که یعنی ان تمام اوست و تفسیر میکنند و  
باین نحو ملاحظه میکنند که نور پیر خدا یعنی نور پیر مویس  
تمام است تشکیک دهند جا نه است و در هیچ موضع نور  
مویس بنور پیر آونای تعبیر نشد و معنی این موافق عباد  
بر وجه صحیح اینست که دستوری خدا تمام ان اشائی است  
و این معنی مطمئن دلائل بر مدعا بود ندارد و بر تقدیری که  
انچه بود ادعا میکنند ثابت شود چه دلائل دارد بر اینکه  
تسخیر نشود و علاوه بر این میگوئیم که هر گاه معنی تمام باشد  
مناقی ابان بسیار ازین جور خواهد بود که بر بنی اسرائیل لازم

بود که ما دام که مملکت شریعت نور پیر باشند داخل سلسله  
دیگر نشوند و سلسله دیگر را بخود راه ندهند و مع ذلک خدا  
پرست را منحصر در بنی اسرائیل میدانند و بنا بر این مقدمات  
لازم آید که هر گز تمام روی زمین خدا پرست نباشند بلکه  
سلسله غیر بنی اسرائیل خدا را شناسند زیرا که نور پیر  
همینا که است و ما دام که حکم او انقیاد دیگر خدا پرست  
خواهد شد و درین جور ابان بسیار است که مرجح است  
اینکه خلوق روی زمین خدا پرست خواهند شد چنانچه  
درین مورد بسیار هم میفرماید که برگردان شود بنی اسرائیل  
کلی آسیر از رحمتی خواهد شد و باز گردند بسوی خدا



همه روی زمین و سجده کنند بر پیش هر فیله‌ها و گروه‌ها  
زیر آنکه خداوند پادشاهی و تسلط بر گروه‌ها تمام شود  
و سجده کنند همه سرکشان روی زمین و بر پیش او <sup>کعبه</sup>  
روند همه فرو روند کان بخال و جان ظالمان زنده بخوابند  
ماند و در روز مورچه‌ها و عقیم میفرماید که بزرگان قوم  
جمعیت نمودند و ایمان آوردند بخدای ابراهیم و در روز  
شصت و ششم میفرماید که همه مخلوق زمین سجده میکنند  
نور او سرور میکنند برای خود و سرور میکنند نام تو  
همیشه و در روز نود و شصت و عقیم بعد از آنکه در تمام زمین  
نفل قومشاد روی زمین را میکنند و شکر گفتن و تسبیح

کردن

کردن انبیا و ایمان میفرماید در آخر میفرماید که بنویسند  
از جمله اطراف و در زمین بود و ششم میفرماید که  
تسبیح گویند خدا را تسبیح نازده گویند خدا را ای خلاق <sup>و</sup>  
زمین و در روز هشتاد و ششم میفرماید که همه قومها  
که افریده بیایند و سجده کنند پیش تو خدا را یا عزت دادند  
نام تو را امثال بن ابائت در زبور بیجا است و ما همین <sup>فدای</sup>  
الکفا کردیم زیرا که طلب کنند حق را کفایت است فصل هجدهم  
یک از بوالفضولهای پیوسته که در این زمان در سده ثانیست  
رساله در اثبات حقیقت و توحید شدن دین پیوسته آمده و در  
انکتاب فقهی سخنهای خواندن عبادت که از انبیا سلف <sup>صا</sup>



شاه نقل کرده و بعد از آن گفته که پیغمبر و رسول الله امثال این  
مردم که صاحب این معجزاتند باشند و آنکس را که اهل اسلام بر  
پیغمبری و اعتقاد دارند صاحب هیچ معجزه نیست و از آن  
مثل خوار و عادات بلکه از آن ها کمتر نبی صادر نشده  
از این عبارت معلوم میشود که این بوالفضل معجزات  
پیغمبر آخر الزمان را که اظهر من الشمس است در مقام بحاج  
و تعصب انکار کرده و نمیدانم که اگر کسی بآل و معاوضه مثل  
مرد منکر معجزات اینها سلف شود و بگوید چگونه بر من  
معلوم شده که آن پیغمبران صاحب معجزه بودند چه خوا  
گفت و اگر گوید که در کتب که در میان یهود و مسلمانان

است

است میگویم که مثل این در کتب اهل اسلام نیز در شان  
پیغمبر ما موجود است بلکه بسیار بیشتر است از آنچه در  
سلف در شان جمیع اینها نقل شده پس بنا بر این سخن  
هیچ امتیاز در شان پیغمبر خود مستحق نیست و باید که معجزه یا  
جاری باشد و دلیل بر خصم شود و چنین معجزه از اینها  
سلف باقی نیست و اگر مدعی دست بجدل زده بگوید که  
اسلام معجزات اینها سلف بیشترند و یهود منکرند معجزات  
پیغمبر آخر الزمان را پس معجزات اینها احتیاج باثبات نگذا  
زده که مجموع علیهاست و چون معجزات پیغمبر آخر الزمان  
نیست باثبات محتاج است در جواب میگویم که این شبهه



هستند بیه خلق و اکراه کرده اند از اهل ملل و باین دست  
 او بر خود را سرگردان دارند زیرا که اهل اسلام قصد حق میکنند  
 پیغمبران سابق را نه اینست که اشخاص موجوده که بالفعل  
 که حال در میان مردم موجود باشد قصد حق کنند و اشیاء  
 کنند که این شخص پیغمبر است بلکه ایشان میکنند که خدا  
 پیغمبران بسیار فرستاد بر بنی اسرائیل و چه بر غیر ایشان و آن  
 پیغمبران فرستاده خدا بودند و از جانب خدا سخن میگفتند  
 و غلام ایشان جز از تعبیت پیغمبر آخر الزمان دادند بلکه معصوم  
 شدن ایشان از جهمت فراهم آمدن اسباب نبوت آن حضرت  
 بود و همان طایفه که باین نحو معصوم شدند پیغمبران حق

معجزه بودند و افراد بوفوح معجزه از آن پیغمبران میکنند  
 خلاصه صاحب معجزه آن مومنی قایلند که خبر نبوت پیغمبر  
 آخر الزمان داده و محمد عربی را به پیغمبری یاد کرده و اگر نبوی  
 نبوی به پیغمبری تمام مومنی قایلند پس بر ایشان نیز لازم است  
 که افراد به پیغمبری پیغمبر آخر الزمان کنند و اگر میگویند که  
 خبر به پیغمبری آن پیغمبر نداده پس اسلام نیز انکسار و اگر خبر با  
 مطلب نداده باشد و به پیغمبری آن بزرگوار قصد حق  
 نکرده باشد صاحب معجزه نمیدانند و او را پیغمبر نمیکویند  
 و مثل این شخص را نمی شناسند پس از این قصد حق قایلند  
 مابعد روزگار آن نبوی که بگوید معجزات مومنی مثلا معجزه



علیهست و کسی متکبران نیست و ما معجزات پیغمبر آخر الزمان  
نشدین نمیکینم نشد و با عقاد او هر چه در مقام ایمان ماند  
و اثبات هر چه منوط بر سخن است خود آن پیغمبر میباشد و چون  
هر اتقی در شان پیغمبر خود صاحب سخن اند سخن ایشان منوط  
نست و هر که مدعی مطالب شود اثبات لازم است پس این  
پسوی را لازم است که اثبات نبوت ابتدا خود نماید و معجزات  
ایشان را ثابت گرداند و او در اثبات مدعاه خود از طایفه  
اسلام عاجز تر است زیرا که بعضی از معجزات پیغمبر آخر الزمان  
در میانست و کسی آنرا انکار نمیتواند نمود مثل قرآن که در این  
هزار و دویست سال زمان کسی را معارضه آن مقدر نگردد

باینکه

باینکه در مواضع متعدده آن مذکور است که اگر کسی متقوا  
مثل اول سوره انرا بپا و برند و اعجاز آن ایزد و جبریت است  
یکبار آن حال قرآن که کتاب است با این عظم شان و سلاطین  
که کسی را اثبات بمثل آن مقدر نیست و دیگر اخبار بغیب که  
کسی را مقدر نخواهد شد که مثل انرا بپا و بر دوان معجزه عظم  
است زیرا که آنحضرت بر تنهایی بر خواسته جمیع ملوکی  
تکفیر عیب است و کسی را از برای خود نکذاشت که با  
و معین باشد و بغیر از خدا چشم نوسع و اعانت از کسی ندا  
چنانچه اول بدعوت فریش که قوم او بودند بر خواسته مضمون  
و اندر عشرت نکال از فرین را بکوش ایشان رسیده و با اعجاز



چنین گمانی آورده بآنک بلند فریاد کرد که مثل اینو ایام <sup>باید</sup>  
و هرگز نخواهد بود و حال هر روز و بیست سال گذشت که کسی  
مدعی آفتاب <sup>بمثال</sup> نشد و همگی طوعا و کرها فرما او را کردند  
که باشند و بیستای گشته و ذلیل و خوار شدند و دیگر <sup>معجزات</sup>  
آن حضرت جبر دادن بآنست که پیغمبری بعد از من <sup>نخواهد</sup>  
شد و این سخن را بنویسند و اوستی الا شفا فرمود تا حال <sup>بسیار</sup>  
آمده است بقی بهم نرسید و این نیز معجزه عظیمه است و هرگاه <sup>سخن</sup>  
دروغ میبود بقول مدعی حال هر روز و بیست سال است که هر <sup>روز</sup>  
اسلام در نوا <sup>بسیار</sup> است بآنست بر طرف شود و مشهور عالم است که  
سخن دروغ دوائی ندارد و اینظلم را میباید ترا در داد <sup>خجسته</sup>

انفصل

انفصل هجدهم تا هجدهم سماع شد که یکی از بوالفضولها  
پتو افتاده بود که این سخن را از ملکه نوا <sup>سر</sup> نل شنوده بود  
و در کتب این یادیده بود که پیغمبری <sup>مبعوث</sup> نخواهد و هر چند <sup>پای</sup>  
این سخن را ملاحظه نمود و بفرزنی ربطی یافت آن چیزی دیگر <sup>بنظر</sup>  
نیامد و بر آنکه در کتب این یادیده است مدکور نیست که دیگر پیغمبری  
نخواهد بلکه در تمام مروج شده که پیغمبری <sup>تالیله</sup> بعده است و ما  
از آنرا در این رساله نقل کردیم و اگر گوید که این سخن زبانی  
نباشد و نمیدانست میگوئیم که بر سخن مذکور زبان <sup>پیشانی</sup>  
اعمال است که کسی آنرا گرفته بر آن امر را نباید خصم <sup>در صورتی</sup> که  
خلاف مضمون کتب ایشان باشد و اینهم علما تاریخ از سلسله



و طایفه انفاق دارند که آن حضرت اعی بوده و کتابی خوانده  
و یکی از اهل کتاب صحبت نداشته بود بلکه در آن اوان  
در مکه معظمه که مولود و منشأ انجذاب کسی از اهل کتاب  
نبوده و معجزه دیگر آن حضرت که از همه معجزات آن حضرت  
رنکین تر است این است که در سورۃ جمع میفرماید که مثل  
الَّذِينَ جَاءُوا النُّورَ ثُمَّ اجْتَنَبُوا كَثْلَ الْفُجَارِ جَمْعُ اسْفَادٍ  
ظاهر این معجزات بعد از این است که کسی تمام این رساله را <sup>نظر</sup>  
دفعت ملاحظه نماید و بر خوریت علماء اینها اطلاع بهم رسانیده  
مذکور را معجزه داند و ملاحظه نظر از جمیع این مراحل نموده  
میگوئیم که ظاهر معجزات بسیار است که دلیل عظمی شان آن <sup>معجزه</sup>

نسیب بلکه دلیل است بر امر از امتش و در کرامی در صورتیکه  
امت در انکار اینها اصرار ننمایند ایشان محتاج به تکرار معجزه  
موحظه نیستند اما هرگز دیده و شنیده شده که خوان <sup>ند</sup> آنرا  
طلب معجزه کنند بلکه در آنوقت که موسی وارد مصر شد و <sup>اون</sup>  
نفل کرد که خدا را بر پیغمبر اختیار کرده و امر نموده که تو را  
در این امر باری غائی و با اتفاق من بیائی که بنزد فرعون  
نقش آورد عودت نمایند هارون و طاعت کنند لا اشراف  
بان امر خطیرین در یاد مطم طلب کوهی از انحضرت نمود <sup>عون</sup>  
ملعون در شنیدن انهم بر او امتناع نموده ساعت بسیار  
معجزه دیگر طلب می نمود پس بوالفضول من کور در مقام



اثبات معجزات بسیار برای انبیا خود را اصل کار غافل  
 و تفهید که این معجزات مستلزم بی تردی او و طایفه او است  
 الحقیقه اثبات معجزه که ما از سوره جمعه ذکر کردیم غرض  
 شاهد حاضری از برای قول ما حسیسته و سخن ما کبری  
 نشانه و انچه از معجزات که از پیغمبر آخر الزمان و دیگر  
 شار شد در مقامی بود که کینه در مقابل امر او مهود و اثبات  
 ملجأ میسازد و این اخبار و غیب است آن را که ما در معجزات  
 ختم مابین اثبات نمودیم بحججه امر او طایفه یهود و یونان  
 اجمالیست که چون حضرت کلم الله بنی اسرائیل را در برابرانی  
 اقام کرد در پاداش شوق فطیم از نور بر آمدن کو راست و ما الزام

نور توجه کردیم خبر داد بود که از علما موافق اینست که آن  
 غیب خبر دهد و چنانچه مابین این انکار یهود و انکار ارض عالم  
 میدانست و بر امر او و بر امر ایشان عالم داشت بطریقیکه آن  
 خبر داد که هر روز در ظهور آن بدینتر کرده کینه را انکاران  
 نکرد و حجت بر طایفه یهود و یونان تمام باشد و نتوانند گفت که ما  
 معلوم نیست که با آنحضرت اخبار از غیب فرموده بانه و اگر  
 اساس شریعت آنحضرت را اینطور نیست ملاحظه کند منصفی که  
 تمام آن میدانست بر طوریکه در ضمن آن مصابیح آمده که بعد  
 آن حضرت بوجود خواستند آمدند و سطور را داشته و آن  
 نه الحقیقه اخبار از غیب است زیرا که میدانست که بجز



خواهد شد و این طریق عمل فرموده مثل اینکه در شریعت  
حضرت موسی خدای کریم را بر وی اسرائیل واجب گردانید  
و آنرا مقید بشرطی نکرد و تلفت کبوشما واجب است بشرط  
استطاعت زیرا که هر نبی اسرائیل را امر کرده باشد که در آن  
کعبان ساکن شوند و از آن مکان بیرون نروند و  
سال حج کنند و در آنوقت که حضرت خاتم النبیین حج واجب  
است خود واجب ساخت جمیع و وسعت مملکت ایشان  
از نبی اسرائیل و زمین بلیث المقدسی کمتر بود و مع ذلک  
حج را مشید با استطاعت فرموده ملاحظه جناب از اینها  
که بعد از آنحضرت بهم رسیدند در اطراف عالم مشغول  
شدند

نیز فرموده و الا ان مدینه نامکه کنیز از شهرهای نبی اسرائیل  
فاصله بود و ممکن بود که بطریق که نبی اسرائیل سه دفعه  
بجای میفرستاد ایشان نیز یک دفعه میروند و احتیاج بقصد  
سطاعت  
نم بود و طایفه یهود همان طایفه اند که علماء و متقدمین ایشان  
فکر کرده اند که با وجود اینکه ایشان طالب موسی بودند و  
الحق معجزات آنحضرت در مصر ملاحظه نمودند و آنحضرت ایشان  
از چنگال فرعونیان نجات داد و در هنگام که یحیی و عیسی  
در پای براسکافه راهها از برای ایشان گشود ایشان با آنها  
بحضرت پیاوره میروند و در مقام انکاد امراری نمودند تا  
و توفیق که در پای کوه سینا بجهت نزول نور نبی و الواع جمع شدند



و سخن خدا را بگوش خود شنیدند و دیگر چاره بجز از ایمان

ندیدند پس در توفیق با حضرت ایمان آوردند و او را <sup>است</sup> پسر

قبول کردند سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ فَفَعَلَ سِمْ بَابِ دَا

که علمای یهود تابع کتاب تورات بنامونه انجیل از او آوردند و

شنیدند و پیروی از او نمودند و تمام انبیا را فرمودند خداست

و مطهر در میان ایشان خبری از استیجاب و رجوع و حرام

و مکروه و مباح نیست بلکه جمیع اوامر واجب تمام بود

حرام است و در آن میان فعل و ترک هیچیک را اولویت نیست

تفصیل از اول انجیل تورات که بقالی بر نه شد مستطرا <sup>ست</sup>

و بعضی از علمای ایشان استثنای دانه و نباتی که دارند که

در مذهب یهود بنوعی و اصولی را سپردن چیز فراموش کرد

فرض از اصول موریست که اعتقاد داشتن بآنها را بر هر یک

از افراد بنی اسرائیل واجب دانسته و آن سپردن چیز است

اول خدا موجود است دوم خدا واحد است سیم جسم <sup>است</sup> جسمانی

نیست چهارم خدا قدیم است پنجم خدا خالق کل مخلوقات <sup>است</sup>

ششم آنکه نبوت بقوم خاص خود داده نه غیر هفتم برخواستن <sup>است</sup>

و برانجیز از بنی اسرائیل مثل موسی هشتم آنکه تورات بر او <sup>است</sup>

و در سبب دایم است بنوعی خواص بقوم خود عطا فرموده و تمام

اعتقاد بآبیدی بودن تورات در علم خداست یازدهم

جزا عنده ملک و بلاست و از مردم اعتقاد بآمدن ماشیح



سیم اعتقاد بنونده شدن مرد ها جمع علیا که بعد از این  
 شخص بوجود آمده اند مناسبت او کرده سخن اصول و فروع  
 در میان آورده همین وضع قبول کرده مند مکرر یک از علما که  
 او را یوسف ابن البویسی گویند در مقام مقابله مؤسسی ایشان  
 سخنان او را رد کرده و ادله که بر اثبات بعضی از اصول مثل  
 ابدی بودن نور پیر و غیره اقامه نموده است نیز بر فساد  
 گفته است که دلیل بر این اصول مثلا ابدی بودن نور پیر و  
 فرستادن ماسیح نیست بلکه چون تمام علما بان تصریح کرده  
 ما را اعتقاد داشتن بان واجب است و بنیاء اصول را بر یوسف  
 مذکور بر سه چیز فرارده اول شناختن دوم اعتقاد بخدا

خدا سیم اعتقاد بانیکه نیک و بد جزا داره خواهد شد و  
 غرض ما از اینها احصاء احوال مطالعه کننده این رساله  
 بر تمام اوضاع اینطایفه و در این مقام میگوئیم که بعضی از اصول  
 سیزده از جمله امور نیست که مطر در نور پیر و کتب سابقین  
 دلیل بران یافت نمیشود و یوسف ابن البویسی بر معترضان  
 و یک از ائمه اعتقاد بنونده شدن مرد ها است که در کتب ایضا  
 مطر از ان اثری نیست بلکه تمام خدای بدیها در دنیا معتقد است  
 مثل قحط و طاعون و شمشیر و رفع برکت و امثال اینها و  
 قدری از اینها را در باب فیل از این باب نقل کرده ام و بر غیر  
 معلوم نیست که چه چیز علما را بران داشته که قائل



نیز شده شدن مرد ها و حش و نشر شوند و بران اصرار نموده  
داخل اصول شمرند و حال آنکه چیزی از من هب ایشان  
بران موقوف نیست نه انبست که در کتب انبیا و کتابی موجود  
باشد که بدو آنکه بحش و نشر قابل شوند در دست نیاید  
و نه انبست که هرگاه ساکت از ان باشند راه بحق بران  
مفتوح شود مگر آنکه از این اساس خواسته شد که راه  
عوام خود را بر خود مسدود سازند زیرا که اگر ایشان  
مقام موعظه عوام خود را تصحیف کنند و گویند پیوسته  
واجب است و ثلث آن ملعون و مطرود است و کسب که  
نور نیز بر او اندازد گرفتار خواهد شد بانواع غذا بها که

خدا در نور نیز و عده دانه مثل لحظ و مثل و غیر هم عوام  
جواب خواهند گفت که مای یمنیم که بسیاری از یهود و ترک پیوسته  
نموده مسلمان با نصای شدند بر ایشان بسیار خوب بود و بهتر  
از یهود که بر یهودیت بافند پس علم ایشان ملجأ شده شد که  
جواب بگویند که محل انتقام از انانی که ترک یهودیت کرده اند  
عالی دیگر خواهد بود و ان آخر است و انجم است بعد از آن  
شدن معائب خواهند بود و اگر این سخن را نگویند بر  
ایشان لازم میباشد که از خان کنند که من هب یهودیت باطل  
است و خدا را بان طایفه نظری نیست و انچه در خصوص ما  
فائده شده شد بنا بر این است که چون عبارت کتب انبیا



دلالت میکند بر وجود پیغمبر عظیم الشانی و ایشان را در آن  
 مبسوط نیست و بحقیقت آن رسیدن و از عان کردن  
 نیز موقوف بر توفیق پادشاه است که از برای ایشان  
 نیست فلماذا لفظ ما شیخ پیدا کرده شد و اعتقاد باین  
 ما شیخ را از اصول فرار دارند هر دونه بکوش عوام خود  
 بخوانند که اگر احدی از ایشان را یکی از این آیات کوشش  
 شود بحقیقت آن نرسد و باین نام حمل بر ما شیخ نماید  
 و دیگران جمله سخنانی که در این مقام میتوان گفت این است  
 که دلیل بر اصل نبییم چیست بلکه آنچه معلوم میشود از ظاهر  
 عبادت کتب انبیاء غیر از این است و علاوه بر این سخنان

کدام کور

که مذکور شد این اساس اصول بسیار مغشوش و پوشیده  
 بنظر می آید و تحقیق این بوجهی که بحثی بر آن وارد نیست  
 اشکال دارد زیرا که آن مؤسس استغفای نهائیم که ابا  
 این سبزه امی از جمله ششصد و سی و نه است بانه  
 اگر بگوید یکی از جمله آنهاست اولاً میگوئیم که چرا که سبزه  
 امر از میان اموی امپان یافته و اصول شده و باین بحال خود  
 مانده و ثانیاً میگوئیم که چنین نیست بلکه تتبع امور  
 و سی و نه کرده اول و ثانی این اصول را در اینجا یافتیم و از این  
 خبری نبود و اگر انشون بودید را اختیار کند و گوید که این  
 داخل ششصد و سی و نه امر نیست میگوئیم چنین نیست



و اما که اول و ثانی چنانچه دانسته و اخلاست و مانع داخل نیست  
و اگر مدعی گوید که پیدا کرد اصول داخل نشدند و سبزه  
چیز که علما از نور پیر جمع نموده شدند بلکه این اصول <sup>است</sup>  
که باید اعتقاد بآنها داشت و تعلق با اعضا و جوارح ندارد  
و آنچه علمای جمیع کرده شدند امور نیست که افعال است و تعلق <sup>بفعل</sup>  
با نیک دارد خواهیم گفت که اول و ثانی این اصول داخل <sup>اعتقاد</sup>  
است با عمل و با اختیار هر شیئی دخول آن در یکجا ایست  
و بهر آنکه اگر این عمل است چرا در اصول شهره شد و اگر این <sup>اعتقاد</sup>  
است چرا داخل نشدند و سبزه چیز است و اگر گوید چه  
مانع دارد که امر واحد داخل در تحت دو علم باشد و اعتقاد

در مقام

در مقام باین نحو باشد که اعتقاد بواجب الوجود و توحید  
داخل در اصول و وجوب تحصیل آن اعتقاد باین معنی که بر هر  
مكلف لازم است که این اعتقاد را تحصیل کند داخل در <sup>ع</sup>  
و از شد و سبزه امر شهره شود میگوئیم که این <sup>تحصیل</sup>  
اعتقاد باین بازه امریانی بر مكلف واجب است یا واجب <sup>نیست</sup>  
و چیزی نیست میان وجوب تحصیل اعتقاد باین دو امر و  
آن بازه امر در متونی که واجب است هر واجب است  
و اگر واجب نیست هیچ یک واجب نیست و فرق پیدا کند بین حکم <sup>است</sup>  
مکلف این که گوید که وجوب تحصیل این دو امر از نور پیر مستقیم <sup>است</sup>  
و از برای وجوب باین اثری نیست میگوئیم که این سخن <sup>علاوه</sup>



زیرا که اول و ثانی چنانچه دانسته داخل است و صایفه داخل نیست

و اگر مدعی گوید که پیدا کرد اصول داخل ششصد و سی و نه

چیز که علما از فور بر جمع نموده شدند ندارد بلکه این اصول <sup>است</sup>

که باید اعتقاد بآنها داشت و تعلق با اعضا و جوارح ندارد

و آنچه علما جمع کرده شدند امور نیست که افعال است و تعلق <sup>بفعل</sup>

بآشک دارد خواهیم گفت که اول و ثانی این اصول داخل <sup>فقط</sup>

است با عمل و باعتبار هر شیء دخول آن در یکجا اینجا است

زیرا که اگر این عمل است چرا در اصول شمرده شد و اگر این <sup>فقدان</sup>

است چرا داخل ششصد و سی و نه چیز است و اگر گوید چه

مانع دارد که امر واحد داخل در بحث دو علم باشد و اعتقاد

در مقام باین نحو باشد که اعتقاد بواجب الوجود و توحید

داخل در اصول و وجوب تحصیل آن اعتقاد باین معنی که بر هر

مكلف لازم است که این اعتقاد را تحصیل کند داخل در <sup>ع</sup>

و از ششصد و سی و نه امر شمرده شود میگوئیم که این <sup>تحصیل</sup>

اعتقاد بآن باز در امری بر مكلف واجب است یا واجب <sup>نیست</sup>

و چه فرق است میان وجوب تحصیل اعتقاد باین دو امر

آن باز در امر در صورتی که واجب است همه واجب است

اگر واجب نیست هیچ یک واجب نیست و فرق پیدا کرد <sup>است</sup>

مگر اینکه گوید که وجوب تحصیل این دو امر از فور بر مستفاد <sup>است</sup>

و از برای وجوب باین اثری نیست میگوئیم که این سخن <sup>علاوه</sup>



براینکه مخالف اعتقاد مؤسس مذکور است و این مؤسس نام

این اصول را از نور پیر مستفیض میدانند فی نفسه الملائست

در آنکه با وجود این همه تأکیدات که در نور پیر وارد شده که

بر نور پیر چیزی نفیر اند و کم میکنند لازم می آید که در اول

امر این همه امور بر نور پیر افزوده شود مع ذلک حضرت موسی

از آنچه مقصود از تکلیف است ساکت مانده اصوات را مخلوق

توسانیده باشد و این گمانست که بسیار فاسد است و آنچه

بیکان فقیر میرسد و گوید نفس الامر چنین باشد این است

که مؤسس مذکور چیز دیگر واجب دین به و و اینکه مباد

دخنه در اساس آن بهر سد چند چیز جسته و چین

مؤلف

پنداشته که هرگاه این امر واجب شد دیگر دین به و

از حوادث مصر و محفوظ خواهد ماند اولاً اینکه نبوت

بقوم خواص خود که غرض نبی اسرائیل داده است نه غیر

ایشان و مقصود از تأسیس این مقدمه اینست که اثر

نبی اسرائیل پیغمبری نخواهد بود دوم آنکه بر خنجر داری نبی

اسرائیل مثل موسی و حاصل این مقدمه یا نظمه مقدمه

اولاً اینست که هرگز شریعت موسی نسخ نخواهد شد زیرا که

در صورتیکه پیغمبری مختص نبی اسرائیل باشد و مثل

موسی پیغمبری از نبی اسرائیل بر خنجر داری شریعت آن حضرت

نسخ نخواهد شد و سه اصل دیگر از آن سه اصل



بجهت اتمام بحث و جواب بحاث با چنین قرار داد آنکه  
 نور بن در این قوم خواص خود عطا فرمود  
 ماشیچ دانه شدند مرد ها و یکفقد صد دیگر  
 که اعتقاد بادی بودند نور بن باشد بجهت آنکه امر خود  
 بنا گذارده و این مقدمه را اصول نامیده در نظر مردم  
 عظم داشته باشد چنین دانست که منکر یکی از اینها کافر  
 و مستحق قتل است و منکر مردی در نیست و بجز  
 آنکه کسی از این مقوله سخن بگوید تمام یهود را اقامه  
 عوام و خواص با نیکو او برخیزند و کوشش بجهت قاتلند  
 او را مستحق عقوبت دانند بای مقدمه را از اصل

اصول

اصول شهره و عده دانا بسپرده رسانیده بجهت اسطر  
 و دفع ما بقال است که کسی براه فکران مؤسس بی نبود  
 اساس مدلس و اطلاع بنایند بلکه بواسطه سخن  
 حقه سخن باطل و نیز رواج باید مردم مخالفت اصول شش  
 کانه بنفشند و ما این سال را در این مقام بگذریم که این  
 موضوع در سال خارج نیست ختم می نمایم و امید است  
 داشت ثواب در ثواب و تنظیم آن از خداوند احدی را  
 غیر حاشیه و مؤسس اساس سپرده کانه را که از اصول  
 داده هارم است و جمع بدعتهای نبی اسرائیل را است  
 وصال و مصل نبی اسرائیل که مشهور است و است بوسیله این



مهمون وان حکایت اینست که قنبر بعد از شربت شیرین

اسلام و ظهور و وضوح حقایق شیرین خبر الانام <sup>سینه</sup>

راغب طالب بود که بلکه کسی را دلالت نموده مگر که کما <sup>هان</sup>

بی بصیرت را که از مثال این آیه واضح چشم میپوشند و <sup>فکر</sup>

کار خود اندازد و همیشه در مقام جرئت و تعجب <sup>چیز</sup> بوم که چهره

مانع بینایش علما بنوشته و ایشانرا از مشاهده چنین

امری که اظهر من الشمس است باز داشته باشند که کتب

اندر سلف مطالعه نمیکند یا اینکه معانی انرا نمیفهمند <sup>الا</sup>

هر یک فهمی که در جهت تحت اللفظان کتب را بفهمد بجهت

کار میرسد و شبیه از برای او باقی نمی ماند و این سبب <sup>مگر</sup>

کنند

گفت و شنود بالین طایفه نموده مجالس متعدده در انحصار

معتقد ساختن نهایت هرگز تکرار اینکه باید پرده از روی

کار ایشان را برداشت و ایشانرا در انجمن ارباب فهم و

ذکا و سواد ساخت نموده هر وقت و هر مکان که بافتان ملا <sup>ثبات</sup>

با یکی از علما و دانشمندان ایشان می افتاد مقتضای وقت

کلمه چند از هر جامد کور میشد تا اینکه در همین سال شخصی <sup>از</sup>

طایفه یهود از مشهد مقدس طوس وارد دارالعباده بزد

شد کتابی بخط ایران نموده که یکی از علمای ان طایفه که در <sup>مشهد</sup>

مقدس ساکن است تلفظ نموده و آنرا مسمی بحیو الریح

ساخته و در کتاب سخن از اصول کانه پر داخته و در <sup>سپین</sup>



مفهر بعنوان تفاتی نظر بصفحه از صفحات ان کتاب انداخته  
عجب کنی بنظر آمد و معجزه کثر المجلات که در السنه واقعه  
مشهور است مشاهده شدند بر آنکه مؤلفان کتابهای این  
قدر که در اصول بهر تصنیف نماید راضی نشدند که مذکور  
از نظم و نشو و نما و سخنان حکما اعم از اشعار و  
خصوصا از رساله حد و شیخ ابو علی سینا بسپای آن  
درج کرده باینکه خود هر ذرات بر وزن نگرفته و عبارات  
و کلمات بود در آنکه میراثی و کسبه را در تفهیم و مع  
گاهی در مقام نصیحت و گاهی در حین فخریه بعضی کلمات  
چلو و را نام بر طراز او طرازیده چون اینها است مشاهده

حقیق کرده بدو عین حق انطباعه را که تا انوقت نفهمیده  
بود فهمیده لازم دید که بحال نا در دارالعباده نزد چند  
دارند حام تمام بر یاتون علماء و بزرگان و عوام و سایر الناس  
انطباعه را که شمالی دان فیما بین احوال و عدم ادراک و حاجت  
فی انصاف ایشان را در حصص دانشمندان هر طایفه برایشان  
شماره بالکتاب از فیما بین و مضایح ایشان پوره بردارند و  
اکتفا نکرده نگارش کنند ایشان مجلس را از علماء و حضار  
الغاس نماید و سواد از ابا طراف عالم منتشر سازد تا  
باشد که دیگر از اهل ذمه کسی از حد خود پایش و ننگار  
چون باین عزم نهم یافت باشند صاحب اخباران بلد



دام اقباله العالی سر چکها مجلس منعقد شد و تمام علما و فضلا  
دفعه و حکام و اشراف و اعیان و عوام آن بلد جمع شدند  
و طايفه یهود حاضر شده علما و فضلا ایشان را در منفعت اصلاح  
جاد او ایشان را از هر هکذر مطمئن ساختند و عالی  
خواطر نشان ایشان شد که کسی را با ایشان در هکذر چوب  
خفج کاری نیست و جدال از روی علم و ادله کتاب است  
و بعد از تأسیس این اساس سخن در میان آمده هر یک از  
مجالس مذکوره بقدر ریختن و پنج ساعت نجومی طول کشید  
و خلاصه آنچه حقیر بجمعی گذارش آن مجالس را در مقام  
شهادت تکاشفه خامه فصاحت فرموده شد در اینها

فلو

نقلی نمایند و صکوک الثماني نامه تفریز از فضلا و حقا این  
است که بعد از حمد و ثنای حکیم مرسل بواسطه ارسال رسل  
و انزال کثیر سرکشندگان بیدای جباری را بر سر منزل حصول  
امان هدایت نمود و بعد از درود و نعت نبی مرسلی که با آن  
ظاهر و معجزات با همه شیخان صحرائی نعیج مدانی را  
بشهرستان وصول بساعات جاودانی دعوت فرمود  
از غیر پر و شطرها این کلمات و اقرع البرکات است که چون  
حفرت بخشنا بنده شفیق قاند ثوبی و در رفیق طریقی  
این در بحر معاصی غریق نمود و بمقابلت غنا بی نهایت  
ابواب هدایت بر خواطر و کشور بر خود لازم و واجب



کردند که شکر البعض نعماته بقدر مقدور سریع و کوشش  
نموده آنچه در میان حقیقت و ثبوت ملت بهضامه <sup>کشد</sup>  
انبیاء سابقین علیهم صلوات الله <sup>سکند</sup> الملک الغالب مستفاد  
و بطنه ظری رسانیده اطمینان بخشش خواطر موافقا  
و برهم زدن هنگامه مخالفان کرد و فلان مدتی مدتی  
اوقات شبان و نری خود را مرتب در تربیت کتب انبیاء  
سلف و تکلیف و الزام علمای فاضل خود و نقایب <sup>اختفا</sup>  
از چهره عروسی مدعا با حسن وجهی کشود تا اینکه کا  
بجائی رسید که کمترین باین وصف معروف گردید و الزام  
انبطافه را از کمترین هر صاحب حواسی دید و شنید

و در روز

و عدوت طایفه یهود نسبت باین امید و ابر بالطاق فامرد <sup>دود</sup>  
بهره اعلی رسید و این اوان که جمعی از خراسان باین <sup>مان</sup>  
آمدند و در میان ایشان یکی از یهودان کتابی بآورد  
که یکی از انبطافه علی رغم حفر تصدیق نموده و ادراک فاسد  
و شواهد منفرد کاسد خود را در رشته تالیف کشیده  
چون اساسان میند برانکار ضرورت یافت خود به واسطه <sup>ح</sup>  
چنین دانسته شد که پیش از آنکه برانکتاب شرحی بلکه  
خرجی نوشته اید بر علمای یهود مراتب مذکور را مستأنفا  
علی رؤس الاشهاد موجه داشته شه و عدول بران گرفته  
اید که راه انکار بران طایفه ادبار مسدود کرد و پس التماس



و اسند عالمی و فضلا و اشراوت و نقباء و سادات و عظمای  
و سایر مؤمنین و غیر هم از هر ملت که در مجالس که <sup>بین</sup> آنها  
حضر و علمای اهل ائمه حاضر بودند می نمایند که آنچه  
دیده و شنیده باشند در حواشی صحیفه مرقوم نمایند و  
بمهر خود در این فرماید الیائی و السلام علیکم و خلاصه  
مجلات که علمای اعظام و فضلاء کرام بر صحیفه نوشته  
اند بر سبیل اختصار و حذف تکرار این است که نقل  
کرده میشود که عالجای مقدس القاب سلالة الفضلاء  
کهفت الحاج والعمامه <sup>و</sup> هستند می مان در مجالس معتد  
که بهم نزدیک و از اهل شهر و بقعه الحرام سنده را

و در هر

و در دست دانه هجری بود آیات و اخبار بسیار از نور پیر  
موسی و کتب آنها مثل حضرت شعبا و ارمیا و صفوت  
تجارت که در میان پیران نبوت هبلد مشهور و برهان  
فارسی و عربی که در شهر است موسوم است و غیره و  
و بیانات علمای در بیان نشان و اظهارشان جناب ایشان <sup>خان</sup>  
پیران بران کمرهان خواند و ایشان در جوابان ادله  
از شاخه ایشان پریده گاهی میکنند که اجتماع که از آنها <sup>اعلم</sup>  
بودند متشکک باین طریق بودند و مانع از متابعت ایشان  
میکند و نوید دیگر میکنند که این ادله و آیات بر آنها <sup>صد</sup>  
میکند و بعد از ابطال این سخنان باید که برهان چنان <sup>مجتهد</sup>



ازمان بر نبوت و سروری و اقرار و اعتراف بر پیغمبر انجنا  
ندیده بان همه الحاح و عناد و امرار و انکار و بیکه در جبهه  
طایفه موجود است منقوش الکلمه گفتند که انجنا بسمه  
و معبود چون بر خلق است نهایش معبود است بر جماعت  
که کتاب و رسول ندا شمر باشند و بنو اسرائیل که صاحب  
کتاب و شریعتند مکلف بنا بر ایشان حضرت نیستند و  
از ایشان بر نیل بر این تخصیص مطالبه دلیل شد بغير از رفع  
لوث حیوانی حاضر شد و انجنا بسمه من کوراد که بسیار ابا  
و اخبار بر خلا ادعاه ایشان افامه نمود علی بنی اسرائیل  
و کوشش بسیار در تحریف و تبدل و تاویل آنها نمودند اما

ازان

ازان باین ود لالت دله بر مدعا از ان اظهر بود که بر احدی  
محقق مانند و حق الحقیقه این کنارش باعث تجدید ایمان جمع  
کثیر از مؤمنین گردید و ایمان علم الباقین مسلمانان باین  
رسید و من لم یجعل الله له نوراً فانه من نور ذلک فضل الله  
یؤتی من یشاء والله ذو الفضل العظم و علی ایضا در ضمن  
مد کوره بخط عبری این فقرات نوشته اسامی خود را در ذیل  
ثبت کردند کثیر بنان ملاهای بنو اسرائیل ساکن نزد فلان  
و فلان الی آخرها فائل هشتم که موافق کفیه نبوت هبلد این  
محمد نام از اولاد حضرت اسمعیل پیغمبر بر حق است از جانب خدا  
بر بنو اسمعیل عبرانی بنو اسرائیل من قبول فلان و فلان الی آخر



الاستها این بود خلاصه آن بحقیقت و در نقل فلما و فضلا اسلام  
اختصاصا بعمل آمد و انچه نقل نمودیم بمضمون یکسجیل بود بر  
مد کوره و در آن سجیل نوشته شده است و چون مقصود  
تمام میکند بکفر فریب بود و در نقل باقی فایده ندید از ابرار  
نمود الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة علی نبيه محمد و آله و سائر  
و المرسلین و رحمته الله و یو کانه ختم بالخیر و السعادة فی الساد  
من شهر رمضان المبارک سنه احدى و عشر و مائین بعد  
الف من الهجرة النبویه و السلام و الخیرة علیه و آله ثم الکتاب یعون

بسم الله تعالى شانه

بر هیچ چیز بصبر پوشیده نیست و مخفی نخواهد ماند که  
ظاهره بر اعدا و کجای و تعصبت بجهل است بلکه متبنا  
گفت که طبیعت ایشان مجبول بر انکار و محجود است و بسا  
بوده که از هر هکذا تعصبت و کجای انواع ناخوشیها و ستمها  
را متحمل شده بر خود کوارا میساختند و حکایا و معاملا  
ایشان یا حضرت کلم الرحمن مشهور و یا اینکه انحضرت حقون  
غیر مشای بر ایشان ثابت هر دو نیز بوضعی دیگر بهانه  
میکردند و در قبول و امر و فواهی تعلل و اهلای غورند  
چنانچه در مقامی که بخواهیم مامور شدند از هکذا



واحوال بحرف کلم گفتند و بسا بود که بواسطه جزئی مقدّم  
که هیچ و اینکه نداشت انواع فضیلت و ناخوشی بر یکدیگر  
اورده خویشا من بخند و خا نا خراب میکردند و در کلام  
مجید اخبار بعضی از رفقا را ایشان هست که میتوان گفت  
ایشان را معلوم از آن معلوم کرد و مع ذلك عداوت انطا<sup>بقه</sup>  
با اهل یان اظهر من الشمس است و خداوند عالم این خود را  
خبر داند میفرماید و لیجدن است الناس عدوانا للذين امنوا  
البهیمه حرامه که می پایی دشمن ترین مردم از برای کسانیکم  
ایمان اورده نموده و در مواضع دیگر از قرآن فرمایند  
وصفات دیگر ایشان نیست است که در نقل آنها بفرمانند

پس با چنین طایفه بخارا مدت در نهایت اشکال خواهد  
بود خصوصا در صورتی که کسی خواهد آنها را براه حق دعوت  
نماید و توقع داشته باشد که ایشان من هب و ملت چندین  
هزار ساله خود را ترک نموده دست از پیروی ابا و احدا  
بردارند و انکس را متابعت کنند و گرنه این بود که خداوند  
عالم در کلام مجید میفرماید در چند جا بعضی از ایشان را بخوبی  
پاد کرده مثل اینکه در آخر سوره آل عمران میفرماید که و ان  
اهل الکتاب من یؤمن بالله و ما ازل لیکم و ما ازل الیهیم خاشعین  
لله یشترون بابا الله ثمنا فلیلا اولئک لهم اجرهم عندنا  
ان الله یرجع الحسا بعضه بدرسشکه بعضی از اهل کتاب گناهند



که ایمانی آورند بخدا و انچه فرستاده بسوی شما و انچه فرستاده  
است بسوی ایشان در حالیکه خاموشند از برای خدای <sup>فرستاده</sup>  
ایشان خدایا بیهای کم اینطا بفر ما مهیاست از برای  
ایشان نزد ایشان خود پروردگار ایشان بدرستی که  
زود حسا کننده است و مع ذلک اگر فی و یهد بد برکتها  
انچه در کتب سماوی است میفرمود هر انچه حقیر زحم  
جمع و التیفات این سال را بر خود قرار میدادم و حال امید  
دارم است که بواسطه معامله آنکس بهر مند گردد و ثواب  
ان در يوم لا ینفع مال ولا بنون عابد حقیر و والدی کرد  
و از برای ایمانی است دعا و التماس دارم که در این امر معاو

و یا حق

و یاری نمودم رام شده کان براه راست دارم ندهند و بطریق  
اینها و زمان محراب سلسله عناد و حجاج و متعصب ایشان <sup>کنند</sup>  
زیرا که عادت اینها و زمان نیست که اگر کسی از اهل کتاب داخل  
در سلسله اسلام شود او را بالهای دراز سر زشتی و غیره  
نموده بالافاق خروشی ملقب میسازند و خدا را بغضب  
خلق را متعصب می اندازند و کویا هرگز نشنیده شد و  
خداوند خود را که در قرآن مجید در سوره حجرات میفرماید  
که یا ایها الذین امنوا لا یخرف قوم من قوم عسى ان یکونوا  
خیرا منهم ولا تأمن نسا عسى ان یکن خیرا منهن ولا  
تلهوا بالالفاظ البسی لاسم الفسوف بعد الايمان و من



بني فاولئك هم الظالمون يعني ايكسا نيکه ايمان آورده  
بايد که استغناء نکند غوی با غوی شاید استغناء کرده شده  
کان هين باشند از استغناء کنند کان واستغناء نکند  
رف بنی شاید باشند از بنان بهائوزان زنان و عجب  
مکند بکد بکد را و بخواند بلبقها زشت و بد و بدنا <sup>میت</sup>  
خروج از اطاعت بعد از ايمان کسيکه توبه نکند قبول <sup>نشد</sup>  
ظالمان و هم چنین اباي که در شان مؤمنان از اهل کتاب  
وارد شد گويا با ایشان توبه بده با خود را ماصدق آنها  
نصرت کرده شد مثل آنکه در سوره مائده مذکور است  
اولئك اهل الكتاب امنوا و اتقوا الکفر باعنهم سبياً <sup>نعم</sup>

ولا دخلنا

ولا دخلنا هم جنات النعيم يعني هرگاه اهل کتاب با ايمان  
و پرهیزکاری کنند هر انچه از مرزيم کاهان ایشان را  
داخل میکنم ایشان را در جنات نعيم و مثل اباي که در سوره  
قصص مفر مايد بعد از آنکه حکایت بود را میکند  
الذين ائتموا الكتاب من قبلهم بيهود منون و اذا <sup>مثله</sup>  
عليهم قالوا امنوا بالله الحق من ربنا اننا كنا من قبله <sup>مسلين</sup>  
اولئك يوثون اجرهم مرتين بما خسر و اورد رون <sup>لحسنه</sup>  
السبيته و تها رزقناهم يتفقون و اذا سمعوا الغوا عرضوا <sup>عنه</sup>  
و قالوا انما اهلنا و لكم اعمالكم سلام عليكم لا تبتغى الجاهلین  
ايکسا نيکه داديم ایشان را کتاب پيش از بفران ايمان <sup>اورند</sup>



و هرگاه خوانده شود برایشان گویند ایمان آوردیم <sup>سنتیکه</sup> ایمان بدست  
ان حق است و از جانب پروردگار ما است و بدست <sup>سنتیکه</sup>  
بودیم ما پیش از این قبول دارندگان اینکوه دان  
میشود و مزد ایشان دو برابر سبب صبر کردن ایشان  
و دفع میکنند آن حسنه سینه را و از آنچه روزی ایشان  
کرده ایم انتقام میکنند و چون بشنوند سخنان <sup>محمود</sup>  
دار و میگردانند از او میگویند از برای ما است عملها  
ما و از برای شماست عملها شما سلامتی بر شما باد  
خواهم صحبت نادان را و مثل این که در چند موضع از قرآن  
مذکور است و حاصل آن اینست که هر که بخدا در دنیا <sup>است</sup>

ایمان آورد و عمل صالح کند خواه مسلمان و خواه یهود  
و خواه نصاری و خواه صابی پس مزد ایشان نزد پروردگار  
ایشان میباشد و ترس و حزنی برایشان نیست و  
امثال این آیات در قرآن مجید بسیار است و کسی را که خدا  
مرحمانه از دینش نگاه دارد و فرموده که مزد او در  
بالاست و خوف و حزنی بر او نیست اینرا نمودن چه معنی  
دارد و هرگاه پستی مذکور در مقام مقابله ایشان است  
و بگوید که با خدا در چند موضع از قرآن بمقام خطاب است  
اسرائیل فرموده و ای فضلکم علی العالمین یعنی بدرستی  
و تحقیق که فضل ما دم شما را بر عالمیان و بلا خلافتی



اسرائیل زیرا که کس در داخل در سلسله ایشان نشد و آن<sup>هم</sup>  
شماره مقامیکه از او سؤل کرده شد از انجیب مردمان  
نفرمود که الکرم هم این الکرم هم این یوسف این  
یعقوب بن اسحق این ابراهیم چه جواب در مقابل خوا<sup>هد</sup>  
گفت و بر تقدیر بیکه خصم این از ابا<sup>ت</sup> و اخبار و خبر شد  
بنابر جدال در این انجیب فخر به اهل روزگار جوان منوط است  
کنار دهند و هوی مدن کو را اساسی چو نوادی را کوک کرده  
بگویند که کسب مثل پادشاه ما سلیمان پیغمبر است که از هر  
پادشاهی بزرگتر و عظیم تر بود و صاحب مال فارس است که  
هیچ صاحب عالی عشر دولت او بهم نرسانند و جمعیت و کث<sup>رت</sup>

که از برای یعقوب و اولاد او پنجم رسید از برای احدی  
میشد نظر باینکه داخل مصر شد نه هفتاد نفر بودند  
و بعد از دویست و نه سال هشت صد هزار مرد جنگی ان  
دویست ساله ناسخت ساله بنهار آمده بود و آن<sup>سال</sup>  
نابست سال روان شصت ساله بالان<sup>ی</sup> و آن داخل شها<sup>ت</sup>  
بنودند و جوان و شخص و زنیانی مانند یوسف نیا<sup>مد</sup>  
و نخواهد آمد کی در عالم مسجدی بزیست و وسعت نیست  
المقدس نباشد و بر کدام پیغمبر بزرگتر که آثار و آثار از دل  
شد و چه صدمه خواهد بود و بالجمله در آن نفس نیست که  
برادران ایمانی در این داستان با حقیر هم داستان



کرده صاع و کوشش نموده عوام الناس منع نمایند و  
نکذارند که اگر کسی از اهل کتاب عناد و لجاج را از خود  
دور کرده میل بطریقه حق نماید او را رنجانده بسرکام  
خود فرستند و زحمت فقیه را باطل نموده آخر الامر از مجادله  
باجهودان بربودان یهودی چنین پندارند که فی الواقع  
طالبان و سخنان او جواب ندارد و دینی او منسوخ  
شده خداوند عالم همگی را از هوای نفس اماران محفوظ داشته  
دخل و تصرف جاهلان را در هر چیز کوناه کند و هر را برآه  
راست بدارد و حال نظر بآیات قرآن و حدیث پیغمبر خود  
الزحما چنین ظاهر میشود که هرگاه از طایفه بنی اسرائیل کسی

بدون غرض و مرض از توحید خدا و توحده روز جزا <sup>سلام</sup>  
مشرقت نشود انجب از سایر خلوق خواهد بود و چون  
و دولت در سلسله اسلام پیدا شد و هیچ یک شیخ  
خود را نمیشناسند از چه طایفه و از چه سلسله بودند  
بدینصورت بهم شخصه احتمال بقای مبرم بود که مبادا  
از اولاد بنی مبر باشد سواى جماعت غالبه سادات  
صحیح النسب و بنی اسرائیل را که این احتمال نه بود اما شایسته  
سادات صحیح النسب که محتاج به بیان نیست هم چنین طایفه  
بنی اسرائیل نظر بآیات جمیع کتب سماوی و ثوابی و غیره عالم  
از طایفه غیر بنی اسرائیل داخل بنطایفه بنی اسرائیل نشده



نظر بان شجره ایشان صحیح است پیش بر پیش اول به  
 حضرت یعقوب بعد به حضرت اسحق بعد بخلیل و اکثر  
 بجانب نسبی باعث نجات از عذاب اخروی نمیشود نظر  
 بمضمون حدیث قدسی که خلقت الجنه لمن اطاعنی ولو  
 کان عبدا حبشیاً و خلقت النار لمن عصا ولو کان سیداً  
 فرشیاً و ایزدانی هدایت آن اگر همکند الله انقبکم لکن  
 انفقوا بجهنم دفع استعزاز و عوام نوشتن شد و السلام  
 X علامن اربع الهدی ثم الکتاب بعون الملک الوهاب تمت  
 برار باب اول و الا لم یاب مخفی مانند که جماعت بنی اسرائیل را  
 داعیه اینست که ما بشریعت نور پیر و بفرمود حضرت

عملی نهائیم حال ما ناکند بپ قول ایشان را و در بطلان افعال  
 ایشان دلیل چند می آوریم تا کذب قول ایشان ظاهر گردد  
 که این جماعت در این ادعای صاف نیستند حال اولاً میگویند  
 لعن خدا بر کسی که آنچه موسی امر فرموده بخران نکند حال  
 دروغ اول ایشان که میگویند ما بشریعت نور پیر عمل <sup>میکند</sup>  
 اینست که ممکن نیست عمل کردن ایشان سوا شریعت  
 المقدسی و انهم در حالیکه اصل بیعت المقدسی بآباد باشد  
 و اولاد حضرت هر و ن در خدمت و ارب خانه معین <sup>شد</sup> یا  
 و اولاد حضرت موسی هم برای خدمات دیگر معین <sup>شوند</sup> یا  
 و مکان فریادگان و امان باشد و هر کس خواهند که قرآنی



بعل اورند انش از انجا پایدان فریانی را بسوزانند که  
علامت مقبول بودن انش با چند بن ساسهای دیگر  
و قتی که همه موجود شود انوقت میتوان بشر بحث نوریه  
عمل نمود والا ممکن نیست که در ولایات دیگر بتوانند  
بشر بحث نوریه عمل کرد و بشر بحث نوریه مخصوصان خائن  
و شهران خاص است انکسای که در این سرزمینهای  
گویند که ما بشر بحث نوریه و پیروی حضرت موسی عمل  
میکنیم و از احویات میدانند دروغ میگویند ان عیانت  
نیست بلکه معصیت است همچون بدون گفته خدا و رسول  
بد قتی چند بنا گذاردند و بر آنها عمل میکنند تا انجا <sup>است</sup>

خود

بر خود نیستند و میگویند که ما بکفته حضرت موسی <sup>میکنیم</sup> عمل  
کنیم و ان بدین از اول است اگر اینجاست بکفته حضرت موسی  
عمل میگردند بخوانش نفس خود و بکفته نفس <sup>خود</sup> عمل  
عمل نمیکردند و هیچ نواحی در میان نبود چون انحضرت هیچ  
چیز را بکفته و معطل و محمل نگذاشته اند و آنچه ضرورت  
دین بود تمام را خبر داد ان جمله آنچه امر و نفی که از جانب  
خدا و بر مالت حضرت موسی با اینجاست رسیده برایشان  
واجب بود که بر آنها عمل کنند انرا را علما بشماره <sup>شد</sup> دوازده  
عدد ششصد و سی و نه است که در لیست و چهل و هشت  
انها امر معروف و نهی و شصت و پنج عدد آنها <sup>است</sup>



منکر است و از جمله ششصد و سی و نه امر و نهی در شما  
چهارصد و بیست و پنج آن اینست که گفتن پیغمبر بر حق  
امتحان و نجاست مکنید در چهارصد و پنجاه هفتم  
آن اینست که هر پیغمبری که شما را دعوت بر بندگی  
نماید از او مشنویید و در پانصد و شانزدهم آن این  
که سخن پیغمبر بر حق را بشنویید و او را اطاعت کنید  
و پانصد و هفدهم آن اینست که کسی بدروغ ادعای  
پیغمبری نکند و در پانصد و هجدهم آن اینست که اگر  
کسی شما را بغیر از من بمعبودد بگوید او را بکشید و  
پانصد و نوزدهم آن اینست که از کشتن پیغمبر بدروغ

منسوب

منسوب بدینچه باز خواست ندارد چهارصد و پنجاه و پنجم آن این  
که زیاد مکنید از فرمانها بلکه من شما را امر نموده ام چنانکه  
صد و پنجاه و ششم آن اینست که کم مکنید از جمیع فرمانها  
من شما را فرمان دادم همان سخن را که فرمودم هم که  
جمیع فرمانهای مرا فرمان بویید و چیزی از آن کم مکنید حال  
خلاف آن بعمل می آید و چون آن ششصد و سی و نه امر  
در حق خلیل جان بکنند صد پانصد و بیست و نه اگر توانند  
بعلا ورنه باقی و البته خانه بدست المقدسی و فرمایند که  
سوف نشد و عمل نمیشود و نخواهد شد حال اینخطا  
تمام بر نبی امثال خطاب شده و در کتاب ایشان نوشته



شده اگر کتاب خود را صحیح میدانند پس چرا متابعت

نمیکنند و اگر صحیح میدانند چرا متابعت میکنند اگر این

پیغمبر یکبار جانب خدا بر پیغمبری مبعوث شده خلق را

بان خدا مکه دعوت نمود غیر از خدای نبی مرسل است

حق یا البتة نیست نباید متابعت کنند و اگر یکسنت راه

سخن متابعت نکردن ایشان چیست جمیع اینها خردان

که پیغمبر صاحب اسم و شریعتی ام خواهد رسید و حضرت

موسی که خود صاحب اسم و شریعت است خبر داده که

خواهد رسید که مثل من صاحب شریعت خواهد بود شما

اورا متابعت کنید و سخن او را بشنوید و نشانی هم قرار

داده گفته که از جانب خدا مکه من بر پیغمبری مبعوث

شده ثم ان پیغمبرم باید از جانب خدا باشد اگر از جانب

خدای دیگر باشد اورا متابعت مکنید و او را یکسنت <sup>تکلیف</sup>

اینجماعت همین است و پیش از این نیست حالا که اینجا <sup>ع</sup>

دیگر راه سخن ندارند مگر بعضی از علما ایشان از برآ

حسب ریاست و فریب دادن عوام بعضی حرفها بسیار بوج

منه منند و نامر بوط چند نسبت بخدا می دهند و الهی گفته

شد که هیچ خدا شناسی نگویند مگر اطاعت نکردن ایشان

بان سبب شد حال بر خدا ظاهر است که اینجغیر از گفتن

و نوشتن این قبیل سخنان بحالت میکشم غریب شستند



و در آن سال قبل از این که در انوش حفره در متن چنانچه  
با نوره بودم این سخنان را از معلم خود تعلیم میکردم و در دل  
خود صاحب این سخنان را خوش میدادم و میدانستم که  
این سخنان بوج است و والد مرحوم این فقیر مکرر میفرمود  
که این سخنان بوج است دل اینها ندهید و امان هم ندانم  
که پوره اینجاست را در پوره باشم و تفضیل حال ایشان شده  
باشم نه این خود باعث این شدند و در شهر جا و ولا  
ی شستند و من مت ما را میکردند ی شنیدیم و  
کن را میدیم و میگفتیم باید خدا را دم را حق باشد و بنا  
جوش اینجاست بسیار و نسبت و ایشان که کم صد ایدای

کریمان

کریمان برآمده بنا گذارند کتابها بجهت خود نوشتن و در  
مها کتابها اولاً مذمت پیغمبر و شریعت اسلام را کردند و  
را سلب برداشتن و خوار کردن و بعد ضریب اینجانیان  
دیان بطعن کشوند که شما چرا از چنین مذهبی عیب  
نقص خود بیرون گرفته شد و چنین من هب را اختیار نود  
شد و کتاب ایشان چنین اتفاق افتاد که در دست کمر بر  
و انرا ملاحظه نموده بوجه بیان اطلاع یافتیم بر ما لازم شد که  
دست از پوره پوشی ایشان برداشتم بمقام تفضیل احوال  
و قضا اعتقاد ایشان برآمده اعتقاد ایشان را بر این  
ظاهر نمایم حال این من هب ببنقص و عیب که ایشان



چهارم بیان نموده بعد گفته که من در پی عقیبا که  
او هم یکی چون او شخص بزرگی در میان اقطاع<sup>است</sup> است  
ضامن شدیم که هرگاه مقدار قد و قامت خدا را با<sup>این</sup>  
تفصیل هر روز میزد کرد شود از اهل هشت خواهد  
بود و در دنیا هم با او و باشد این کتاب دیگر دارند  
که از این یعقوب گویند انهم در میان ایشان خیل  
معتبر است در اول کتاب این یعقوب نوشته که  
شب سه پاس است در پاس اول خرفر یاد میکنند  
در پاس دوم سب در پاس سوم اطفال شیر خوا<sup>ند</sup>  
بکریری آیند در این هر سه پاس خداوند عالم <sup>نشیند</sup>

و مانند

و مانند نوح شیر غریه میکند و میگوید که ای دای خانه  
خود را خراب کردم و خراب خود را سوختم و فرزندان خود را  
در میان امتنان عالم با سو یادم ایضا در باب نهم همین کتاب  
که بکعالی که اسم نحس او ربی موسی است و گفته روزی  
داهی میگفت ششم رفت نماز شد داخل خرابه از خرابای شهر  
بله المقدس شدم و مشغول نماز شدم بر حفر<sup>س</sup> ناله  
کشف شد که من در این خرابه هستم و مشغول نماز شد  
آمد یوم من در خرابه ایستاده ثامن نماز را تمام کنم بعد از  
انجام یوم من سلام کرد و من هم جواب سلام او را دادم بمن  
منع نمود که چرا داخل خرابه شدم و مشغول نماز شد



بعد از آن از من پرسید که در این خرابه چه اواز شنیدی  
گفتم چنین اوازی شنیدم که میگفت وای که خانه خود را  
خراب کردم و محراب خود را سوختم و فرزندان خود را  
باسیری دادم این سخنان هم عجز و پشیمانان ظاهر میشود  
و بعد میگوید که حضرت الیاس قسم یاد نموده گفت بر تو  
این فرزندان که سالی که در این ماه است هر روز سر در غه  
این اواز از این خرابه مذکور میشود و نه همین و نه فوق  
که جماعت بنی اسرائیل بمساجد میروند و نماز میکنند و فلان  
عبادت را که ادا میکنند خدا سر خود را حرکت نمیدهد و می  
خوشان پادشاه عالم که تعریف کنند او را در خانه خود چنین

و جبرئیل پدری که با سیری دادم پسرهای خود را در  
میان امتهای عالم روای برایشان آن پسرها شکوه با سیری  
دفتند از سر سفره پدر خود و ایضا در فصل پانزدهم و شصت  
و شانزدهم کتاب همان روزی که شاعیل نام که در کتاب را از  
گفته که من خدا را دیدم و گز و پیمان عضوهای خدا را بینا  
کرده و چون از اولاد هر و ن بوده و ثواب بدست مقدس  
بالا بوده او گفته من روزی داخل بدست مقدس شدم و در  
خدمت خود مشغول بود و رفتم تا داخل اصل محراب خوا  
شدم دیدم که خداوند عالم بر سر گری بلند پای نشسته  
مرادید گفت این فرزندان مرا دعا کن و من هم چنین و چنان







بر سر میگذرانند و بر دست خودی پیچیدند از این قبیل نامرئی<sup>طایفه</sup>  
بسیار است که نوشتن تمام آنها باعث ملال و کلال است حال  
ما این غلطی کرده ایم اینست که از چنین اعتقادی و اثر<sup>چنین</sup>  
دقتاری دست برداشته ایم و دین اسلام را اختیار کرده ایم  
افس خداوند عالم ما را از جمله ایمان آورندگان اول<sup>حضرت</sup>  
حضرت علی و بعد پیغمبر آخر الزمان و الیایجاد حضرت  
حساکند و در سلسله مثنای پیغمبر آخر الزمان محسوف را بگذارد  
بهتر هر چه خواهند بگویند بر خلق عالم ظاهر نباشد بخدا  
ظاهر است که منافع چیزهای بسیار با اینست و بیخ نفوذ  
اینها بخیل سرائل کرده ایم و بخواهش نفس خود هیچ کار

نکرده ایم

نکرده ایم و از مواخذه روز جزا ترسیده ایم و فاسقانی بودن  
این جماعت اینست که میگویند روح حضرت موسی<sup>موسی</sup> چنین  
بود تا بعد از چند سال در شمعون نام عالمی آمد و برو  
حلول کرده و از او انتقال یافتند به عالمی دیگر که او را از  
گویند با و حلول نموده دیگر بعد از او را خبر ندارند و نا<sup>میگویند</sup>  
دیگر ایشان اینست که چون دو پسر حضرت هرون<sup>بلش</sup>  
القدس سوختند و روح ایشان بحضرت الیاس حلول  
نموده و مسیب طول کشیدن عمر او را هم باین جهت میدادند  
از این سخنان نامربوط بسیار میگویند که قابل تخریر نیست  
از یکطرف و سوسه شیطان و از یکطرف کیفیت شر<sup>چند</sup>



نفر بر دهرم نشسته در عالم کعبه آنچه خواهند میگویند و  
حای را که راه و سرگردان میکنند و اینکتاب عین یعقوب  
نام از این قبیل نام موطا که جمیع آن بقدر کاهی ماله  
ندارد حقیقت چنین میدانند که آنچه بهیوی که حال برآورد  
باقی مانده وند بجهت خوردن شراب است این لغت حرام  
نجس را بخورند کعبه بر سر ایشان میزند دیگر بر فکر  
نمی افشند هر چند در ظاهر نور بر منع از برای شراب  
نشده لکن بعضی از اندکامد مت بسپای از برای خوردن  
شراب کرده وند و شراب را با نجاست و مت پرستی برآورد  
کرده وند با وجود اینکه هر من متها خود میدانند و اکثر

انجام خردان وند اینها بلای که بر سر این جماعت می آید  
نام بجهت خوردن این لغت حرام نجس نجس شراب است  
با وجود اینکه اینها از وسوسه شیطان شش دانگ وقت  
خود را صرف این مطلب میکنند تا این لغت حرام را تحصیل  
کرده بخورند نه اینست بقدری که بکیدی که بجهت غسل  
جنب است و غیره در نور بر بر این جماعت شده در هیچ امری  
نشده با وجود این امر را بسیار سهل گرفته وند اگر غسلی  
بشود شده اگر نشود نشده جنب مسجد رفته نور بر  
مخوانند پناه میبرند بخدا از چنین جماعت که مست  
و جنب مسجد میروند و نماز را بعمل می آورند که آن



نمان هم از جانب خدا باشد و بدعت باشد و بوی این  
مغذی بخورند و ابائی که مدت شراب و شراب خوا  
کرده اند بپسند که در پنجم کتاب حضرت شعبا فرموده  
است وای بر شب کبر کمان صبح که دنبال شرابی  
روند و ناخست میبرند و هم چنین در شام میباش  
چنین گونه ساز با نخبیدن شراب شغل ایشان است  
افعال و کرده ها خدا را نگاه نکردند و صنعتهای او را  
ندیدند باین سبب و رده شوند قوم من از نا  
فهمی ایشان و هم چنین چند ایهی در پی مدت  
کرده اند که در او و رفتن های ایشان را نا افرگفته

وای بر کوبندگان بدر خوب و خوب باید و فرار دهند <sup>کان</sup>  
تلخ را بجای شیرین و شیرین را بجای تلخ وای بر آنکه  
شجاع عوفی که شراب بخورند ایضا در نشان بپسند  
هشتم حضرت شعبا میفرماید مدت بسپای کرده و باز  
اینانکه در شراب غلط کردند و در باره سرگردان شدند  
سادات ایشان و پیغمبرهای ایشان غلط کردند در باره  
شاه شدند در شراب و سرگردان و جهلوان شدند از  
خوردن شراب کج کردند راه شرع را که هر سفرهای ایشان  
براستان فی و نجاست بدون اسم خدا ایضا در نشان  
سیم کتاب هوشیعی پیغمبر خدا گفتند تا گردن و شراب



خوردن دالام را از خدا میگرداند ایضا در نشان ششم کتاب  
اموسی پیغمبر مذمتهای بسیاری کرده گفته است ای که شراب  
مخورند با نسب و ربه شوند و با سبقت افشند ایضا <sup>بسته</sup>  
کتاب مثل که از نضاج حضرت سلیمان است گفته که نیکو  
میکنند خوردن شراب مرد را هر کسی که در راه غلط <sup>بافتند</sup>  
انواع اقل نکونند و در آخر بلیست و سیم همین کتاب حضرت  
سلیمان فرموده که بسیار شید با شراب خواند و کجا خواند که  
آخرش بیقرار خواب غفلت مراند از دالام را بعد از این  
فقرات هم مذمت بسیاری کرده از جمله این است که اول  
ان ایست که گفته ال تَوَّابُ یُنِیْ کِبَیْ اَدَامَ یَغْنِیْ نَبِیْنَ شَرَابِ

کمره غایب در مدح و خوشی بنده است او که آخر این  
مار میزند و چون آن زهر میبرد و دیگران خواست بکشند  
و بی عاقبت فرار دادی از برای خود فرار کرده نند که بد  
شراب هیچ امر ایشان صورت پذیر نیست و هنگام افتد  
و نکاح و خشنه کردن و عیدها و جشنها تا درین اوقات  
پایه شرابی را یکی از ایشان بدست بگیرد و دعائی بگوید  
نخواند مردم از آن شراب قدری بخشد هیچ امر ایشان  
در دست نیست و در کتاب عین یعقوب نوشته که چون  
در نور پزید کور است که در روز تولد حضرت اسحق  
حضرت ابراهیم ضیافت مستکبانی در ولیمه پس خود نمود



شیدانی در روز قیامت بر جناب اقدس الهی شهادتی خواهد گشاید

که از صیافت حضرت ابراهیم مستکین تر باشد و در آن

روز چشمن قدحی دامنه زبان پوزن شراب نموده تکلیف

بحضرت ابراهیم خواهند نمود که آن حضرت دعا بر آن

شراب بخواند آن حضرت از خود استعفا نموده خواهد

که من قابلیت این را ندارم چون حضرت اسمعیل از من

بهر سبب شایسته این نعمت نیستم و از خود دور خواهد

نمود بعد تکلیف بحضرت خواهند نمود او هم خواهد گفت

که من شایسته این نعمتی نیستم چون <sup>امده</sup> عیسی از من بر جود

بعد تکلیف بعموب میفرمود آن حضرت که من نیز شایسته

این امر نیستم چون جمع این الاخیان نموده ثم بعد تکلیف به

حضرت موسی میفرمود آن حضرت نیز میگوید من شایسته

نیستم چون مدفن من در بیابان شمر شده بعد تکلیف

بهو شیخ ابن نون خواهند فرمود و نیز خود را معدنی

داشته خواهد گفت که از من اولاد کور بر جود نیامده

بعد تکلیف بحضرت داود نموده او بهضایفه قدح را

گرفته دعا بر آن خواهد خواند و بعد بصحبت مشغول

خواهد شد غرض این نام بود تا هیچ در کتب نشده مگر

علما از روی کتب شراب اینها را گفته اند و اینها در باب

احترام داشتن شبیه را جماعت نبی سراسر اهل بعثه مردم



چنین مبادند این شبیره را بجماعت باید همپسرده<sup>شد</sup>  
باشند چنین نیست چون او امر و نواهی که جماعت<sup>نی</sup>  
اسرائیل امر شده بشماره در آورده اند ششصد و  
سپه ده است یکی از آنها احترام شبیره است و قی به  
ثبوت پیوسته که شریعت نور بنور داده داشته مختص  
بلیث المقدس بوده شبیره هم مثل سایر احکام هائیکه  
شده و علاوه بر آن در زمان بلیث المقدس آمده و شیعی  
از جانب خدا خبر داده گفته است باطل کنم و هم شایدها  
ایشان رجوعی بپناه و ماهها ایشان و شبیه ایشان  
عبدش<sup>ها</sup> ایشان دیگر اصل نسخ نور بنور در هر سرایند<sup>کور</sup>

است شبیره های من را نگا دارید از بلیث المقدس  
بترسید غرض این دو تا را بلیث یکدیگر است و قی  
بلیث المقدس برپا شد باید احترام بدارند و الا فلا  
دیگر در سفر پنجم نور بنور در بارش و الحاق در میان  
دعای الواح مذکور است که چون شما بنده بنویسد<sup>عصر</sup>  
من شما را بجا دادم با پنجه احترام شبیره را بدارید  
بعد از این پنجه یکی بر نشان شانه و یکی بر نشان  
بلیث و سیم کتابش از جانب خدا خبر داده یکی و قی بشود  
کسی زحمت کشیدن بپای و ن آمدن از حفر را دیگر یاد  
نکند مشهور است که در میان بنی اسرائیل در نفر از افاضل



و اشراک که جمیع بنی اسرائیل را بکفر ساز و کردار ایشان  
و ثبوت ناهی حاصل کشته ایشان را مقتدای خود میدا  
نشدند  
و از جمله این ده نفر ایشان را <sup>عقیبا</sup> بنی اسماعیل نام و مرتبه  
نام بودند که اسم ایشان قبل از این ذکر یافته که آن <sup>بنی</sup>  
اسماعیل گفته من مکر خدا را دیدم و خدا از من <sup>سند</sup>  
نمود و من او را در راه کردم خلاصه باین افسانه و توها  
خود را مقبول و ضعیف و شرهت نظایفه بقلم داده شد  
نام و تمام داشتند چون اینجاست در طریقه فاسخ  
فاسخ جد و جهد کاملی دارند چنانچه چندی شهرت <sup>دا</sup>  
بودند که روح به نفر از برادران حضرت یوسف که

باعث در بکمی و فروختن حضرت یوسف شده بودند  
باینده نفر حلول نموده و ایشان مذسوخ ده نفر پسرا  
حضرت یعقوب اند و این معنی که ایشان حامل ارواح  
حضراتند باعث از ده پادشاهت ایشان گردیده بود  
در آن اوقات پادشاهی از کفار بر ایشان خروج نمود  
بر شهر مدینه المقدسه و سبیل یافت مجموع بنی اسرائیل را  
مسخر خود نموده و در این باب از جماعت بنی اسرائیل آن  
کسانکه او را در پادشاه کافر بودند ایشان مغیره  
بعضی پادشاه رسانیدند امتداد و لذت از کنارتی این  
ده نفر و فوج یافتند بعضی پادشاه رسانیدند که طایفه



بنوا اسرائيل را عطا داشت که نه نفر را قاضی ایشان  
مفسوخ بپسار بفرستد پادشاه این سخن را شنید  
و نه نفر را طلبید این پادشاه را دست او بر خود نمود بمقام باز  
خواست ایشان برآمد که من شنیدم روح برادران  
حضرت موسی بشما حلول کرده شما هم برادران حضرت  
موسی بنی اسرائیل بود حال بگوئید که شما چرا چنین عمل  
فرمودی بر ام تکیب شد بد که برادر خود را که امر فروا کل  
از شما بود چنین خواری را بپسندید و او را با آن  
برجا اندک فروختید و یک خود را با آن مفارقت و هجران  
کردن فرمودید حال باید من انتقام حضرت موسی را

از شما بگیرم که عبرت روزگار بکند و ناچین ستمی را  
کنند ماضی با برادر خود نکند امر کرد تا اسبها را  
مها نمودند و هر یک را این نه نفر را در حضور خود به  
عقوبت تمام انتقام نمود که یکی را از انچه فرمود زنده  
او را پوست کنند او را از گاه پر کنند و یک را بر سر تخت  
این تا فتنه انداختند و یک سینه پشمی را با بستر و شوره  
بر سینه او گذاردند که بیوجان بپسند و یک را در دایه  
جوش انداختند که بجوشد و یک را هر چه تمام شود  
داغی بر جگر انداختند بنوا اسرائيل گزاشته که تا امروز نغز  
دامت آنحضرت را این جماعت فراموش نکردند و در هر سال



بکر و نیز برای خود مرد و زن تمام علما بان خود قرار دادند بوری  
خاکستر نشسته نغمه نغمه داری میکنند و الحق <sup>حقیقی</sup> منتقم  
خوب انتقام از ایشان کشیده که پاداشت آن سخنان کفر  
بقیان ایشان و این عفو و درجری مستحق بوده  
لطف حق یا توبه را خاک کند چونکه از حد بگذرد و رسوا  
غرض از طول کلامی که در این رساله ذکر شده اینست که چون  
جماعت بنی اسرائیل شریعت حضرت موسی را ابدی میدانند  
و آن ابدی نیست و قوه معینه داشت چنانچه خداوند عالم  
بوسیاطت جبرئیل در مائیش هفتاد و هفت حضرت دانیا که  
در اوردن موسی و هفتم این رساله مذکور شده ما حضرت

خبر داده آنچه در آن ابر ذکر شده هر یک در جای خود در وقت خود  
بعمل آمد و بظهور رسیده تخلف نکرده و بالیهای دیگران  
ايات نور نیز که بعضی از آنها بحضرت دانیا خبر داده در سوره  
منسوخ شده بکر و نیز تخلف نکرده بنا بر این الاحوال باقی  
پیغمبر دیگر از جانب خدا از برای هدایت جمیع خلق روی  
ظاهر شود و رسم و شرع ایشان برای خلق بسیار در کمال آن خلوت  
خالق خود را نشناسد و اطاعت و عبادت و بندگی خالق خود  
بعمل آورند و سایر اینها هم چنین خبر داده و همین خبرها را  
دانند که پوشیده و مخفی نیست و واضح است و مختصر  
خبرها اینها اینست اول حضرت موسی خود در نور نیز خبر



ظهور پیغمبری مثل خود را داده و تفصیل آن در ورون هشتم  
 این ساله مذکور است و بعد حضرت شعبا از ظهور <sup>پیغمبری</sup>  
 که دینش مثل نبی اسرائیل نباشد خبر داده که در ورون <sup>بیست</sup>  
 و یکم این ساله است اینم حضرت شعبا خبر از ظهور پیغمبری  
 عظیم الشانی که پسندیده و برگزیده خدا باشد و جبر <sup>منها</sup>  
 داشته باشد در ورون بیست و نهم این ساله مذکور است  
 و اینم حضرت شعبا خبر از اینکه بیست و سی از میان خلق  
 بطرف خواهد شد و جمیع خلق خدا با خواهند کرد و طرف <sup>نفر</sup>  
 عیانت ایشان بامر کعب و سحور خواهد بود در ورون <sup>پنجاه</sup>  
 این ساله ذکر شده و اینم حضرت مذکور خبر از اینکه یکصد و <sup>هشتاد</sup>

العمل فانه از جانش خدا برای خلق ظاهر خواهد شد که از دستور  
 العمل و الشریعت و دشنائی جمیع خلق خواهد بود در ورون  
 بیست و ششم این ساله ذکر شده بعد حضرت حقیقوت پیغمبری  
 از جانب خدا خبر داده و با حضرت چنین خبر داده شده نبوی  
 واقع نبوی که خلق بداند که یک پیغمبری بعد از این معجوت  
 خواهد شد که گفتگوئی از انجام عالم خواهد نمود و انتظار  
 او را بکشید که خواهد آمد در ورون بیست و هفتم این ساله  
 ذکر شده اینم حضرت حقیقوت خبر یک بزرگی داده که از <sup>سمت</sup>  
 بادن که غرض آن مکه برونه باشد بهم خواهد رسید که شرا <sup>نش</sup>  
 و بزرگی و در امتها و زمین پر باشد در ورون <sup>هشتاد</sup>



این ساله ذکر یافته این کتاب حضرت دانیال پیشتر از کتاب  
از ظهور پادشاه بزرگ عظیم الشان داد که از میان عرب هم  
رسد و پادشاه جمیع خلق زیر استیلا باشد و پادشاهی او  
هرگز منقضی نگردد و آن کتاب چند فصل است تفصیل آنها  
ابتدای آن از درخت بنیست و نهم ذکر است و جماعت نجیب  
اسرائیل پیغمبرهای حضرت دانیال را از برای خود میدانند  
تا و ملائکه را با شیخ کنا میدارند که بعد از این ظهور خواهد  
نمود فرارید دهند و یکدلیل بر این مطلب که این اخبار از برای  
ایشان نیست و این برای پیغمبر آخر الزماست اینست که  
چون اعتقاد بقی سرائیل نیست که هر طایفه یک ملکی

اسماء دارند که آن ملک مرتب انطاقد است چنانچه حضرت  
میکائیل را ملک سردار خود میدانند که این خبرها برای بنی  
اسرائیل میبشود و اینست واسطه و می حضرت دانیال میکا  
باشد و اینکه واسطه حضرت دانیال جبرئیل بوده معلوم  
که صاحب این خبرها پیغمبر آخر الزماست چون واسطه  
جناب پیغمبر در هر جا و هر وقت جبرئیل بوده دیگر آن  
انبیائی که خبر ظهور پیغمبر آخر الزمان را داده اند هیچ اسم  
جناب برآمدن کورنه نموده شد چون خبا احدیست بر  
تشکیک این جماعت عالم بود سی و چهار سال قبل از این ظهور  
مبارک یک پیغمبری را از میان ایشان بجوی مسعود



گردانیده که راه خوف بر او نرود که کسی تواند گفت این  
شخص ساحر یا دروغ گو بود و او بعلامتی خراجنباب را  
خر داده و اگر مای اجنباب را مذکور نموده که راه شبهه  
در او مسدود است و خیران پیغمبر در وی گوید که مشهور است  
و در این رساله مفصلاً ذکر شده و اسم آن بنیر کوار مریم  
خر داده خلاصه آن که امرش بعثت ثار حلت جناختی ما  
چیزی از امور پیغمبری ایشان باقی نمانده که ابتدا خبر آن  
انوان داده باشند چه از اسم و چه از طایفه و قبیل که باید آن  
سلسله بهم رسد و در چه مکان ظهور نماید و در چه وقت  
پیدا شود و طریق رفتار چه باشد و عام بودن شریعت آن

حضر و ابداً بیون از هیچ بلخفه نمانده و تمام در این دنیا  
ذکر شده حال جماعت بخیل اسرائیل که از روزی که نور نبوت  
بر ایشان داده شد و صاحب شریعت شدند تا زمان  
خرابی بدست المقدس ثانی هر معصیتی که کرده بودند و معصیت  
کفاره آن برای ایشان میشد و شده چنانچه در همین حقان  
هفته که حضرت دانیال خردانه و سبب کفاره شد هم این  
بود که در وقت ایامی بدست المقدس ایشان فریاد چند  
داشته که در آن خوانده بعمل می آوردند چه از برای نماز  
پوشیده و چه از برای خطا و معصیتی که عمل یا سهواً میسر می  
و چه از برای حیض و استخاضه زنان و جنابت و از برای



هر عهد و شنبه و غیر هر یک فریانی مخصوصه داشتند که آن  
فریانی که اقامه نمودند را از برای ایشان می نمود نهایت بعد از  
خرابی بیت المقدس ثانی که آن فریانیها با امر منسوخ شده  
و موقوف شده دیگر چیزی چنان کار ایشان و کفایت کما  
ایشان را نمیکند مگر قبول اسلام و بعد از قبول اسلام هم چیزی  
چنانچه اقامه نمیکند مگر طاعت و بندگی خدا ثم الکتاب بعون  
الملك لو كان يوم ثالث شهر رمضان المبارك سنة الف بعد  
الثلاث مائة و اثنی من الهجرة نبوت صلی الله علیه و آله و رجوت  
من الناظرین فی هذا الکتاب ان اذکرونی بدقا الحبر  
انشاء الله تعالى انجد بعد تحریر میشود و حواشی کتاب است

که این کتاب از آن کتاب مسوق شد مخفی نماند البتة و التلا  
فصل در جاشبه مخفی نماند که در زمان قتال مفضل چند  
در میان بنی اسرائیل بهم رسیده اند خود را در سلاطین  
جلوه داده اند و صاحب تصنیف شده اند خصوصا  
ملاسلهم نام که در ارض مقدس ساکن است و او را طبع  
بایستی چند بهم یافته و کتابی بخط خود نوشته بحجته طایفه  
خود تصنیف کردند در آن کتب خفیه نموده که این کتب را  
منکر پیغمبران بنی اسرائیل و کتاب ایشان شده ثم حال این  
چند کلمه بحجته این مطلب عرض میشود که حلق عالم بداند  
که ما هیچ بلد از پیغمبران بنی اسرائیل را منکر نیستیم حضرت



پیغمبر الوعظ می دانیم و کتابش را هم از جانب خدا می دانیم بلکه  
اختیار کردن این کمزبان شرعیت اسلام را اول از جانب خدا  
و بعد از جانب انبیا بنی اسرائیل می دانیم و چون انبیا بنی  
اسرائیل می دانیم و چون انبیا بنی اسرائیل ظهور پیغمبر  
آخر الزمان را خبر داده اند چنانچه بعضی از آن خبرها  
در این رساله ذکر شده اما علمای بنی اسرائیل هیچک  
مناعبت کلام انبیا نکرده اند اگر مناعبت انبیا میکردند  
نبایدست در این زمین و در این زمان مناعبت تو  
نیکند و اینجاست در هیچ وقتی مناعبت انبیا خود  
نکرده اند و در زمان بدست المقدس اول و ثانی <sup>منا</sup> <sup>بعث</sup>

مزعج

شرعیت نور نبی واجب بود وی توانستند که شرعیت  
نور نبی را بعل و رند مناعبت نکرده و یارابیش <sup>سته</sup> پرست  
کند آمدند با این جهل انبیا مشهور و بجهل منع ایشان بر  
ایشان معیوت شدند هر چه موعظه کردند ایشان <sup>ترا</sup>  
قابله نداشتند تا خدا را بفهمان و رندند و مستوجب  
غضب الهی شدند و بجای عمل خود رسیدند بدست  
المقدس خراب شد ایشان ناخست و ناراج شدند و  
با سحر افنادند و قبل از حیات انصاری پادشاه کافری  
سجاریست نام بر سر بدست المقدس آمده بر شهر تسلط تو  
سایده افاده سبط ان بنی اسرائیل که در بیرون شهر



سجاده اشند کرده و ایشانرا تا ما کوی دانه بسپار  
ولایت خود بود که فارس بود و انزان تارخ نا حال  
فخیمنا دوهزار پانصد سال است هیچ اثری از ایشان  
نماند البتة داخل سلام شده و حال موافق فرمود  
جمیع اینها شریعت نور بنی مسموح شده نباید در او  
کنند اگر چه در این ولایت شریعت نور بنی عمل کردن  
نماند و اینکه اینجاست بر خود بسپار که بهر و در این  
زمین تولد گاه خود متاثر زمین که بنیام بنو و بکر انم  
نور از برای قوم بزرگ و بلند گردانم میگویند که مایه  
شریعت نور بنی عمل میکنیم دروغ میگویند تا بلیت المقدس

منشور

نباشد شریعت نور بنی عمل کردن ممکن نیست چون  
جمیع او امر و نواهی که در نور بنی ذکر شده شمرده است  
ششصد و سی و نه اسف البتة با فضلها و البتة  
بر اصل خانه است و شهر بیت المقدس که محل ازها  
غیران مکان نیست همه فصل و دیگر آنکه در این  
مذکور است که کل از زمین از مال حضرت باشد تا  
انقضای عالم و دست اولاد حضرت الحق کونا شد باند  
و حق و الحال در تصرف اولاد حضرت اسمعیل در آمد  
و تا انقضای عالم در تحت تصرف ایشان خواهد بود و همه  
فصل اینکه در این بابی اقم فرمود پیغمبری برانکه انم



ایشان و از میان برادر ایشان و سخن گوید با ایشان معلوم  
میشود که کونند این سخنان باید غریبی اسرائیل باشد  
اگر غرض از نبی اسرائیل مینویسند نیست در هر جایجا  
لاهم لایم بگوید یعنی پیغمبری بری خیزانم بشما از میان  
برادران شما سخن گوید بشما چونکه بشما انکشف و  
با ایشان گفته غرض ایشان تمام خلق عالم است و نبی <sup>ش</sup> اسرائیل  
داخل خلق عالمند چنانچه در قرآن مجید فرموده و یا ایها  
الاکافر الناس ثم فصلت از این نایب سفر الحجاز و از این  
نایب ثم که در روز قبل ذکر شده این نایب سفر الحجاز احضرت  
از خود نبی اسرائیل دارند و از این نایب اقم راهم خدا خیرا

از هر دو این نایب است که پیغمبری مثل حضرت موسی باید  
بهتر باشد و در این ایه هم فرموده مثل موسی کسی از  
نبی اسرائیل بهم نخواهد رسید یعنی پیغمبری که خبر  
داده شده از نبی اسرائیل نیست از غریبی اسرائیل بهم خوا<sup>هد</sup>  
رسید چنانچه در این تفسیر فرموده از برادران قوم خوا<sup>هد</sup>  
رسید ثم فصلت این سفر پنجم از پادشاه انوشی  
این چند بجهت ابداً نبودن نور پیر من کور است که اولان  
این نیست که کی با قوم بفرنجانای و ترجمه آنها این است  
که اگر بفرزند بهمان نبی اسرائیل با خواب بانی و علامتی و  
معجزه بشما بگوید و علامتها و معجزها بعد از در اینجا



باشند و بعد از آنکه بگویند که بیا بید برویم و معبود  
دیگر را عبادت کنیم از او مشنوبد و او را ستکساکند  
بکشید بسبب آنکه شما خداان معجزه را بر دست او  
ظاهر کرده و هم چنین باز نه این در عین نقل کرده است  
و گفته که اگر برادر تو باشد تو باز و فرزند تو این سخن  
را بگویند او را بکشید و هم چنین اگر بشنود که در یکی  
شهرها شما مردمانی را کشته شده و مردم را به  
خدا و دیگر دعوت می نمایند فحش نماید ثابت و کرد  
ایشان را قتل و غارت نمایند از این باب ظاهر میشود که  
پرسش خدا اینست که اگر شرعیت تو بر هر مادی بود

و در آخر

می باشد که خدا امر کند که اگر نورانیت شرعیت غیر از نور  
احد بخواند او را بکشید و در هیچ یک از این باب این  
سخن نیست و اگر این امر را بگویند امر اول که پرسش  
خدا بود داخل بود چونکه اطاعت شرعیت نورانیت  
اطاعت خدا و پرسش او میباشد و حال چنانکه پرسش  
خدا کردند و این امر مانده معلوم میشود که پرسش  
خدا اینست و شرعیت نورانیت اینست و از این  
قبیل اباب بسبب است چه در نور و چه در غیر نور  
و چه در کتب انبیا و چه در بصدایه میشود و در هر جا که  
بسیار شده که غیر از من معبود دیگر را ستایش میکنند و



هیچ جال از این شریعت مکر دید بادست از این شریعت  
مدارید نیست چنانچه در بارش ع و ن ب که از سفر حج  
نور پز است ابر و ها با ایم شایع نشک ترجمه ابر این است  
که اگر فراموش کردند فراموش کنند مر خدای خود را  
بر و بد عیب خدا دیگر و سجده کنند بایشان کوه پگو  
ایشما امروز که کم شدن کم میشود مثل این قومها که  
خدا کم کرد از پیش شما هم چنین محاکم خواهد شد به  
اینکه نشنیدید در مخالف را ابر دیگر در اول بارش  
شو فطیم اول ابر کی بهما ترجمه اشی نیست که اگر بافتشو  
بهما شما بایک از شهرها شما که میدد خدا شما ایشما

بازن

بازن بکنند این بد را بنفر خدا بکنند از شرطهای  
برود و عیادت کند خدای دیگر را سجده کند از نگوید بعد  
از این سفارشات فرموده که نفحص کنید و نجستن کنید  
و گواه بکیر بد کسیکه معبود دیگر را پرستش میکند و را  
مسکنا کنند و بکشید و بد را از شما خود ببرد کنند  
نه فصل حال در این ابرها از برای زن نفسا و این  
و جنب باین نحو که بر این جماعت نافعهم ام شده اگر نشسته  
نور پز و عده معین نباشد چگونگی این تکلیف ملاطفا  
را بر بند کاشی میکرد در یکجا ام کند فریانی در فلا مکا  
مکنید طهارت از بوی شما حاصل نخواهد شد و



بکجا خبر دهد که این مکان در این روزی خراب خواهد شد  
بنابر این غرض از این حکم اینست که شما وعده بدهید  
نور بهر رسیده و بدین المقدس خراب نشده از برای  
امر طهارت بشما فرمائی بخو یکبار شده بدین المقدس  
ببرید تا طهارت از برای شما حاصل شود بعد از آن  
وعده شریعت نور بهر و خراب شدن بدین المقدس آنچه  
انبیا بشما امر کنند متابعت کنید از جمله خبرهای انبیا  
یک اینست که حضرت شعبا در نشان بچاه و شش از کتاب  
خودش بجهت موقوف شدن خانه فریانی و ظاهر شدن  
مکان مقدس از برای نمازگاه جمیع خلایق خردان

و کجاست

اینست که خدا بهر پیغمبر خود فرمود و بهشتی و نیرافان  
و بهشتی بدست نصیلاتی علنهم و بجهت امر صون عمل بدین  
بجی که بدست نصیلاتی بقیلا بقیان محل ها تمام بجهت بیاورم  
ایشان را بکوه خواص من و کشتانم ایشان را بخانه نمازگاه  
من فرمان عطا و ایشان را بجهت ایشان برضا متذکر بودم  
من که خانه من خانه نمازگاه خوانده شود برای همفرو  
حال نظر از این ابر خداوند عالم خراب شدن خانه  
فرمانگاه را و ظاهر شدن خانه که از برای نمازگاه جمیع  
خلایق خواهد رسید را داده دان نیست مگر مکه  
معهذکر آنرا بخیل سرائیل گویند این ابر خبر بدین المقدس است



است جواب کو شتم موافق این ابر خانه از برای نماز جمیع  
خلق ذکر شده و بلیغ المقدس از برای فریانی و محقق  
نهی اسرائیل نظر باین آیات حال غریب بد و هزار سال است  
که بیت المقدس خراب شده و زمان ایشان بفساد<sup>صفت</sup>  
و مردان ایشان بجنایت یافتند و هیچ چیز معالجه بلای  
ایشان نمیکنند مگر اسلام و الا اننا انقراضی عالم بجنایت ظا<sup>هری</sup>  
و باطنی صفت یابی خواهند بود اگر حال این جهالت بلیغ  
المقدس دفعه فریانی را در آن مکان بعمل بیاورند تا<sup>یاد</sup>  
بحال ایشان نخواهد بخشید چون نداساس بلیغ  
المقدس برپاست و ند عمل بخانه که اولاد موسی و<sup>ون</sup>

بودند نه فصل چنانچه در اوایل پاراشی اقم نیسا و هم از خ<sup>د</sup>  
ثور پیر است فرموده و بیتما به نهائی من اینسر ط اگر<sup>م</sup>  
بلکه بجهت نی اسرائیل در اینجا گفته هر بیت هر وقت و لفظ ها  
در و کلمه اشاره است پنج شش اهرم فرموده در بسا<sup>کل</sup>  
هالا هکتوبا بسفر هزم غرض اینست که حضرت موسی  
مبقر ماید که اطاعت ثور پیر نکنید ثابت شود بوشمام  
نفر پنجا که نوشته شده است در این کتاب هفت هشت<sup>ایه</sup>  
بعد هم گفته است و اینست کل دبو هتور اهزث بفر<sup>و</sup>  
همه بخنه های این ثور پیر را غرض از این پاراشی و پارا<sup>ش</sup>  
آخر ثور پیر فریب بر پست و سر مکان لفظ هتور اهزث



من کوراست <sup>که</sup> فصل این چنان عمل که نوشته شده است

واعتماد ایشان بر آنست در هیچ یک از کتب این اثری

نشان نداشت <sup>که</sup> فصل صاحب تاریخ نوشته که پیشتر

بنی اسرائیل از بزرگان و ممولان بافرایم بودند و <sup>و</sup> بعد

از فقر و از پادشاه بودند <sup>که</sup> فصل این دلیل که جماعت

پشودست او بر خود نموده و میگویند که گوشت گاو

با کوفته بلکه مرغیان ملحق کرده اند که بالنبات تلخ

نباید داد و در باب مجلس و یکسفر جمع نمودن آنرا بخود

حرام میدانند و بیکدفعه خوردن آنرا باعث فتور دین

خود میدانند و علما ایشان چنین فرار داده اند که گاه

یا

که گوشت فاشش نجوی از آن نکند و بالنبات تلخ

نماید خورد و این اساسی است که در این اثر نوشته است

که در متن این رساله ذکر شده که خدا فرمود لا تلتحل لک

بجلیک هود یعنی طبع مکن بوجاله را یا شیء مادر از این

کلام چنین یافته اند که طبع لحوم بالالبان بیان بر حرام

باشد حال مادر جواب ایشان میگویند که این کلام <sup>لا</sup> چرد

میکنند بر اینکه گوشت گاو را بار دهن یا پشیر کوفته

نخورند شما که جماعت پوه هستید و فرائد کلام خدای <sup>دانند</sup>

چه مانع دارد که این کلام را حجاب احدی از راه حکمت

فرموده باشد که گوشت بوجاله سرد و نواست و شیرین



نیز سرد است گوشت بزغاله که باشد بزطیج بیاید خود  
ان اطمینان از ازار و ناخوشی دانسته شد نه این سبب  
بر شما منع کرده باشد که این دو چیز را با هم جمع نکنید  
اینکلام افان عیوم نمیکند چنانچه خود میگویند که  
بیا بیا آن شب که نبی سرائیل از حضرت موسی سپرد پیاد  
و ضیاء و عدس خواهش نمودند سببش این بود که آن  
من و سلوئی که پروردگار از برای ایشان مقرر فرمود  
بود از استغای امد خاصش این بود که هر کسی خواهش  
هر طعام و موی نمود و حده را بخورد مره همان رای  
باشد مگر لذت این چند چیز را نمیکرد حکمش این بود

که این چند چیز از برای زن مرضه مقرر بود نه فصل  
اگر نورش ابدی می بود چرا با آثار مباحی غیر در نشان  
کتابش این خبر را بدهد بگوید چنین امر کرده خدا <sup>استد</sup>  
بر سر راهها برهنه و سوال کند روشها عالم را هر دای  
خویش بران عمل نماید اساسش برای جان خود <sup>اول</sup>  
اساسش اینست که ارض ادنای عمل و عمل و راخیم از این  
اینچنین میسرند که بطریق جد و ابا رفتن کردن صحیح  
نفس باید تخیس کرد راه حق را بدست آورد و خصوص  
در جاتی که وعده داشتن انشربست که بران عمل میکنند  
ظاهر باشد نه فصل جنابا قدس الهی راضی نبود که



برایشان ضرر رساند هرگاه در اینجا جناب احدی حکمت  
 بکار برده باشد در اینجا هم میتواند بود که اطمینان نموده  
 باشد چنانچه این احقر در شهر مدینه یکی از اطباء و  
 خورده از خواص است گوشت و شیر بز تحفه نوم  
 جواب گفت که خوردن آن مومث فواید ناخوشی<sup>یان</sup>  
 میباشد حال که این کلام حکمتش ظاهر است و توجیهی  
 برای آن میتوان کرد چندین قیاس بر آن نموده شد  
 پس ایست که در این امر که در شهر است جناب قدس  
 الهی ایشانرا منع از پوشیدن پارچه که لشم و گمان  
 با هم بافته شده منع نموده باشد که آنرا بزبان غیر شعی<sup>تن</sup>

میکنند مثل عباها که حال معمول است بعضی از  
 آن چله آن کتاف و بود آن لشم است پس ایست  
 آنرا نیز قیاس بر این نموده که گمان و لشم جایز  
 نباشد چنانچه این کلام با آن کلام متشابه میکند بک<sup>ند</sup>  
 که هیچ فرقی ندارند و در آن حکم اول حکمت طبعی آن  
 آن ظاهر میشود و در این کلام ثانی نیز طبی<sup>د</sup> داهی  
 دارد و نه عقلا آنچه گویند آنرا مصلحت فرموده  
 جواب گوئیم آن نیز مصلحتی باشد و خدا با آن<sup>یک</sup>  
 خوردن ندارد اما این مسئله فصل چون مفسرین  
 بعضی سرائل گفته اند که نسخ در کلام الهی محال است



و نهیست این مجله هم این گفته شد که می تواند بگویند  
صاحب شریعت نور بنده نسخ نخواهد شد و الا  
ظاهر حضرت موسی طریقه و رفتاری چند که ام  
قبل از حضرت داشتند که آنها را نسخ فرمودند  
و از شریعت خود نور بنده هم نسخ فرموده شد که  
بعضی از آنها در صفحه بعد ذکر شده و دیگر این سخن  
که مفسرین گفته شد و میگویند چون شریعت  
شریعت نام و تمام است این علت نسخ نمی تواند  
این سخن هم سخن نام است بخواهش دل خود  
گفته شد و الا شریعت نور بنده نام و تمام نهیست نام

بودن شریعت با نام تمام بودن باید از کلام خود شارح  
با از کلام اینها دیگر ظاهر شود هر یک و ایشان و حد  
فرار دادند ابدی بدانیم و الا مفسرین بخواهش  
دل خود سخن بدلیل و برها گفته باشند مناط  
و حال آنچه از نور بنده و از سایر اینها ظاهر میشود این است  
که از زمان حضرت آدم تا ظهور خاتم الانبیا در هر عصری  
و هر وقت آنچه صلاح حال آن عصر و آن خلق باشد امر  
ی شده تغییر و تبدل بسیاری در کلام از احکام  
هم رسیده چنانچه تکلیف چندی بحضرت آدم شده  
بود و بعد در زمان ادریس تغییر کلی هم رسیده تا



زمان حضرت نوح شد بر آنحضرت هم تکلیف چند  
 شد در زمان حضرت موسی و آنحضرت بسیار  
 از تکلیفها سابق را منسوخ فرموده و بسیار  
 هم داخل شریعت نوریه نموده اما در زمان حضرت  
 ادم تا موسی هر یک از این حضرات مبعوث بر یک  
 طایفه بودند و هیچ یک ایشان عام نبودند که از برای  
 جمیع خلق روی زمین باشند باینجه کتاب هیچ  
 یک از ایشان ابدی نبود و صاحب کتاب هم باین  
 علت هیچ یک از عای ابدی بودن کتاب خود نگرفتند  
 همین عام نبودن و خواص بودن نام تمام بودن کتاب است

مختصر

چنانچه حضرت موسی خود در چندین ایات نوریه  
 خود بیکان معینه و وعده معینه از برای شریعت خود  
 خود فرار داد چنانچه بعضی از آنها در این رساله  
 مقام خود ذکر شده خلاصه کلام اینکه هر که بشریعت  
 اسلام را من عند الله نداند باید معتقد بر طریقه  
 دهری باشد و الا ممکن نیست آن شریعت از جانب  
 خدا باشد چون خداوند عالم مخلوق بسای خلق  
 کند و این مخلوق را مانند حیوانات بر خود واکذا  
 و پیغمبری و کتابی بجهت هیچ کس نفرستد کتاب را  
 جانب خدا مختص بنوریه باشد و آن نوریه هم



مختص به نبی اسرائیل باشد اگر چنین باشد پس در  
قیامت خداوند عادل بغیر از نبی اسرائیل بر سایر  
چهره مؤاخذه تواند بود نهایت جمیع انبیاء هر یک یکی  
از ظهور شریعت اسلام داده شدند و هر یکی شریعت  
اسلام را اقام از برای کافه ناس و ابدی قرار دادند  
و فی الحقیقه وجود نبی همگی اخفرت جهته  
فراهم آمد استیانت بود جناب ختمی ماب علیه صلوات  
الله الملک الوهاب بود به فضل همین موسی بن ا  
در بسیاری از کتاب عقاید هم مخصوص یکی در فصل  
اول کتاب خود و یکی هم در فصل چهل و دوم از

کفار

کفار چهارم کتابش در باب آمدن ماسیح یکی هم  
در فصل بیستم از کفار سیم کتابش در باب آمد  
بودن باها و سیم بیست و یکم کرده و گفته بود بخت  
و دلیل این مؤ مطلب است که یکی آمدن ماسیح و یکی آمد  
بودن نور بنی باشد داخل اصول فرار داده که منکر  
این دو مطلب کافر خواهد بود ما هیچ دلیلی از  
انبیاء در باب این دو مطلب نداریم مگر اعتقاد  
هرگاه قول مؤ صحیح میبود پس چرا در بیچل نام که  
در معتقد مبنی زبان از او کسی نیست و او منکر آمدن  
ماسیح شده کسی او را کافر نگفته است و دلیلهای بسیار



هارم و غیره و از کتاب انبیا از برای این دو مطالب  
نوشته اند برای بحث خود و هر یکی را جوابی است  
که گفته دیگر در فصل هجدهم از گفتار اول کتاب  
گفته که مذاهی در عالم بسیار است باید معلوم شود  
برحق کدام است آخر گفته هر یک از این سه اصول  
داشتن باشد و از جانب خداست و الا فلا اول  
خدا که توحید باشد دوم کتاب از جانب خدا که نبوت  
باشد چون کتاب از جانب خدا که نبوت باشد چون  
کتاب از جانب خدا بدو نبی پیشتر یکستیم  
مزدنی و بدو در قیامت که معا باشد مفسرین

ایشان چندین باب است اصول دین را در آن شده در هیچ  
باب عدالت خدا مدن کو بر نگرفته اند نظر ما و افاد ایشان  
بعد از آنکه خلاصه جمع نمیشود فصل و این دو باب را هم  
که ملاخی متصل یکدیگر یکدیگر نموده هر دو بر او بود  
ایه اول در مقام موعظه و نصیحت است ایه ثانی بفرمودن  
ملاخی دیگر هیچ یک از انبیا آمدن حضرت الهی را خبر  
نداده بودند این خبر آمدن الهی را هم که ملاخی ذکر کرده  
بعد از آنکه صد ساله را و آخر بلیت الهی ثانی بظهور  
رسیده در اینجا ذکر این دو باب متصل یکدیگر نموده  
بود نهایت ابدی بودن نور بر این معنی نه رسیده



تور نیز ابر مذکور است ان مشبوق مشهور و مقدس

بنی وانی ادنای یحیی شبیه های مرا نگا دارند و از بد

المقدس من باور سپید من خدا ذکر ابر مطهر و نور بود

اینکه در نور نیز پناه شصت ابر جهته احرام شنبه و

از بدست المقدس مذکور است و ذکر این ابر جهته این

که تا این بدست المقدس بر پاست احرام شنبه را بد

خلاصه ای که هیچیک از مفسرین ایشان در این آباد

و باقی نمیتوانند کرد و خدا خود در اثبات نمیتواند

نه فصل چنانچه در چندین مکان نور نیز زمین کفا

را هم از برای بنی اسرائیل میراث گفته خصوصاً در اوایل

پاراش

پاراش و ادکه پاراش دوم از سفر دوم نور نیز است

گفته که و تا آنرا ناه لایم مرا شایعه دادم از زمین را برای شما

میراث همه عبارت میراث را برای زمین هم فرموده کرتا

میراث از داری انشراح نشود با بپست زمین هم میراث

ایشان بخوان ایشان انشراح نشود چون نور نیز مخصوص

زمین است نه فصل چنانچه از این مقوله ابر از برای

ثرفی و تاتل کردن بنی اسرائیل در کتب انبیا است

جمع و عدله ایشان و عدله ابار شدن بدست المقدس ثانی است

الحق در بدست المقدس ثانی هم جماعت بنی اسرائیل خود

بسیار ثرفی کرده بودند و جماعت علما گفته اند که اس



بیت المقدس ثانی هم زبان از بیت المقدس اول بوده است  
و خلق بیت ثانی هم همچو از بیت اول چون خلق بیت  
اول تمام بیت پرست شده بودند و خلق بیت ثانی  
پرستی نکردند سبب خراب شدن بیت ثانی این بود  
که هنوز بیت اول و ثانی هیچکدام ساخته نشده بود  
خداوند عالم خبر خراب شدن و آباد شدن هر دو را در پیا  
کوه سینا در ایام نور پر داده و همین ایام مذکور در  
در بحث ششم واقع شد خراب شدن بیت المقدس  
از جمله بیت پرستی بود و خراب شدن بیت المقدس ثانی  
این بود که چون عمل آوردن شریعت نور پر هر دو را خدا  
وند

عالم خراب شدن بیت المقدس ثانی قرار دادان بخواهر  
بالبیت واقع بشود واقع شد نیز فصلک این در نشان  
شصت و پنجم کتاب شعبان من کوراست اول این است  
کی هیتی بود شامیم هدا شیم ثور جملاتی نیست که اینک  
من ی اقریم اسما نووز من نونه یاد کرده شود اولیای ابو  
دل کیه هم نکذرد غرض از اسما نووز من نونه است  
یعنی شریعت نو بهر نام که پیشها کسی یاد نکند و از نول  
البشان هم نکذرد و الا اسما نووز من نو خلق شدن  
از جمله منتهاست اینهم در این من گفته شده که اسما  
نووز من نو خلق میکنم چنان هم باشد فرزندان ایشان



و اسم ایشان از برای خوبی خواهد بود باز برای بدی  
و دیگر اسم و رسم شریعت را هیچ نگفته بلکه مفسوح کرده  
فرموده که اولیها را کسی یاد نکند و بود الا ایشان هم نگذرد  
و خبر نرینند مفسرین بهیچ سبب این سخنهای معنی  
خود را و طایفه خود را سرگردان کرده اند و الا متقدمین  
ایشان از جمله یوسف ابن ابی و در کتاب بقره هم گفته که  
ثام و حی و عاقر و شعبا در بیت المقدس ثانی بجای  
و مفسرین این آیه هم اینها را چنین معنی کرده اند که  
اسماء و زمزم و مثل است که فصل حال این آیات که  
در کتاب میثاق پیغمبر در نشان می و یکم ذکر نموده در متن

این رساله ترجمه آن مختصر ذکر یافته و مفصل آن اینست  
که فرمود اینک می آیند کفار خداست فراردم یا خوا  
واده بجای اسرائیل و با خاندان یهو شرط ناز پاته مثلان  
شرطی که فرار داده بودم باید دان ایشان در روزی که  
دست گیری کردم ایشان را در بیرون آوردن ایشان را  
از مصر چنانچه ایشان مستثنا کردند شرط مرا و من و  
کذا شتم ایشان را کفار خداست که اینست ان شرط گفته  
ام فرار میدهم یا خاندان یهو اسرائیل بعد از این ابام گفتا  
خدا دادم ستوری خود را بپای ایشان و در لهای ایشان  
بنویسم انرا و بودم من از برای خداوند و ایشان



باشند از برای من بقوم و ناموزند دیگر در رفیق  
خود را و مرد برادر خود را میگویند بشناسید خدا را  
که جمله ایشان بشناسند مرا از کوچکهای ایشان و تا  
بزرگان ایشان گفتار خدا که بخشم کما هان ایشان را  
و خطاهای ایشان را یاد کنم و دیگر چنین امر کرد خدای  
هنده افتاب را برای روشنائی روزها افتاد و ماه را  
و ستارها برای روشنائی شبها شکافته در باطن  
اورنده موجهای و خدای رب العالمین است اسم او  
اگر بگردان این دو شهاب نزد من گفتار خدا بفرستند  
اسرائیل باطل شوند از نبودن قوم نژاد من از روز

خروج

بعضی از مفسرین یقین اسرائیل از جمله دشمنی نام که مفسر  
معبر ایشانست از معنی این ایها چشم پوشیده مط  
معنی نکرده نهایت رد نام که او هم مفسر معبر است  
این ایها را معنی نمون و الحوق در اول خوب معنی کرده  
اما آخرش را ضایع کرده چنانکه گفته شد که این شرط  
ثابت که خدا خرد آن عرض بدستوری و شریعت  
مثال شریعت باشد که در روز بیرون آمدن  
مصر خدا باید دان ایشان شرط نموده و ایشان باطل  
کردند بلکه این شرط دیگر باطل نخواهد شد حال  
چون ما شریعت و دستوری دیگر مراغ نداریم که



که بغير از نور بن حضرت موسی بکس داده شده باشد بنا  
بر این این دستور و شریعت تازه نور و باین  
نور بنی اسرائیل است چون بنی اسرائیل شریعت  
نور بن را سست کرده بودند و متابعت نمیکردند  
که نور و باین کشت کنند و متابعت شریعت نور بن  
کنند بجوی متابعت شریعت نور بن نمایند که باین  
ایشان نوشته شود و نقش کشیده شود و هرگز  
فراموش نشود و عرض این شرط تازه را بنور بن کردن  
نوشته شدن نور بن بدلیها ایشان قرار داده و این  
معنی را بغير از مفسرین کور کسی دیگر نکند حال آنکه

میگویم

میگویم که اولاً مطابق شرط بر نور بن بودن اطلاق  
نشده شرط بر دو معنی اطلاق میشود یکی بغير مشهور  
که قبل از او باشد و ثانیاً بغير حکم آمده چنانچه  
کردن و شنیدن نگاه داشتن و در نور بن شرط  
فرموده و حال آنکه از احکام است که بنابر قول مفسرین  
باید حکم این ايات دروغ باشد زیرا که جماعت بنی  
اسرائیل بعد از این وحی با سبب غیبت انصاری قناری  
شدند و مدت پنجاه یا شصت سال در بابل ماندند  
و بعد از مرخص شدن در این طرف مدتی بغير از  
عزیز بانی خلق کلاً نور بن و خط بر او فراموش کردند



بودند پس البته معین مفسر واهی خواهد بود گفته  
 همین نور نیز در دلهای ایشان نوشته شود که فراموش  
 نشود حال از قول مفسر من کور اینقدر معلوم شد که  
 هرگاه ثابت شود که شریعت ثانی از جانب خدا در عالم <sup>سید</sup> قبر  
 باشد این شرط ثان همان خواهد بود بنا بر این موافق <sup>کلام</sup>  
 حضرت ارمیاید و نامل نبی اسرائیل باید مناجات <sup>بعضی</sup>  
 ثانی کنند چنانچه ابر اول کلام ارمیاید صریح بگوئی  
 قرار از برای خاندان بنی اسرائیل و هر دو شرط ثانی و  
 مثل شرطی که در وقت بیرون آمدن از مصر برای <sup>ن</sup> پدران  
 ایشان قرار داده بودم و شریعت هم رسید شریعت ثانی

در تمام این سال ذکر یافته و همه را مطلب است در آن  
 در آخر این چنانکه گفته به چشم و نگاه ایشان و خطاها  
 ایشان را دیگر یاد نکنم غرض به بعل را پناه آوردن <sup>بعضی</sup>  
 ثانی است چنانچه کلام مجید نیز این مطلب ناطق است  
 و اینکه در این پنج کردش افتاب و ماه تابان ذکر کرده و  
 آخر این ششم گفته اگر این اساس را از کردش بپند <sup>نیز</sup>  
 فرستند اناسرا <sup>نیز</sup> باطل شوند از بون قوم نزد من  
 همین روز کاوان علما ان برای فریب عوام <sup>کاران</sup> هر روز  
 با نفاق عالم نفس پر کرده شد و خدا واضح است که در رفع  
 گفته شد امه ان روز کاوان که در این ابر کل هیأت



گفته این های همامی شاه است بخره آن روزگار  
که وعد از برای شریعت نور برقرار دان شده است  
نه فصل شاهدان برای شریعت ثانیه بسا است از  
جمله ایه مذکور در متن ظاهر است که فصل متواتر  
بود که مخاطب این حکایت همانند برکنده باشد  
نهایت حضرت شعبا ظاهر توانست که فصل از این  
عیانت لفظ کل که در این ایه مذکور است که ترجمه آن  
تمام و جمله است غرض از کافه ناس نیست که البته باید  
بر فاطمه نبی ادم صدق کند بلکه غرض اینست که از هر که  
و طایفه زمانی داخل شریعت اسلام شوند و دین این

پیغمبر را

پیغمبر را قبول کنند از این قبیل عبارت کل در کتاب است  
ایستاست که ختنه احدیت چه حضرت موسی و چه یسای  
اینها خبری دانه و بیعت فرموده و آن جز از برای گمان  
ناس خانه ایستاده چنانچه در نور بر حضرت موسی  
و در پاداشی اول از سفر پنجم که پاداشی اله هد بادیم باشد  
ایه فرموده که اولان ایست هیوم هنر اهل که توجه  
اش ایست که امر و زاریک بنا کنی بد هم خوف نور و ترس  
نور پیش همان قومها که در روز همه این اسمانند  
باشنوند او را نه نور را بچندند و برینند از پیش نور  
یاست از مضمون این ایه فاطمه ناس خبر نبی اسرائیل را



باشند و محو شوند و حال اینکه خبر پیر و آمدن

نبی اسرائیل از مصر و این کتاب را بفرموده است که در میان

نبر بودند و میدانند که حضرت موسی بالشکر بخواست<sup>ایل</sup>

مهر وند و بکرا از اطراف و کثافت نه هند وستان و

توگشان و نه سایر جاها این اواز را شنیدند و

ندارند و این در کتاب صفتنا پیغمبر مدت احوال و

رفتار و کردار نبی اسرائیل را فرموده و بعد از آن گفته که

اولان اینست که گسیام کم زها بام که ترجمه اش این است

یعنی نبر در ارم ایشان و نبرد دنیا را ایشان نمیتواند

خلاص شود ایشان را بود و غضب خدا و آتش عظیم را

در روز

بسیارند کل زمین و در این مقام نیز کل زمین فرموده

و اینهم برای فاطمه زمین نبود بلکه مختص همان زمین

کتاب بود نه فصل و علم استقدیم ایشان در کتاب که

انرا کار میگویند بسیار در خصوص این آیه گفتگو کرده

نظر بر اینکه بعضی از ایشان فرموده اند هیچ یک از معانی

ایشان موافق نیامده آخر تر بیان عبری عبارت از

گفته شد که ترجمه اش اینست که این آیه سوره را میگوید

فرموده و نافر در اینجا خبر در پایان ندارد <sup>چنین</sup>

فهمیدن این آیه اشکال دارد و پایان ندارد مفسر <sup>کو</sup>

در دفع گفته اگر بعضی از ایشان فرار داده شود هیچ اشکال



ندارد و مفسرین در این امر بسیار جهلان شده اند  
بعضی واکداشته هیچ تکلفی نند این عذر را گفته در وقت  
که مشبه الله قرار گرفته باشد نوعی ظاهر شد الحق  
بد گفته فصل هو الله تعالی در این کتاب جعفری که  
در میان من گور شد که گفته الوه الی آخر ترجمه این  
که الهه از جنوب بیاید و قدوس از کوه مکه علیه  
باشد این الهه و قدوس دو مطلب است و متوجه  
این کتاب تاویل هر دو مطلب را بجانب خاتم النبیین ص  
دانند و الحق اینکه فرموده مند کجایش دارد آنها  
این احقر مباد که از شاگردان مولف است و میگوید

خواجه

خواجه رسیده فرض می نماید و کما با اصل مطلب این امر  
همین باشد در این امر ذکر دو تکرار شده یکی حضرت مسیح  
و یکی خاتم النبیین ان عبارت الوه که در این گفته معنی الهه است  
چون در میان نبی اسرائیل این فاعله بود و در اصطلاح عربی  
نبی نیست که اصنامی را که از طلا یا نقره یا سنگ یا چوب  
می ساختند او را پرستش می نمودند جناب حدیث او را  
الهه یاد فرموده و در لفظ عبری نیز کسی را چه از انسا  
و چه از شکل انسان و غیره را معبود خود قرار دهد انرا  
الوه گویند چون حضرت عیسی را طایفه نصاری خدا  
دانسته مند و در این جناب پیغمبر آخر الزما را نیز باسم



باد ناموده حقیقت قدوس حضرت اطلاق نموده بنابر  
این حضرت علیه را نیز بجای حضرت الوه پادشاه و اصل این  
قبائل جبهون لغت و نشر مرتب است باینطور گفته که  
الله از جنوب بیاید و قدوس در کوه مکه دائمی باشد  
پوشیدن استقامت او را و تهلل این پوشیدن زمین  
معه الله که حضرت علیه باشد در بهمان بیاید و این  
بهمان هم بجای جنوب آمده و هم اسم بکام می باشد که  
ان مکان که حضرت علیه متولد شده در سمت جنوب  
خانبهشت المقدس بود پس معنی این است که الله  
از جنوب بیاید شاه حضرت علیه و قدوس از بهشت

دائم باشد اشاره بدانکه بدون شریعت محمدی پوشا  
استقامت او را بجای استقامت حضرت علیه و تهلل  
این پوشیدن زمین را خدای بکلمه نوحید لا اله الا الله است  
که از زبان معجز بیان حضرت رسالت پناهی انتشار یافته  
و روی زمین او پوشیده حاصل معنی این است و نشر مرتب  
است که هم خدایان حضرت علیه را و استقامت او را  
داد و هم خدایان ذات با صفا خدای ماب و بهمان کلمه  
لا اله الا الله داد و العلم عند الله ثم فصل اولی است  
که این معنی دی ملک اینون و جبرائیل است  
که علامت ملکوت نجیم است و ملکوت نجیم باید کسی



باشد که من عند الله جميع کارها و ساختن و پرداختن شود  
و بار و بار وری نهاده شده باشد مانند سنگ که بدن و بار و  
کوه جدا شد و آن نیست مگر پیغمبر آخر الزما که هیچ یک از  
افراد و اثار و معین و بار و نمودند و کارها و من عند  
الله ساخته شد نه فصل در این امر ذکر ضم اول را آن  
سر گرفته که طلا بود بعد بر پانام کرده که این و سفال بود  
دو ابر بعد گفته دید بد که سنگی که از کوه بخودی خود بود  
شد اول بر پاهای صنم که آهن و سفال بود خورد و تمام کرد  
و بر طرف کرد تمام آن صنم را و آن سنگ که بر سر کشد تمام  
روی زمین را پر کرد غرض اینست که علامت ملکوت

پیغمبر

پیغمبر است و ملکوت پیغمبر باید که باشد که اول یا شناختی که  
باهن و سفال بوده باشد که پا و انگشتی آن صنم بود و دعا  
کرده باشد و مطیع و فرمان بود از خود کرده باشد بعد  
بشد هیچ با من و نفره و طلا و دعا کرده باشد و این عبات  
کلام حضرت دانیال بر هیچ کس صدق ندارد مگر نبی پیغمبر  
آخر الزما و در وقتی که حضرت بر پیغمبری مبعوث و مامور  
بجای شد اول طایفه فریشت و اعراب انسرین منی که شبیه  
باهن و سفال بودند بنای جهاد را که از آله ایشان مطیع  
و فرمان بود از خود کردند و بعد شد هیچ من و نفره و  
طلا و مطیع خود کردند اینست اسلام عالم پر کرد نه



فصل جمیع علما و مفسرین بنی اسرائیل پیاپی از زیر بوی راد<sup>ل</sup>  
خود کرده تند و کفیه شدند که یکم و نیم خدا هزار سال است  
این ابراهیم هزار سال فرار داده شدند چون ایام دولت چنان  
ملکوت هم هزار سال شده بود این ابراهیم را با یام دولت چنان  
ملکوت کافر فرار داده شدند الحق صحیح گفتند این ابراهیم در  
چنان ملکوت کافر واقع شدند که فصل خلاصه در خواب  
حضرت دانیال که یکی خواب صم و یکی خواب چنان حیوان  
بود اینست که بعد از خراب شدن بیت المقدس اولیای  
از چنان سلسله چنان پادشاه کافر در عقب یکدیگر در عالم  
بهرسد که اول ایشان از جیش نصر باشد و بعد از آن قضا

مدت دولت این چنان پادشاه خداوند عالم از میان سلسله  
بنی اسرائیل پادشاه چهارم پادشاه را برانگیزاند که پادشاه  
او هرگز منفرد نشود و ایشان قوم خواص بلند مرتبه  
کرده حال آن چنان پادشاه کافر را سر پادشاه را  
حضرت دانیال خود اسم بود و خبر داده که مفسرین بنی  
اسرائیل هم فایند که اول ایشان جیش نصر بودند و دولت  
منتقل شد پادشاهان محسوس که دارا بول و کورش  
بودند و بعد از پادشاهان محسوس هم منتقل شد اسکندر  
که در عالم شیوع دارد که دارا بول و اسکندر کشید  
شد و در این سلسله هیچ قدر نواحی نیست که اسکندر



ملکوت سیم بود حال دولت اسکندر بجز کس منتقل نشد  
ان ملکوت چهارم خواهد بود و در اینجا مفسرین بنی  
اسرائیل کویا خراج نارنج بوسیله این کور برون داشتند  
چند امر را معشورتن نموده بودند و هر یک بموافقت خوا<sup>هش</sup>  
خود سخنها را فرموده و توجیه کرده بودند چون مرثیه  
حق بلند است نهی بالیست که سخن حق مخفی بماند  
خدا بدل بوسیله این کور بان که الحق خودش و هم  
کتابش بسپا معبر است انداخته که او در فصل  
بلیست و سیم از کتاب خودش در دو مکان صریح  
خبر داده که اسکندر که ملکوت سیم از چهار ملکوت

کافر بود سلسله ایشان بسپا فوی شده بودند  
بدوی که ملکوت چهارم باشند ایشان هم رسیدند  
هزار تیکه بزبان عبری نوشته و چهاران این است  
که بود در این ایام بزرگ کرد خدا و مرثیه داد ملکوت  
چهارم و بر سیم اینست که ملکوت روحی آمد و در  
کرد بطایفه بزبان که طایفه اسکندر باشد و از هم  
شکست و بر طرف کرد که دولت ایشان منتقل  
شد بروی و اسم ایشان بزرگست و در هر چه پادشا<sup>هان</sup>  
اینست ان حیوان چهارم که بحضرت دانیال وحی شده  
بود که بشکند و خورده کند و باقی مانده را پایمال کند



این روی است حال دولت ملکوت سپید اخل  
ملکوت چهارم شده و ثابت هم شد که ملکوت چهارم  
روی است و حال باید بر شوی برسانیم که دولت  
ملکوت چهارم منتقل یکی شده و بدست کی بر طرف  
شده و او یحیی خواهد بود از هم اینست که یکی از مفسرین  
بنی اسرائیل که اسم او هارماه میباشد که مفسرین معانی  
و مشهور و بنی که اینجاست است او در باب هر که در  
کتاب حضرت دانیال من کوراست و آن اینست و  
اساکر سو تو هملخ یعنی اخیر و ضابطه او باشد بکنند  
این فسطاطین است این پادشاه بسیار بسیار

شد و قوی شد و چندین مملکت را اسم بود که او  
بصرف خود را و برده بود یک جهه طولانی هم نشد  
که او این نصاری را و اوج داد بسیار قوی شد تا  
ملکوت بنی اسرائیل که ملکوت پنجم باشد و اسلام شدند  
ظاهر شدند و همه اینها را دلیل کردند و تمام را بشر  
خود را و کردند بعد از اعوان و انصاف او آمدند جمیع مملکت  
ایشان را بشریعت خود را و کردند مفسرین نمودند راه  
درویش روی را تا اینجاست که هارماه و با میباشد  
حال بن فسطاطین از ملکوت چهارم چون در نایبی چاک  
حیوان حضرت دانیال خبر داد که پادشاه در عقرب



بگردد بکریا بد از ملکوت چه نام ظاهر شود هشت نفر ایشان  
هوسف این کوریان در کتاب خودش ذکر کرده که هر یک  
کی بودند پادشاه هشتیم پدی بطوسی بود که بیت المقدس  
ثانی را خراب کرد این قسطنطین پادشاه نهم ملکوت  
چه نام بود بعد از قسطنطین پسر او که هرقل نام داشت  
او پادشاه دهم بود اینکه هاربا جزو آنکه که اسلام آمدند  
و اینها را شکسته بشربعت خود آوردند در زمان هرقل  
شده که فصل شاید اینکه عرض از فریانی دائمی بر طرف  
خواهد شد مهلت شدن خدا و من این باشد که چون  
پیش از اسلام عیادت دائمی فریانی بود و بعد از اسلام نما

بعوض آن دمنع شد و آن بر طرف شد که فصل بلکه آن  
طایفه پیش از دخول در آن زمین اساس معصیت را  
موسس تا فریانی که غالب مفسد بر آن مرتب شد  
در بابل از ایشان بعمل آمد و آن این بود که خداوند عالم  
با ایشان امر فرموده بود که تمام ایشان از بابل حرکت کرده  
و بر طبق فرمان خدا پادشاه آن زمان بنویسند که  
که بالتمام از بابل حرکت کرده مصالح و علوفه ایشان را  
در هر منزل معین کرد و مع ذلک ایضا از خارج هوسف  
این کوریون معلوم میشود و در آن کتاب تصریح  
شده اینست که غالب عظمای ایشان در ارض بابل که



و این بعد دست توقف نموده از سرهای برهمن بهشت  
المقدس مختلف در زبندند و طایفه از فقر و واسط  
الناس به بدین المقدس رفتند و این اول خود سرب  
بود که از ایشان بعمل آمده منجی مفاصد بسیار و جمعا  
پهوی که حال در بغداد و عراق عرب ساکنند مشهور است  
که از آن طایفه نند که مختلف در زبندند که فصل و  
چنانچه در نور پیر من کوراست که بنی اسرائیل که غرض  
بعقوب و اولاد او باشند در زمان حضرت یوسف  
هفت نفر داخل مصر شدند و زمان حضرت موسی که  
بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند و مابین دو بیست و نه

سال شده بود شهادت بنی اسرائیل که از بیست ساله تا  
ساله شمرده شده بودند و از مصر بیرون آمدند شش  
صد و سی هزار مرد جنگی بودند و از یکساله تا بیست ساله  
و از شصت بالایش و زنان داخل شده بودند و در  
زمان داود از آن حضرت امر شد که بنی اسرائیل شمرده شوند  
و در آن وقت هزار و سیصد و پنجاه شمرده شده و آنچه  
از ایشان که با سپهری بابل رفته بودند بعد از خضر که بیاید  
بهشت المقدس را یاد کنند آنچه در کتاب عزین و غیره مذکور  
است چهل هزار و سیصد و شصت نفر آمدند و باقی  
آنچه بودند مانند الحال آنچه پهوی که در اطراف عالم



باشند از آن جماعه هستند که نافرمانی خدا کردند  
و نوشتند که بلیت المقدس را باید کنند در فصل و این  
یک از علما مشهور و معتبر از متقدمین بنی اسرائیل  
گفته و این نقل را از چند موضع کتابها معتبر نوشته  
معتقد هستند اینست که گفته من روزی بخدا  
حضرت الیاس که در غیب است رسیدم از آنحضرت طول  
مدت این عالم سوال کردم آنحضرت فرمودند شما  
الکفین هوه علما و صدحروب سنن الایمن نحوشتان  
الایمن ثور شین الایمن ما شیخ ترجمه اش اینست  
شش هزار سال خواهد بود این عالم بعد خراب خواهد شد

و هزار سالش تاریک خواهد بود و هزار سال هم نور پنه  
خواهد بود و هزار سال هم ما شیخ حال بن ما شیخ اسم  
مخصوص نیست مگر کسی بزرگ صاحبش را ما شیخ  
میکویند چنانچه در ثور پنه در پاداش و بفرخ که اول  
سفر سیم ثور پنه است از برای ولاد حضرت هرون  
در دوسه ای که گفته هکوهن ها شیخ بکوهن اسم اولاد  
حضرت هرون است یعنی آن کوهن بزرگ و حال این  
خبر که حضرت الیاس فرموده دو هزار سال اول تاریک باشد  
این اعلما از خلفه حضرت آدم تا زمان ظهور حضرت  
ابو ایهیم قرار داده اند که ما بین هزار و نه صد و چهل و



دو هشت سال بود و دو هزار سال ثانی از فرار فرموده حضرت  
الیاس که وعده نور پناه است انهم از ظهور حضرت ابوالهائم  
خراب شدن بدین المقدس ثانی انهم هزار و هشتصد و  
هشتاد سال است دو هزار سال آخر هم با حضرت علیه  
فرار میکرد با بخت اتم اینها بفرز این دو بزرگوار دیگر  
کسی بزرگ بهم نرسیده باید باین دو بزرگ فرار داد با  
باید گفت که این نقل دروغ است اگر بدین روغ فرار میکرد  
جمع اساس مفسرین بخاطر ائمه بهم میخورده ایشان  
چنین فرار داده نمده کتاب که باسم شدن صحیح است  
خلاصه از این خبر حضرت الیاس و خبر بزرگ ثابت

شد

شد و لکنه وعده داشتند شریعت نور پناه یکی دیگر هم  
شد شخص بزرگ بعد از دو هزار سال وعده نور پناه  
ان شخص بزرگ هیچ کس فرار نمیکرد مگر پیغمبر آخر الزما  
چون حضرت الیاس فرموده بعد از دو هزار سال وعده  
نور پناه که نام شدن بزرگ ظاهر شود رسم شریعت ثانی  
از برای خلوت بیاورد اگر نصای دفا کنند که شخصی  
بزرگ حضرت علیه است جواب میگوئیم که اولاً اینکه حضرت  
علیه قبل از دو هزار سال مبعوث شده ثانیاً اول از طایفه  
بنی اسرائیل بوده و در شریعت حضرت موسی بود این  
انجیل که حال در میان نصای مثنوی است این کتاب



بعمل بیاورند سخن عام فریب را در میان عوام چاره دان  
 مردم را از راه بد و بره نند و حال آنکه در هیچ کتابی از کتب  
 این باب نیست که خلا هفت فرمان بنوح امر فرموده باشد  
 و مردم را امر بنما بحث آن کرده باشد و هیچ پیغمبری از  
 پیغمبران هم نگفته که مشا بحث حضرت نوح نماید و هفت  
 فرمان **ع** فضل الله خداوند هیچ بنده در چنین غرضی  
 که بر بنی اسرائیل کرده نکند چون عقل و دولتی که بر ایشان  
 گرامت فرموده بود از ایشان گرفته چشم و گوش و هوش  
 ایشان را بر شده و هر که هیچ چیز نمیکند در یکی میگویند  
 که هیچ مخلوقی باز بیایه حضرت موسی نوسیده و در

بیا



یکجا میگویند این سخنان را در باب شهاب اهل کربلا

سخنهای دخی شهاب اهل اصل داشته باشد پس شان  
 در تبه دخی شهاب اهل زیاده از نشان و مرثیه حضرت  
 موسی خواهد بود چون این صحیح نور بنده نیست که  
 جناب قدس الهی رؤیا کرده باشند جواب رسید  
 که کسی مراد و یا کنده میبرد و زنده نمی ماند دخی شهاب  
 چند دفعه رؤیا کرده و مراد و آخر او را کشند **ع**  
 الحاشیه بعون الملك الوهاب قد فرغ من تصویف

الفهرست خان رضا الحسینی الجعفی فی سلج بجمادی الاولی سنة ۱۳۲۶







11/2/11